تاریخ عترة لمن اعتبر

بسم الله الرحمن الرحیم و به ثقتی

حمد و ستایش یزدان پاکی را سزاست که احد و واحد است و در ذات و صفات
و افعال و عبادات و منزه و مبراست از تمام اوهام ممکنات و مخلوقات چه خود
از خود خبر داده و فرموده سبحان ربک رب العزة عما یصفون و چون آفرید کار را
تکلیف در کار بود خود همی اظهار نمود که فرموده و سلام علی المرسلین والحمد لله رب
العالمین و درود نامعدود پیغمبر را رواست که ظاهرش بتدریجات ملک و
ملکوت و عرصات عالم جبروت محمد است و احمد و محمود و باطنش اول المخلوقات
و اشرف موجودات تمام عوالم غیب و شهود و دارای جمیع صفات و مقامات
و علامات و اسماء حسنی و امثال علیای خداوند معبود و بر آل اطهارش که جمله با
او از یک نور و یک طینت و مستجمع جمیع علوم و کمالات و فضایل و مقامات
آن ذات خجسته مرتبت سوای رتبه نبوت یعنی مقام خاتمیت که شایسته باشد برای
هیچکسی و بایسته خود آن بزرگوار است و بس صلوات الله علیه و علیهم اجمعین

و بعد چنین

و بعد چنین گوید بنده عاصی مؤلف تاریخ که مدتهای مدید در صدد تالیف
یا تصنیفی بودم تا عمر گرانمایه بی ثمر و با آنهمه حکمتهای خدای دانای لطیف خبیر در
خلقت آفاق و انفس در غفلت و حسرت بسر رفته باشد چون با فهم قاصر عمل کار
با نقل که العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و خدای رئوف مهربان حجة
بعثت رسولش را صریحا فرموده بود و یعلمهم الکتاب والحکمة دانستم که مقصود از
کتاب تعلیم علم شریعت است و مراد از حکمت تعلیم علم حقیقت پس علم ابدان
در واقع همان علم شریعت و طریقت شد که عمل و مواظبتش تعدیل ابدان از امکنه اوجاع
را نماید و علم ادیان همانا که علم حکمت و حقیقت خواهد بود که اگر با شریعت و طریقت
مطابق آید سبب تزکیه نفوس و ترقی عقول و خوف قلوب از خدای جابر مطلع بر
غیوب خواهد گشت که فرموده انما یخشی الله من عباده العلماء و چون خشیت را
بطور انحصار فرموده در خبر است که لیس لمن لم یخشک علم پس ظاهر بدون
باطن و باطن نیاید بدون ظاهر باعث وصول بمقامات و درجات عالیات نخواهد
بود و شریعت و طریقت و حقیقت باهم توأم است چراکه جمله بوحی خدای
صانع عالم مطلع بر آثار جمیع ذرات موجودات بر پیغمبر معصوم مطهر که اشرف
کائنات است نازل گشته چو خود فرموده در سوره مبارکه یس و کل شیء احصیناه

این

فی امام مبین و امام مبین همانا که یاسین است و آل یاسین که خود منحصر است
بچهارده نفس مقدس مشخص معصومین که اولین ایشان محمد است و خاتم ایشان
و آخرین ایشان محمد است و خاتم الوصیین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و
چون پیغمبر خود را امر فرمود که ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و
جادلهم بالتی هی احسن همانا که آن بزرگوار اطاعت کرده و بیان نموده علم حقیقة
و طریقت و شریعت را پس بیانات شرعیه تمامش تفسیرات عقلانیه است که
توفیق تطبیقش با شأن عالم و حکیمی است که آگاه است از هر طریق نتیجه آنکه شرع با حکمت
لازم است و ملزوم پس فقیه واقعی که از سر شرایع و احکام حکما حکیم شده و حکیم واقعی
حتماً فقیه شد که علمش باعث مداومت و مراقبت در اعمال و اذکار شرعیه خواهد
گشت **الحاصل** مدتهای مدید باین امید هر ولایتی را سیر و سفر کرده
اغلب بلدان ایران را پی سپرده محض تحصیل این سر از هر مجلس و محفلی باخبر گشته در هر
گوشه یافتم تا آنکه آرزوی سعادات عتبات عالیات کشیده و مدتی بزیارات و ریاضات
بسر برده و گفتار و کردار جماعات را دیده و شنیده تا هدایت و توفیق خداوندی
از حقیقت را از مجاز امتیاز داده پس مرخصی حاصل و بزیارت آستان عرش بنیان حضرت
و ارض اقدس رضوی علی مشرفها السلام مشرف و مدت زمانی را توقف کرده و

حرکت و توفیق بر طاعت را طلبیده و از روی دار الخلافه عزیمت صفحات همدان
نمود تا آنکه در سنه ۱۳۱۵ من الهجرة النبویه در عهد سلطنت سلطان رئوف مهربان و شاهنشاه
اسلام پناه عدالت توأمان ملجأ و ملاذ دولت و دین مظفر الدین شاه قاجار
خلد الله ملکه و سلطانه عبور من به بلده همدان افتاد شهری دیدم بوفور نعمتها آراسته ولی
اهالی آنجا الا قلیل طفیلی از بزرگ و کوچک از ذکور و اناث و حاکم و محکوم از غنی و فقیر
غرق تا بومی بواسطه دعوت اهل غوایت و بی کفایتی اهل ولایت جمله با نواع خودپرستیها
و شرارتها و هوسها گرفتار اقل شئی قسم بینهم العقل نسبی شهور و آشکار چنانکه بدیع
الزمان در سابق زمان بلسان بلیغ فراوان در وصف آن بلده و اهلش فرموده
همدان لی بلد اقول بفضله لکنه من اقبح البلدان صبیانهم فی
القبح مثل شیوخهم و شیوخهم فی العقل کالصبیان بهر حال و هر وجه
توقف را زمانی طویل بعادت سیاحت در هر مجلس حاضر و با هر گروهی معاشر و
گفتار و کردار جمله بتدبر و تفکر و تحیر ناظر تا آنکه واقعه هایله همدان اتفاق افتاده و فتنه
مابین سلسله شیخیه و جماعت بالاسریه بالا گرفت و مآلش بجدال و قتال کشیده و
آنچه مشیت با حکمت خداوندی قرار گرفته بود بواسطه قدر و قضا بامضا رسید
و واقع شد آنچه واقع شد پس بعد از واقعه هایله که از عجایب اتفاقات روزگار

نقدات حتمیه خداوند قهار جبار بود خواستم ان دیدم که تالیفی را که در نظر داشتم

همین واقعه اکتفا نموده وسبب این فتنه وفساد وجمیع واقعات را بدون کم

یا زیاد من اوله الی آخره بطرز روزنامه وتاریخ نقد رکنه از روی بصیرت ویقین چه خود

دیده وچه از معرضان هر طایفه اعم از حضرات شیخیه وبالاسریه تا رجال حرکت

ورؤسای ملت واهل جماعت وسنت ومحققان یهود وارامنه ودیگر عاکفان ارض اقدس

وداننه شنیده ومحض استماع اکتفا نکرده بلکه مدتی مدید تجسس وتفحص نموده واز

کسی بکر رباجویا گشته تا اگر غرض واغراضی در کار بوده از اقوال گوینده مجعلات معلوم

کرده وتحقیقات هر طایفه را با طوایف دیگر بدقت نظر سنجیده مطابق را گرفته وصحیح

مخالف را رد نموده تا آنچه توفیق وخواست خداوندی تحریر وتالیف نماید ودر

روزگار یادگار بماند تماشا خالی از اغراق وغیر اتفاق ومجموعه واقعات تحقیقیه

یقینیه اتفاقیه باشد که شاید باعث عبرت عبرت گیرندگان وهوشیاران روزگار

وسبب تذکر عقلای تمام ملل ومذاهب وامصار واعصار گردد که اینگونه قتل وغارت

واین سختی وشدت برای چه وبرای که ظالم کیست ومظلوم کیست بر جاده اسلام که بوده

وخارج از اسلام که گشته وناجی کیانند وهالک از چه خاکیان کیان ومرتب ساختم این مجموعه

را بر چهار مقدمه وشش واقعات ویک خاتمه ودرج از حکایات مناسب بعضی از حالات

واتفاقات

واتفاقات وموسومش نمودم از تاریخ **عبرة لمن اعتبر** ومحض خفا

از القاب اشخاص بزرگوار علما اگر دست بر داشته با آداب ورسم تاریخ نویسندگان خارج

نگردد اگر اسمی را با رسم یا جماعتی را بوصف وحالات شناخته آوردیم وظالم واقعی

را ظالم یا مظلوم حقیقی را مظلوم نامیدیم همانا که نگفانده تاریخ پرداخته چه وضع عالم

تدریج بر این بوده که نام تمام گذشتگان بواسطه همان وصف ورفتارشان باقی مانده

تا آیندگان بپسندند وکسیکه از روی تفکر در این نکته تدبر نماید تصدیق وقبول خواهند فرمود

مقدمه اول

در بیان سبب واشخاصیکه اسباب وقوع این فتنه وفساد گشتند مخفی نماند که بمدت سنوات

قبل از این واقعه حاجی میرزا محمد حسین شهرستانی که از جمله علمای جماعت بالاسریه بود کتابی

تصنیف نموده مسمی بتریاق وچهل مسئله از کتب مرحوم شیخ احمد احسائی وحاجی سید کاظم

رشتی وحاجی محمد کریمخان کرمانی استخراج کرده ونکان خود در جمله ارادات وارد آورده

وکتابی دیگر تصنیف نموده مسترشد الانام فی رد ارشاد العوام نامیده ودر تکمله مسئله

حاجی محمد کریمخان بمقصود ومراد خود ایراد گرفته وجمله ایرادات خود را سبب تفرقه سلسله شیخیه

وجماعت بالاسریه وخروج شیخیه از اسلام وایمان قرار داده وچون قباحت سببی بالا

سر را در تجویز واصرار بر خواندن نماز در بالای سر امام علیه السلام هر عاقلی سنجیده وفهمیده

لفظ بالاسریه را بدل بتشرعه نموده و شیخیه را باز همان اهل زمان غیر متشرعه بخرج داده و کتاب دیگر
حاجی میرزا محمود عراقی مسمی بدار السلام تمام کرده و ایرادات چند از خیال خود بر مشایخ شیخیه انجام
داده پس کتب ثلاثه بعد از انطباع و چاپ پراکنده باطراف نموده بگمان خود کار یکسره کردند
پس جمعی بغرض بر ایرادات انها واقف ولی سالانی از مواخذه خدای خائف گشته مختصر عبارات
حقیقه از مجاری سخنهای کتب مطبوعه را بحضور حاجی میرزا محمد باقر رئیس شیخیه که خود از تلامذه
حاجی محمد کریمخان کرمانی و قریب چهل سال در همدان از جانب انجناب بنشر علوم و مسائل
اشتغال داشته ارسال میدارند تا اگر ایرادات وارد است اذعان نماید و اگر دعوی بیجا
و کذب و افترا یا محض تدلیس و تلبیس است جواب هر یک را بدلیل و برهان مرقوم و اعلان دارد
لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة پس خواهش انجماعت اجابت گشته و کتابی مسمی به
اجتناب در رد ایرادات چهل گانه صاحب فاروق که در ضمنش رد ایرادات صاحب
کتاب قصص العلماء و کنایات نایب الصدر صاحب سفرنامه را نیز بمناسبت اشاره کرده
و دیگر کتابی مسمی بازالة الاوهام در رد ایرادات مسترشد الانام و کتابی مسمی بنبل حاسم در
رد ایرادات صاحب دار السلام تصنیف کرده و هر ایرادیکه محض افترا و تغییر عبارات
بوده واضح نموده و هر ایرادیکه از روی قیاس یا اشتباه گرفته دعوی انهارا باطل نموده
و معنی تمام عبارات و مسائل مشایخ خود را بدلائل و براهین واضحه متقنه و ضروریات دین مذهب

سلسله

نموده و ارسال

نموده و ارسال میدارد و حضرات سائلین و طالبین چون اجوبه را ملاحظه و مطالعه کرده
صدق و کذب را تشخیص داده یقین بیقینشان افزوده پس در صدد طبع ان کتب و انتشار
برامده و باطراف بلاد نزد صاحبان انصاف انفاذ میدارند و بعضی از علمای بالاسریه عتبات
عالیات چون کتب حاجی میرزا محمد باقر را ملاحظه نموده و بجوابهای شافی و کافی برخورده و تنبیه
و ملامت صاحب فاروق زبان گشوده که خود و جمله مارا سرشکسته نمودی و اگر این خفت
را نکشیده بودی با این جوابهای دندان شکن از کجا میامد و اکنون هر عاقلی که ایرادات ضبط شده
ما و جوابهای ثبت گشته انهارا ملاحظه نماید تمامی علمای بالاسریه را اهل غرض و اصل غرض
خواهد دید و جماعت شیخیه را مظلوم و متدین خواهد شناخت صاحب فاروق میگوید روزی
که من چنین ایرادات را زحمات بیکر قسم مورد هزار تحسین و تکریم بودم و الحال که جوابها
را دیده اند گرفتار ملامت و توبیخم میکنند اکنون کاری شده و چاره از دست شده باید
مجلس شورائی فراهم اورده و در صدد اضمحلال شیخیه خصوص شیخیه همدان و تفتیشان از راه
های دیگر برامد و در همان اوقات حاجی ملا رضای همدانی معروف و مشهور بشش انگشت
پسر حاجی میرزا علینقی صوفی که خود ملا صوفی و گوشت و پوست و خون خود و اولاد و احفاد
جمله بعداوت شیخیه پرورش یافته و در اظهارش همی مجد بوده و بی جهت سیار بهانه عمده
شیخیه از جمله ان ده طایفه محسوب است که صادق آل محمد علیهم السلام فرموده هر کس

این جماعات ده‌گانه ولایات با اهل بیت را قبول نخواهند کرد و یک یکرا اضمار و سفها باید نگی

رذیل الخلقه است و دیگری انقص الخلقه از راه مکه معظمه بعتبات عالیات و مجلس شورای حضرات

رسیند آنچه دلش در طلبش میشتافت / در پس این پرده نهان بود یافت / پس اینان سعی

را آتش فتنه اشان زده و جمله را لجاج و اعوجاج مشتعل و بهیجان آورده و تدبیری که در تزویر

بکار می‌آورند که امرا را از گرفتن و کتاب نوشتن و جوابش دندان بسنگ شکن همی آید

باید موقوف داشت زیرا که هیچکس مانند صاحب فارق تتبع و دقت نظر را در کتب شیخیه

نکرده و با اینهمه زحمت و کوشش که ایرادات وارد آورده هر عاقل منصفی که ایرادها

و جوابهای رئیس شیخیه نظر نماید همان حکایت پشه و باد را خواهد دید و تمام ایرادات او را

چون تار عنکبوت ریخته و گسیخته خواهد شد / مانند خار و خس بر سیل کوه کن

یا چو مگس بر گذر باد صرصرا / پس خبر آنکه جمعی همدست گشته در عتبات عالیات

اعم از نجف و کربلا و کاظمین و سامره و اغلب بلدان ایران همچون همدان و طهران و خراسان

و دیگر قزوین که منشاء این فتنه در زمان شیخ احمد احسائی از انجا ناشی شده تا این که حکم سایر بلاد

جماعت سادات و انجاب شیخیه و مرکز اجتماع اینهاست و اصفهان اگرچه نظم و نسق حضرت قوت

ظل السلطان با لعنت از فتنه و فساد نهایت شده شد و اگر نشد نشد پس بواسطه سال و ماه سایر

و سفرا و امنا امر حضرات شیخیه را با فقرا و تهمت لطف و موعظه و نصیحه مانند انجاد معونه

بنا بر مساجد

بنا بر مساجد گشته و هر کس از این جماعت در هر ولایت که اعداء عدو شیخیه است باید اعلان کرد

ملکه تحریص و ترغیب نمود که تا بتوانند و هر چه ممکن باشد بدون خودداری و کوتاهی در منابر و مساجد

و محافل در حضور عوام کالانعام باب افترا و تهمتها و لعنها را بر جماعت شیخیه گشوده و هیچ وجه

را جایز ندانند و امثال خود را تعلیم نموده که در مجالس بصدق قول اینها را کرده تا افتراها و تهمتها

را اثبات نمایند و تدبیری محکم آنکه از اراذل و اشرار هر ولایت را که از اسلام جز اسمی بهره

ندارند بوعده و نوید غارت و تاراج اموال شیخیه بر گرد خود جمع دارند که عمده اغتشاش البته

بوجود اراذل است و اوباش و از مژده نوید غارت بدون کلفت سر خواهند دوید و اگر در این

غوغاها قتل و قمعی هم در شیخیه واقع شده و اغلب نفوس اینها را مقتول ساخته کسی وجهی

و غرامی بر ملاخذه نخواهد بود چرا که مانند جنگ احزاب تمام رؤسا و اشرار هر ولایت در این

فتنه عظیمه شرکت دارند و حکام مواخذه لابدی هم استبدادی خواهند نمود خصوص اسبابی

دولت و رؤسای ملت اگرچه بغرض هم باشند بانواع افتراها و تهمتهای و غلطی از حضرات

شیخیه اعراض داشته باشند و اگر چند نفری هم از روی تحقیق راه چیزی را بدست

آورده و آبی از سراب بتر داده چون قلیل معدودند در کثرت نمودی نخواهند نمود پس از

این قبیل تدابیر و معاهدات بالاتر و سخت تر در مجالس عدیده نموده و رؤسا و سفرا بهر

سمت و هر جا منقسم میشمایند و حاجی ملا رضای معروف فساد طراز بعهده خویش گرفته

مشروطه که از روی صدق آمده و چندی را توقف نموده و خود و برادرانش و همه زادگانش
به زبان و بهر بیان هر آنچه پیش رود در مساجد و منابر بل مجالس و محافل اقرار و تهمت و تکفیر
و لعنت را از حضرات شیخیه کوتاهی نکرده و از آنجا که طهران رفته بعهود معهوده وفا نماید
کرد آنچه کرد و ما فوقش را کسی تصور نتوانست کرد و در کفه شیخیه خان خود است
که الحال که متجاوز از ده سال از واقعه هائله گذشته و اغلب اغلب از رؤسا و اکثر
هر ولایت که خود در این فتنه و هنگامه شرکت داشته اظهار ندامت کرده و جمله با تکرار
و گفتار او نسبت میدهند با آنکه از اعمال و اقوال ناشایسته پشیمان گشته و در مجالس اگر
صاحبان مجلس را پسند نباشد از افتراها و تهمتهای مجعوله دست بر نداشته و نخواهند
داشت چرا که شقاوت و ظلمش نسبت بسلسله مظلومه رسمی است موروثی و فطری که در
زمان سلطنت شاه شهید ناصرالدین شاه بتمامی رجال دولت و ملت رسیده و جمله
دانستند که اقوال و اعمالش نتیجه همان انگشت زیادی است که در دست داشت چه از
هیچ گونه تهمت و بهتانی و خودداری نتوان داشت چنانکه بعد از طلوع شیخ عبیدالله
مرتاب و هنگامه واقعات ناب که مشهور و معلوم هر شیخ و شاب است و ستمی از
از شرح و کتاب عجب تلبیسی در همدان بکار برده که اهلش شاگردی اقرار کرده پس از آن زاید
الخلقه کج سلیقه میرزا هادی نامی بدخلقه را که حاجی سید صادق مجتهد معروف

طهرانرا

طهران را برادر و زاده یک پدر و مادر بوده با خود همدست کرده و تدبیر و تزویر نوشتجاتی
بغرضانه جعل و تسطیر نموده که طلوع شیخ عبیدالله گمراه همانا که مقدمه بود برای خروج و تمرد
حضرات شیخیه که الحال در همدان استعدادی فراوان فراهم آورده و چندین هزار تفنگ
و فشنگ ها رتین در این سرزمین تهیه کرده بخانه و انبار و دفینه و برقرار دارند و عما قریب
است که با سوارهای جرار جنگی اطراف بخارا و رسوز تلگراف یکدفعه دست بکار خواهند
شد و دفع شر اینها بسی سخت و دشوار و جلوگیری رای دولت هم صعب و دشوار خواهد گشت
پس نوشتجات را میرزا هادی خدمت برادر خود حاجی سید صادق که در عناد با شیخیه
خود را بر همه کس فائق دانسته ارسال داشته و لدی الوصول همان نوشتجات را بحضور
شاه شهید برده و خود نیز هر آنچه بوده گفتنی ناطق گشته بطوری که حالت سلطان را
منقلب و خاطر مبارکش را مضطرب ساخته تا آنکه از تعجب بغضب پرداخته و جناب
مستوفی الممالک را احضار کرده و به دستور العمل پس شدید تهدید فرموده تا بتلگرافخانه
رفته مجری دارد و آنجا سیم تلگرافخانه را انتخاب کرده و حسینخان حسام الملک که
وجودی نابود و شخصی بدبر و کار آزموده بوده و همان اوقات از سرحد و صفحات ناب
مراجعت کرده و با فوج خود در قصبه ... توقف داشته تلگرافی فوری
خود و سربازش را بهمدان و تلگرافخانه احضار نماید و چون حسام الملک چهار نزلی

خود را بهمدان رسانده با جبه و شلوار بیلگر فخی ناشسته و ورود خود را اظهار میدارد پس جناب
مستوفی الممالک خود بتلگرافخانه رفته و واقعه را محرمانه گفته که حضرات شیخیه همدان
از قرار وقایع نگاری بعضی از بیغرضان انسانان بهتیه و استعدادی فوق العاده
از چندین هزار تفنگ و فشنگ از بیتن و سایر لوازمات این چنین و سوارانی جرار
دیکتصین برای خروج خود آماده کرده و فرصت را منتظر و در کارند باید حسب الامر همایونی
بدون مسامحه و دلگرانی یکباره سرباز را از انجناهای انجماعت پرواز داده که جمله را
دستگیر و تهیه را تسخیر کرده تا سزای کردگان بزنجیر و قید داده شود پس حسام
الملک با این که از تمام دقایقات و تدبیرات بیخبر بوده ولی چون حالات حضرات
شیخیه و رئیسشان را علاقات ملکه بمجالست بطور تجسس و تدقیق عمری ورای این خیالات
و ضلالات میدانسته باطمینان خاطر عرضه میدارد که فدوی چنانکه چاکر حضرت
است همانا که خیرخواه دولت است و مخفی نماناد که بطور حتم و یقین تمام این بیضاعتی و هرچه
بالاتر از این جمله تهمت محض و محض افتراست و اگر خراب باشد انگشت القرام سر و تمامی
مایملک چاکر گشته هرچه فرمان رود حاضر است و معلوم باد که در خانه حاجی میرزا
محمد باقر رئیس شیخیه همدان جز قلم و مداد اسلحه و عتادی موجود نخواهد بود و اگر در خانه
بعضی از شیخیه تفنگی رسمی یا غیر رسمی دیده شد همانا که رسم اهالی تمام ولایات

وعادتی

و عادتی معهود و نه کسی مورد تجشاست و نه جای گفت و شنود و حقیقت مطلب همین که
چاکر عرض نمود و اظهار چنین مطلبی هم شایسته دولت نخواهد بود پس جناب مستوفی
الممالک باطمینان خاطر همی خرسند و آسوده گشته و مضمون همان نوشتجات را
از آغاز تا انجام بتلگراف کمپ و حسام الملک حاجی ملا رضا و میرزا هادی را احضار نموده
و تغیرات بی نهایت خلاف و خیانت هر دو را واضح ساخته و از جانب دولت جواب
خواسته فبهت الذی کفر و الله لا یهدی القوم الظالمین و چون بنای دولت
و خاطر حضرت سلطنت مظلومیت حضرات شیخیه و شرارت این شدت آن ملعنه
و عنید محقق گردید حسام الملک را مورد مرحمت و التفات و تحسین تمام و تحسین
از جناب شاه شهید کرده با هادی و حاجی ملا رضا فرموده این رایة الخلفه که بهی خفت
دلی پاک و بدذات و متأکت شده کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث پیش از
حسام الملک لعن و طعن فراوان بر این ملحدان بی ایمان که از تلگرافخانه بخفت و خواری
هر دو را جواب داده و خود نیز بمنزل خویش روان میگردد که حاجی ملا رضا با انجمه رسوائی
و روسیاهی از شقاوت و عناد خود دست بر نداشت و بهر طرز و طور که میشد
قساوت را در حق مظلومان مضایقه و خودداری نمیتوان داشت و تماش بعقیده
شیخیه اقتضای همان علاقتی بود که بر دست داشت و چنین گوید که مخبر صادق قدیم

کاش صدق است و برگشت نخواهد داشت و هرکس بعد از این همه فتنه و فسادی که از وی
روی داد احتمال کذب را در فرمان شاه زمان جایز دانسته خود نیز از اهل الحادست
و خارج از فرقه محقه ولایت و وداد و حکمش با حکم روز غدست و داد و الحق که باید
عمده این فتنه و شکایت همدان را از صرف عداوت ایشان دانسته و سید نسبت
قولشان را با اغراق نشاید داد و مآل کار حاجی ملا رضا آنکه بعد از هفت و سال که قریب
کتبا و لسانا در عداوت و تهمت بر شیخیه مسامحه و اهمال نداشت آخر الامر آنچنانی
دولت را طوری به تنگ آورد که حکم اخراجش از دار الخلافه بدون درنگ صدور
یافت و چون از ورود همدان ممنوع بود از خاک انسامان بسمت عتبات عرش بنیان
شتافته و از عناد با شیخیه سر از پا نشناخته منابر و مجالس تاخته و در همان اوقات
شعله فتنه زن گشته و با آنکه در عده غیر مدخوله عقد خواهش در اول و بعد از روزی
چند که حمل برداشته شوهر سابقش از حلقه برگشته و مدعی رجوع گشته و هنگامه بس
عظیم برپا کرده و چون نفر از رؤسای ملت محض عصبیت حمایت حاجی ملا رضا نموده
و حکمی داده که چون ضعیفه سه طلاقه بعد از این بجای محلل بوده و جماعتی کثیر رعایت
از شوهر سابقش کرده که ضعیفه سه طلاقه نبوده و بر فرض که بعد عقدش در عده
جایز نبوده الحاصل که بعد از افتضاح و رسوائی حامله را بشوهر اول برگردانده

تا بعد از

تا بعد از وضع حمل عیالش باشد و چون مورد طعن و لعن جرت و دشمن گشته بنا باقتضای
طبیعت بتعرض حضرات شیخیه پرداخته تا آنکه جمعی از اعراب بادیه که از جمله ارادتمندان شیخیه بوده
اجماع بر دفعش نموده و بزرگان انجا کار را سخت گرفته بطوری که لاعلاج بسمت ایران
مراجعت نماید و در اوایل شهر محرم الحرام سنه ۱۳۱۸ بکرمانشاهان رسیده و خود را بمنزل قبل اقبال
الدوله حکمران انسامان کشیده و چند روزی بدستیاری حکومت که خود با جماعت شیخیه
از ولایت اظهار رابطه و عداوت را داشته در مجالس و منابر بفتنه جوئی پرداخته
از طرف بعضی از رجال دولت مجدد حکمی برفع شرش رسیده و جمعی از رؤسای ملت
از گفته رو کرده از پیش اظهار کراهت و انزجار نموده لهذا بعد از عاشورا بطور اکراه بلکه
اجبار از آن دیار حرکت کرده و چون دار الخلافه را بواسطه توجه موکب همایونی بجانب
فرنگستان خلوت دیده خود را بدان سامان کشیده و در اوایل شهر ربیع المولود بعضی
و چار و گرفتار بلائی بطوریکه زبان را در دهان با دندان خود قطعه قطعه نموده و فرو برده تا آنکه
لنگانه ملال با پاداش اقوال خویش را مشاهده کرده و بقول جمعی در نهم و اگر نه در سر دهم شهر
مزبور باهل قبور رسیده و بدعتها و فتنه‌های که بو ظهور خود را یادگار گذاشت و در گذشت
و یکی از ملازمان حضرتش بعد از رحلتش در خواب خدمتش رسیده و بجالت و بیحالی مجلس
طلبیده و دیدارش هی رسیده و دلش طپیده که با قدری لب بلند و چنبه همچون الوند

بر پا ایستاده و دو پنج آهنین آتشینش از پشت پا بر زمین آهنین آتشین کوبنده
و عریان گرینده و نالان که شعلهای آتش الوان از چشم و گوش و دهانش سر بر زده
دستش چون مردگان به پهلو و کنارش دراز کشیده و از درازی تا کف اقدامش بر رسیده و از
دست راست بجای انگشت ششم و زیادش ماری تیره و بد نهاد رونده و از بند تا بند گردن
از او شپشی خبیث پیچیده که تمام بدنش را پوشیده و دهانش بر دهان همی نهاده و زبانش را همی
کشیده و گزنده و در هانفه و بهمین نهج همی تکرار کرده و بر اذیت و آزارش افزوده و عجب‌تر آنکه
مارش را بشکلی چون هزار پایی دیده که از تمامی بدنش بجای پا عقربها رونده که جملگی مقتضای
طبیعت بکار خود مشغول و عذابش را بانیش و دم چون پاسوران بعد و رسم معمول مبتدا شنند ذلک
عبرة لمن اعتبر **حکایت** اتفق انه که در یکی از مجالس طهران بعد از اقامه عزای بزرگ
شهیدان و فرزند دلبند پیغمبر آخر الزمان علیه و علی اله صلوات الله الملک المنان جمعی از
واعظین و مستمعین نشسته و مشغول صحبتهای متفرقه گشته واعظی میگوید عجب است که بعد از
این همه واقعات اتفاقیه همدان حاجی ملا رضا را تغیر قال و حالی بروز نکرده امروز در یکی از
منابر مجلس شخص تاجر خروج شیخیه را از اسلام با صراری تمام همی ابرام داشت و دیگری از
واعظین که از جمله معتقدین بوده میگوید مرد آگاهی است و لامحاله چیزی از بطلان آن فهمیده
که اصرار بر انکار دارد پس جوانی خردمند در آن انجمن بنحو در آنست واعظ را مخاطب

ساخته

ساخته که اگر مسلمی از روی لاابالی گری نه تهاون و بیزاری دو رکعت نماز واجب از او نیز
فوت یا عاصی میگوید البته که در چنین صورت عصیانست نه خروج از ایمان میرسید آیا با
تعریف که از اطلاق لسان حاجی ملا رضا و اکثر پیشنمازان کعبه دو رکعت نماز جماعت را
با ماش اقتدا خواهید نمود واعظ میگوید حاشا و کلا که اقتدا باو توان کرد میپرسد چه جهت میگوید
علمای اعلام تجویز نکرده و نماز را با ماشش مقبول و محبوب نمیدانند زیرا که راند المخالفه و مغضوب
است پس جوان خردمند را غیرت بجوش و بعیرت در خروش که **واعجباه**
از دعوی اسلام شما کسی را که دو رکعت نماز که ترکش عصیانست و عذرش موجب غفران
با ماش نمیتوانید گذارد و چگونه بتعجب چنین مبدعی نسنجیده و نفهمیده اقتدا از آنکه کرد
مسلمان بتقریر تمامی ضروریات دین و اینها را که جمله شما ها مکرر از او دیده و فریاد مسلمانی
انها را شنیده و هر نوع رفتار و کردار اسلامیت را از انها در جلوات و خلوات دیده ادله تکفیر
میکنید با احتمال صدق را در سخن امثال این مفتری معیوب دلیل و توقف در اسلام و ایمان
آن مینمائید تمکنا را قصه مختصری پس واعظین و مستمعین یکباره اظهار ندامت کرده
که این خردمند جوان سخنانی دلالت توان جماعت را تنذکر و هشیار و از خواب غفلت
تا آنکه بیدار نمود و حاشا که سلسله شیخیه مظلوم را از اسلام و ایمان بی بهره و مکفرین و ظالمین
بهره مند باشند و الحق که غفلت همه را بخواب کرده بود و این واقعه همدان زلزله انوار حجاب

خداوندشان برای بیداری و هشیاری غافلان در اینجا ذکری از حدیث جلد سیزدهم
بحار الانوار در میان بیاید که حضرت امیر مؤمنان علیه السلام واقعه بعد از اهل خراسان
فرموده و بعضی از مجلسیان طالب آنند و فوراً رسولی بجائی قریب الوصول فرستاده
کتابی بیاورد و بعد از ملاحظه سبب عبرت و تذکر مجلسیان گردد و پس بزرگ مجلس سخن
در آنکه که علامات را از خود بچشم دیده که با این واقعه مطابق است تا سید محمود رسید
فاضل را که هر دو مصدر و منشأ این بشارت گشته از خود مدتها در وجود بوده و طایفه
انها را میشناسم و در عباسی بودن شان شکی نیست خود شان هم انکاری نداشته و نداشته اند
حتی آنکه پدرش روزی در موعظه منبر همین نسب خبر رسید بلکه فخریه میکرد که سادات بنی
فاطمه را چندان اعتباری در نسب نیست زیرا که فقدان استیلای خلفای بنی امیه
و تسلط حجاج که در اضمحلال بنی فاطمه از روی عناد و لجاج خود داری نداشتند اغلب
انها بحبس و قتل گرفتار و بسیاری هم که فرار کرده نسب خود را همی پنهان داشته و بعد از
مدتها که فی الجمله آسودگی روی داد و عرقی اتفاق افتاد نسب خود را اظهار نمودند و دیگران
هم طمع عزت و جاه گشته خود را داخل این نسب نمودند ولی نسب سادات عباسی
صحیح و محفوظ است چرا که ظالمین حق آل محمد علیهم السلام اگر انها را یاری نکرده
خواری و آزار هم نرسانده بعد از بنی امیه هم که تماشان خلفا و سلاطین همچون هارون

تمام این

و مأمون

و مأمون و سایرین از خلفای راشدین پس در آنحال جماعت مستمعین باشتقه و الله از
فضایل بنی عباس و مطاعن بنی فاطمه ممنوع و از موعظه و منبرش معذور و ممنوع
داشتند و از خود سید محمد نیز با نفرت و انزجارش از بنی فاطمه مسموع گردیده پس حاج سید
عباس و اشرار که در همدان بفتوای غیر ما انزل الله انها بجهاد و مختار به برخواسته بلا تشک
همه اتباعان بنی عباس بودند و لا از بزرگ شیعیان علی علیه السلام که فرموده من خرج
بعد از واقعه همدان حاجی میرزا محمد باقر طهران در زاویه حضرت عبد العظیم نزول و سکنی
گرفته شخصی بعد از شرف زیارت بعزم سیر و سیاحت حالات او بحضورش شتافته
و تمام علامات که در این حدیث شریف توصیف فرموده جمله وصف شمایل و گفتار و رفتار
او است اسمش هم اسم پیغمبر است که محمد باشد منعوت و موصوف هم هست که باقر العلوم
است ولی دو علامت منافی است یکی آنکه بزرگ شیعه را از اهل همدان فرموده و دیگر آنکه
قم را مخصوص شیعیان قرار داده و حال آنکه او زاده قمی اصفهان و قتل و غارت و ظلمی که
از اشرار همدان بحضرات شیخیه رسید اوضح من الشمس و اظهر من البیان است پس جوان
خورد سال چون پیران سالخورده با کمال ادب و عجب لب بر گشوده که من متحیرم این
چه مهیج علامات که عین واقعه میگویند منافی و حال آنکه برا اثبات مدعا حدیث
دلیلی است شافی و کافی لا اینکه گفتند فرموده بزرگ انها از اهل همدان است اولا که عبارت

عبارت حدیث رجل من همدان است نه آنکه رجل من اهل همدان و چنانچه اهل او را
هم نخواهد رسانید اما انشاء الله نخواهد بود چه بدیهی است کسی که چهل سال شهر را وطن قرار
بدهد و تأهل اختیار بکند و خانه و لانه و علاقه فراهم بیاورد شرعاً و عرفاً او
را از اهل آن بلد خوانند آنست که در کتب مطبوعه هم او را همدانی نسبت داده اند و دلیل
شرعی آنکه پیغمبر خاتم صلعم با آنکه زاده مکه معظمه و پنجاه سال متجاوز پرورده آب و خاک و خطه مکه
بود در اواخر عمر مدت زمانی قلیل بفرمان خداوند جلیل بمدینه طیبه را هجرت فرموده
علی ذلک در ادعیه و زیارات آن وجود با برکات را المکی المدنی خوانند و الا اینکه فتح را
فرموده سفر باید در محاربه چهار روز فتح با انهاست و با اقوال دیگر آفات عدیده صحیحه سالم
گشته که محاربه فریقین همان عصر عید فطر اتفاق افتاد که قریب ده هزار نفر اشرار
خون خوار که همه تابعان بنی عباس و بغوایت و وسواس آنان اساس ظلم و جور را
و باتهیه و اسلحه بقصد غارت خانه حاجی میرزا محمد باقر و ریختن خون خود و یارانش اجماع
کرده و اطرافش را فرا گرفته بودند و از طرف شیخیه روی بام آن خانه چهار نفر با پنج نفر
با اسلحه و اگر بالفرض یکصد نفر مشغول دفاع بودند و قریب چهار ساعت محاربه و دفاع
طول کشید و بعد از آن جماعت ده هزار خون خواران پنج نفر با صد نفر محصور گرفتار
دست نیافته و خائب گشته و مراد و مقصودی که در دل داشتند حاصل ننمودند بلکه

مغلوب گ

مغلوب گشته و آخر کار حیله فرار کرده و مکرر از ناهنجار خود مورد هزار طعن و لعن و ننگ و عار
آمدند و شیخیه که بحکم و تکلیف شرع مطاع لابد و ناچار در صدد دفاع برآمده احدی در محاربه
از روز مقتول نگشت و مغلوب نیامد پس بلا شک در آن روز فتح با ضعفاء شیعیان بعض
و این واقعه را در واقع باید ظهور معجزه امیرمؤمنان در واقعه همدان فی آخر الزمان بنامند
تا عبرت باشد برای عبرت گیرندگان و از روی یقین و امید منتظر باشند ظهور سید و مولای
خود صاحب الزمان را اللهم عجل فرجهم و سهل مخرجه و الا روز هم که جمعی از شیخیه را
بقتل رسانیدند و اموال را تاراج و خانه ها را سوخته و خراب نمودند روز محاربه نبود بلکه
روز ظلم و جور و طغیان بود و اجرای احکام بغیر ما انزل الله و بدعتهای عباسیان گمراه
و چون خداوند احقاق حق و ابطال باطل را با اعمال زشت خونخواران بالغ و واضح و عیان
فرموده در واقع اینهم فتحی مبین بود از ضعفای مظلومین از شیعیان امیرالمؤمنین پس مجلسیان
از عالم و عامی حکمی از تقریرات جوان خردمند تصدیق و از بیان رجحیت مظلومیت
سلسله شیخیه و مشایخشان کرده و متفرق بشکر و حمد و عجب مجلسی بوده که نکتهای لطیفه
شریفه برای عقلای هوشیار حاصل بیاید فلله الحجة البالغة الواضحة پس محض تبرک
و تیمن این حدیث شریف را که در علامات ظهور امام زمان عجل الله فرجه است می
نگارم تا زینت کند برای تاریخ **حدیث** مجلسی علیه الرحمة را زینت

میکند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده وای بر تابعان بنی عباس از
جنگیکه واقع خواهد شد مابین دینور و نهاوند و این محاربه با ضعفای شیعیان علی است
و بزرگشان مردیست از همدان اسمش اسم پیغمبر است منعوت و موصوف بستوی الخلقه
است و خوش خلق رنگش تر و تازه در صوتش جرئت مانند خنده مژگانش بسیار
و گردنش پهن موی او کم دندانهای ثنایایش از بیم خدا چون را سب نشنید مانند
بدری بنظر اید که از زیر ابر نمایانست واصحاب او بهترین جماعات باشند که در آن
زمان دین خدا را التصدیق و اذعان نموده و نزد او خضوع و خشوع کرده اند و از اطالی
باشند از عرب یا عرب که در وقت جنگ بشدت حرب نمایند و فتح از او در بیانها
ست و بر اعدای ایشانست دراز روز و هلاکت و فنا الی آخر الحدیث

بالجمله بعد از تدابیر مذکوره که حاصل شوراهای مجالس عتبات عالیات بود قرار
دادند که سید محمد و سید فاضل عباسی را از نفاق یکدیگر نوشتند همدان وقرار
داد خود را معمول داشته پس هر دو را با سفارش نامهای نوکده برای اعداء عدو
جماعت شیخیه ملا عبدالله بروجردی که در شرح حالش عنوانی مخصوص باید
نگاشت روانه انسامان نموده و بعضی از اشرار و متمولین ان سرزمین را هم که طالب
فتنه و فساد بودند بمکاتیب محبت امیز از عدم ملوس سنین شمرده و در مأموریت

سادات عتبی

ساداة عتبی جمله را شریک و دخیل و کفیل داشته و سایر بلدان را نیز بارسال
رسل و رسائل و وسائل از تدبیرات و مرادات خود مخبر ساخته و از همگی همت همی
خواستند و همانا که تدبیری محکم بکار بردند ولی اهالی هیچیک از بلدان چون
اهل همدان از روی دل و جان در اجرای احکام و انجام مراد و مرامشان غرضی همی
نداشته و ایستادگی نکردند مگر اهل قصبه نایین که بواسطه بعضی سفراء جمعی فتنه
جویان که خود را انجا جمعی سر را محمد سعید امام جمعه انسامان بسته بقدر حوصله خود
شرارتی نموده و فسادی برپا داشتند و شرح ماجرا و تفصیل این واقعه را نیز در ذیل
قصه ملا عبدالله مذکور خواهیم داشت و ذلک عبرة لمن اعتبر

مقدمه دویم

در شرح حالات و خیالات و گفتار و کردار ملا عبدالله بروجردی و اتباعش
سالیانی چند در همدان چون ملا عبدالله بواسطه جمعی از اهالی همدان که از حوزه بعضی
از روسای ملتان ولایت نفرت کرده و برگردش جمع گشته رفته رفته از پیش
بالا گرفته پس علم ریاستی افراخته با نواع احکام نو ظهور خود را معروف و مشهور
ساخت و در حکومتهای با نظم و کفایت اگر نفسی بیجا کشیده فوراً بعضی
و خفتی دیده بجای خود ارام می نشست و فرصت را غنیمت شمرده تا انکه اعلان

حکومت ایلخانی که حضرات شیخیه مجلس ختمی برای فوت حاجی سید احمد زاده حاجی سید کاظم
رشتی که در کربلای معلا و سنت اعظم خدا بر دست جمعی اراذل و اشرار بتحریک بعضی
روسای بدکار شهید گشته در مسجد جامع همدان بدستیاری اشراف و اعیان فراهم
آورده پس باعزاز و اکرام تمام مجلس را باتمام رسانده بعد از ختم چون حکومت را التفاتی
نبود و ملا عبد الله را از اجماع بعضی کسبه و تجار و اراذل و اشرار جماعت حاجی
در کار بود بمسجد رفته و اول حکمی که علانیه بغیر ما انزل الله جاری نمود سنگ آب زرگرا
که حضرات شیخیه در آن چند روز آب کعبه و خود و تمام عابرین از طایفه بالاسر آشامیده
بحکم شرارت تأثیرش تطهیر کردند و خطیبی را که در مجلس شیخیه خطبه خوانده از شهر
و طرد و لعنش خودداری نکرده پس بزجر و منع تالیان قرآن پرداخت در آن وقت
حضرات شیخیه واقعه را بحضور امنای دولت عرضه داشته که حکومت با نظم و کفایت
نعمتی است برای عقلای ابرار و نقمتی است برای اراذل و اشرار در زمان حکومت نواب
مستطاب شاهزاده فیروز میرزا فرمانفرما که همه و کفایتی در کار بود و اشرار و لات
بعضی فراری و برخی مشغول کسب و کاری گشته شهر همدان پس این دو ماه بود و عموم
رعایای خرد سند عاقبت اندیش آسوده خاطر بامور خویش و دعای بقای وجود مبارک
سلطان زمان و کارپردازانش میپرداختند و اکنون بواسطه سیر و سیاحت

شاهنشاه

شاهنشاه ایران بفرنگستان و بی کفایتی حکمران همدان اهل شرارت میدان را خالی
دیده و در نهایت اطمینان چنین و چنان مینمایند پس جناب مستوفی الممالک میرزا
یوسف در حالیکه عریضه شیخیه ملاحظه و مرور مینمود نواب فرمانفرما وارد و فرموده و شرح
حال ملا عبد الله و احکام غیر ما انزل الله و اشرار بیحیای که در حوزه اش بودند در
اوقات حکومتی خود و مقبولی و مظلومی حضرات شیخیه و بردباری و علم و حلم و زهد
و تقوای پیشوا زمان از اوله الی آخره بیان نموده و فوراً تلگراف سختی بمأمورین خدا
داد خان سرهنگ تلگرافخانه که شخصی با کفایت و وقار و هم در آن اوقات رئیس تجار
بود صادر کرده و ملا عبد الله را از همدان اخراج نمودند پس جمعی از مفسدین الشر
زمین بعرایض و مضامین چندی حاجی ملا علی کنی را که رئیس ملتی طهران بوده تلخی
و تندی آورده بعضی که تتی چند از غدول خوره خود را نیز بخدمت جناب مستوفی الممالک
رسول کرده و بعد از گفتگوی زیاد جناب مستوفی از آنها سئوال نموده که آیا حضرات
شیخیه منزل جناب حاجی آقا مه در اوده دارند یا ندارند میگویند اغلب اغلب و اکثر بر
بعد میپرسد بعد از رخصتی آیا ظروف مستعمل آنها تطهیر مینمایند میگویند حاشا و کلا که چنین
عمل شنیع رکیکی از ما صادر گردد میگوید پس چرا ملا عبد الله که این بدعت و
ملعنت شماها را بهیجان آورده حمایتش نمینموده و شما آن احدی از اسلامیان

نخواهد بود بعد از این سؤال و جواب جمله خجل و منفعل گشته و مراجعت نمایند
و بعدها با اصرارهای مکرر حاجی ملا علی و جمعی دیگر که عودت ایشان بانی شر را با شرایط و شفاعت
از امنای دولت مسئلت کرده رخصت انصراف بهمدان رسید ولی مواعظ حاجی
و نصایح مشفقین با آنکه بکوشش چون باد در جنبر یا نقش بر آب بود و کالکای بر سبیل استمرار
محض جاری گشتن اشرار از کار بود اسم و رسمی که بود یکی جدید عهد شورش و شرارت
تجدیدی نمود و تخمی و شستی شرارت شراره وفق کفایتهای وجود والیان ولایت بگذاشت
تا آنکه در حکومت شاهزاده عزالدوله عبدالصمد میرزا مادر مهدیخان منصور الدوله که از
شورین و جوار عشیره و اولاد و اقارب و احفاد خود از مهین و کهین کناره نموده و در همدان
خانه و لانه و دستگاهی چون باغ و بوستان فراهم آورده محض افتخار را با امثال و اقران
رسل و رسائل عزالدوله را فریفته و بعقد زوجیت خود شیفته ساز و منصور الدوله
و خوانین شورین را عرق جاهلیت حرکت کرده و علم شقاق و نفاق را با حضرت حکومت از
جهات عدیده بر افراشتند و چون اغلب املاکی که منصور الدوله تصرف نموده بود
حسب نوشتجات معتبر شرعیه که نزد مادرش جمله ضبط بود حق صدق و ملک طلق خود
انتخذه نموده و دیگران را بهره و حقی از هیچ راهی در آنها نبود وحشت بر دهشت
حضرات همی افزود که عما قریب از این وصلت ولدی حاصل آید و وارثی بزرگ و شاهد شی

نقم فارز

تصرفات ایشان را باطل و نوشتجات ایشان را عاطل خواهد نمود پس اول وهله غلامی بر
نام را که در طراری مهتر نسیم عیار بود و مادرش نزد مادر منصور الدوله صندوقدار
تحریک و تطمیع کرده تا شبانه از آن آستانه رفته و بحیله بس عجیب مجره نوشتجات را
از میان جمعی رقیب ربوده و بمولای خود رسانید و فوراً در عمارت قصر مجلسی خالی از
از بیگانه و منحصر بوجود عشیره فراهم آورده و مفتی شهر را بدرهم و دینار و شهودی بیشمار بدیدار
با خود یار و مددکار کرده تا حکم انتقال تمامی املاک مادر را باولاد امجادش و حجج شرعی
موجب شرح و تفصیل نوشتجات محکم و با دلیل داده و خاطرها را از وحشت و دهشت
آسوده سدارد و چون عزالدوله واقعه را واقف گشته بر حسب تکلیف حکومتی و اصرار و داد
خواهی عارضه معظمه که انواع جواهرات قیمتی بیشمار را با مجموعه نوشتجات بر ملکی ورداً
سیاهه نگار سرقت بجه کسان خود را بگرفتاری غلام طرار برانگیخت و منصور الدوله
و ضیاء الملک که از بابت نوشتجات آسوده خاطر و فرخناک گشته از این حرکت بیباک
و جسارت را در حضرت حکومت پیشرفت کار دیده و اشرار و باتند شهری خصوص
ارازل بهاری را که در این فن شریف معروف و مشهور میباشند اشاره و فتنش
شهر فرموده و عباسقلی نامی بهاری جمعی اشرار ناپاک بیباک را از اجازه و اشاره
حضرات مجبر ساخته و همگی را اطاعت فرمان از باب آنکه از دست یک اشاره

از اباسر و دو بدین یکباره مسلح و مکمل گشته مستانه و دیوانه از محله بن بازار که محل وقوف
اراذل و اشرار است بالجمله گیلان و حربه زبان یکباره شهر ریخته و نسبت بحکومت
زبان هرزه درائی و دراز خائی را گشوده شورش و اغتشاشی بس عظیم برپا کنند و چون
عزالدوله مجبر میاردند نایب احمد را با جمعی از اجزاء حکومتی خود بگرفتاری اشرار مأمور که
و نایب با پاس دستی خائنین و اشرار خود در گوشه خزیده و سایرین بانجام خدمت نپرداختند
پس اشرار عیاک اسد نامی فراش حکومت را با ضربهای خون ریز پاره و در زیر لگد باقی را زخم
خورده با سر و پای شکسته بحضور حکمران ولایت عودت میدهند در اینحال عزالدوله بدرایت
و سفاکی بجوش آمده و جمعی را الطلب و احضار حاجی میرزا نصرالله شیکار انور بهاء
الملک که او را ضمنا سرکرده جمیع اشرار و زمام تمام قطاع الطریق شهری و دهاتی خوانین
راه شورین را در کف کفایت و حمایت و اشارت او میدانست مأمور داشت و حسینخان
شجاع سلطان را نیز که در تدابیر و سرووسی اشرار شریر اگر از حاجی برتر نبود است کمتر نبود بخت
با حضارش تاکید و اصرار فرموده حسین خان که مساعدت بخت بدست نیامده و حاجی را
بجستجوی تمام در حمام یافته برداشته بحضور حکومت شتابند و لدی الورود حکم ضرب و فلک
دادش را بفلک رسانده و حکم لطناب و عدامش فرموده تا آنکه باستمالت و شفاعه
جناب شریعتمدار الملک قتلش را درگذشت و جریمه اش را هزار خواست پس اشرار از این واقعه

فرار بهر

فرار بهر گوشه و کنار قرار گرفته و حضرات خوانین از شورش با تعب و سوار ملکی افتخار خانه را اختیار
نموده بتوسط ناصر الملک تظلم و اظهار خدمات خود بدولت و ملک پرداخته بر حسب حکم
اعلیحضرت شهریاری و خواهش ناصر الملک حاجی از بند و حبس رخص و عزالدوله را بر چار
دار الخلافه قرار شکرد و بعد الحضور و الابلاغ واقعات پر شر و شور حکومت تقیه سال را
برای فرزند ارشد و اکبرش عماد السلطنه برقرار و فوراً بهمدانش ارسال میدارند و الحق که
بهار شیرازه نظم همدان تاخت اشرار قریه بهار در محله و بازار و زخم زدن و کشتن و خون ریختن
بنای گسیختن را گذارده و خاک چنین ولایتی معتبر هما تا که بر سر کاو گردار باد در حضور الدوله
همی بباد رفت و چون از جانب دولت سیاست و قصاصی را نهاد او جاری گشت اشرار
شرارت خود خیره و چیره گشته هی روز بروز بر شرارت و اغتشاش همی افزودند تا آنکه
نواب سیف الدوله را بحکومت برقرار کرده و چندی بتدابیر فی الجمله نظمی در کار او کرده
طلوع ناخوشی در همدان و فرار حکومت بدهات توسرکان پیش آمد و شهری صاحب
و سیدانی خالی بدست اشرار آمد ملا عبدالله که منتظر فرصت و اجرای احکام نو
ظهور و بدعت بود لوای ریاست را برافراشت و جمعی از ساداته بیکار هیچ و سرکرده
اشرار بکار خون ریزی و بعضی تجار تقدس شعار فتنه انگیز که تمامی و جملگی بخیالات خام
و ای اظهار ارادت لاابتنائی بهر غرض و مرضی که بود بحضورش مینمودند خوره اش با کام

جمعی برای خوردن اموال مردم دل ریش و بعضی محض حفظ جان و مال و عیال خود
و بستگان خویش بهر حال چون تمام این جماعات حکام او را از خوب و بد سوا اطاعت
الشرع امر لم یطابق بامره تصدیق کرده و مجری میداشتند او هم بطیب خاطر هر حکمی که
دلخواهش بود همی اظهار میداشت پس در این خیال بخیال فسادی دیگر افتاد و جمعی از
سادات شرور و اشرار شریر را فرمان داد که جماعت یهود همدان را حاضر کرده بابت
تمام را آنها وصله گذارند سبحان الله جمعی سادات بیکار و اشرار بکار که جمله مستعد
فتنه و فساد میباشند در ولایت بی صاحب بدون مانع و حاجب با چنین حکمی از
پیشوای شرع چو خواهند پرداخت پس یکباره در بیوت و دکاکین یهود ریخته و وضع
زندگی آنها را از هم گسیخته و بهیاهوی تمام آنها را کشان کشان زحمت انداخته که
خلاصی شماها اینک بقتل است یا بمسلمانی پس این خدعه دیگر از متمولین آنها بقدر قوه
و میسور رشوه های موفور المقدوری گرفته و آنها را فرار داده و بعضی از فقرا و مساکین را
که جلب نفعی از آنها متصور نبود بلکه دشت و چوب و چماق بهزار خواری بحضور محکمه
شرع برده وصله اش بر نهاده و مفترش ساخته و هر چه ممکن بود غارت برده بودند و بهر
قسم و هر نحو مداخلها را برده خود خوردند و دیگران نیز خوراندند مدت زمانی این واقعه
برپا بود تا آنکه جماعت یهود یکباره دست از جان و مال برداشته و تلگراف اطراف

پرداخته

پرداخته و دولت روم و انگلیس از روی قانون و تأسیس با دولت ایران بنای گفتگوها
را گذاردند و آن فتنه نیز از بی نظمی همدان با فتنهای پیش همعنان گشت و والی ولایت بواسطه
این شرارت جهت کرده و مورد مؤاخذه اولیای دولت گردید پس اخراج ملا عبدالله
را از نقطه رحم و حکم همی خواسته و خود نیز بانجام خدمت میان بربسته ولی بواسطه حمایت
و استادگی حاجی میرزا مهدی که از اجله سرکردهای اراذل و طلاب و سادات شریر و آقا
خود معروف و مشهور بجناب شریعتمآب بود و هم باشارت و تقویت بعضی از خوانین شرور
که عمده بی نظمی و خرابی همدان همواره اوقات از اشخاصی چنین بوده و دست حرکت دادن
ملا عبدالله همی سخت و رفته رفته سخت تر شد تا آنکه یکی از اشراف بغرض همدان که کسی کار
دان بود از جانب حکومت و نیک ذاتی خود نصیحت او رفته که شاید آتش لجاج را خاموش
کرده و بدون جنگ و جوش او را روانه نماید تا به بسیاری حکومت در صدد اصلاح امورش
برآید پس هر گونه نصیحتی شفقانه را فرو گذاشت منجمله بعد بسکویدا اولا امر بمعروف و نهی
از منکر شرایطی دارد و تأکید در شرایطش بیش از خودش رسیده و همانا که تو خود دعوی
فقاهت و اجتهاد را داری و از همه بیشتر و بهتر میدانی که عمده شرطش اینست که امر و نهی
پیشرفتی داشته باشد و هنگام امر و نهی و بعد ابداً هیچگونه فتنه و فسادی بر آن مترتب نباشد
و این حکم و عمل که تو کردی از زمان اول مایه منشاء فساد بود که شتی از اراذل و اوباش تحکم تو را

بواسطهٔ فرمان تو برخلاف شرع در خانهای اهل جزیه که در ذمهٔ اسلام بودند بهلهلهٔ
جیش و جوش ریخته و هرچه کرده و هرچه برده صد یکش را نتوان اظهار داشت و ننگ
و ملت و بی‌نظمی ولایت را فراهم آوردند و بعد ما هم که موهم این است که خود را خود بنکبت
دول از یکدیگر کرده و مؤاخذه نمایند و جواب دولتی را نخوانند تو چه گونه جواب را چه باید داد
گویا حکایات ایشان را در ریختن جیش سعویه در خانه یهودیه و فرمایش امیر تومان آنکه بر غیر گو فرمان با
باچشم گریان ندیده و نشنیده با آنکه فراموش کرده که سفیر باید علی‌نده باشد و خان
زن یهودیه که در ذمهٔ اسلام است تاراج نمایند و گذشته از اینها اگر تو این قدر بسوز ملت
هستی همین جماعت اراذل و اشرار خوره خود را که شبها در مسجد کشیکچی هستند و هر
شب مست و سحر بکی و توچاشت جنب هم که هر ملکه بی طهارت و بی نماز هیچ خوانند تا چه
رسد شرارتهای دیگر که هیچ نوعش را مضایقه نداشته و ندارند اول از خلاف
شرع منع نما از خود دور کن آنوقت به دیگران امر و نواهی بپرداز و اگر در همین عمل یهود تمام
علمای ولایت متحداً مجلس فراهم بیاورند و دو کلمه بحکومت بنوشتند که اگر تو خود
حکومت میخواهی و سلطان تو سلطنت جماعت یهود همدان بالمره از حد خود تجاوز نمیخواهند
و از شرایط اسلامی بکلی منحرف گشته علاج اینها را که موهم فتنه و فساد شدید خواهد بود
آنوقت میدیدید که حکومت مأمور لیست خود را فرستاده و تمام جماعت یهود را یک گفت شخصی

وصلها نیز

وصلها نیز در نظر نگیرد که آب حرکت بیکار پس ملاعبدالله در جواب آن شریف محترم نامه تلخ
تغیر سخت نموده که سلطنت و حکومت باید اول از ما اعضا بگیرند آنگاه فرمانفرمائی نمایند در آن وقت
ناصح شفیق سفیر اینها از لانه اش خواسته و میگوید هزار افسوس که تو خود مجنونی و مغرور تر هستی
سوئی و مردم هم معاقب است که این ولایت را آتش فتنه افعال و اقوال حدود حمات کنند
بالمره خاکش را بر باد خواهد داد و هر چه بعدها روی دهد نتیجه گفتار و کردار تو خواهد بود
ان نصایح سفیر خانه ابداً اثری با نوجود ریاست و سیاست نمود نکرده و کرد هر چه را که تا
شاهزاده جهانسوز میرزا امیر تومان از حکومت همدان و سیاست اراذل و اشرار و رسیدگی
محاسبه افواج و توپچی و صاحب منصبان و ارسال ملاعبدالله بطهران با احکام نمود که
مأمور داشته ولدی الورود با جرای بعضی احکام پرداخته و نظمی بکار انداخته و حضرات خوانین
و صاحبان مناصب جملگی از احکامش متحیر و هراسناک گشته پس ملاعبدالله را با رؤسای اشرار
که جمله از خوف و بیم در عذاب الیم بودند ضمناً بواسطه سفرا دلاسای خود با شارات و بشارات
اطمینان و دلداری داده تا همه جا و همه طور تمامی با پای تو ایستاده کی داریم هر چه بخواهی
بکن و مترس تا آنکه روزی شاهزاده اعلان نماید که ملاعبدالله باید برود طهران جمعیت خود
رفت با او را باید فرستاد او هم سفرا و اطغا را گفته و تهیه و تدارک حرکت را فراهم آوردند
و در ضمن دستور العمل اجماع و شورش با رؤسای اصناف همدان و طلاب شرارت

تومان و سرکردهای هم عهد و پیمان داده و از منزل خود سوار گشته و تا چاپارخانه بیرون
شهر رفته که یکدفعه از هر قبیل اشخاصیکه بسته العلمهای هر کس پیش از پیش در آن مکان فراهم
گشته از پس و پیش هلهله کنان و سینه زنان بیرون آمده و اطرافش را چون مور و ملخ فرا گرفته
که تا جان در بدن داریم ترا رها نخواهیم کرد و عجب آنکه حضرات خوانین بعضی قبل از حرکتش
خود را بمنزل حکومت رسانده و مژده بنای حرکت او را داده و خود از مجلس برخاسته تا آنکه
صدای همهمه و هلهله و شتاب و تفنگ اشرار بمنزل حکومت رسیده و کسان خود را برای
تحقیق مطلب فرمان داده و بالیان حکومت که خود از جمله سرکردهای بزرگ اشرار ولایت
بودند رفته و آمده و شاهزاده را بهول و هراس انداخته که آخوند او را بیچاره میخواهد برود
ولی تمام اهل شهر یکجهت گشته که او را رجعت دهند و این غوغا و شورش را بی همین واقعه
باید و چیزی نمانده که شهری عظیم بر هم خورد و فتنه بس شدید برپا گردد پس حکومت عبدالله
خان ساعد السلطنه را که حضور داشت با همینه سوار برای رفع غایله و اشرار مأمور دفع
و دستور داده و او بسرعت خود را بجماعت رسانده و ملا عبدالله را ضمناً دلداری و دلتنگی
گفته و با نهایت معذرت همراهی نموده و با ازدحام تمام او را بمنزلش رسانده و آسوده اش نشاند
و بحضور حکومت عودت کرده شرح ماجرا را حسب مصلحت بیان نماید و اشرار با اجماع بیشمار
همهمه کنان و تفنگ زنان شبها را بکشیک و شلیک مشغول و روزها را هر برزن در نخشین

دوکالین

دو کالین را همی بستن معمول پیدا شده و همانا وضعی برپا کرده که از عموم مرد و زن و دو بست
و دو شش قرار و آرام رفته و از ترس شورش و غارت نه شب را خواب داشتند و نه روز را بسر انجام
بطوریکه اغلب اشخاص و مرده خودش او را دشنام و نفرین سلام پیدا داده و خورد و خوره بجمع با
و بالاتر گرفته تا با اغوا و تحریک صاحب منصبان خاصه ساعد السلطنه و حسام الملک و حسینخان
شجاع سلطان اشرار را محکم و اشارتی شورش و هجوم عام و ورش از دحام رسیده تا آنکه
انها را راهنمائی و اعانت بتاراج و غارت مقر حکومت نموده و اطمینان داده که قراول از مستحفظین
جمله سپرده خوانین و اجزا حکومت از نایب تا فراش خدمت همه اهل ولایت و منتظر فرصت
مهیا شده و همانا که وصول شما با همراهی انها با هم توام خواهد بود پس اشرار یکباره حرکت کرده
و بحکم مفتی شرع حرکت خود را اطاعت شمرده و جمله خود را با قمه و قداره و چوب و سنگ و بیشتر
لول و تفنگ برای جهاد مسلح و مکمل نموده مهیا هو کنان و نعره زنان و علی علی گویان اطراف مقر
حکومت را هجوم عام یکدفعه فرا گرفت و از آن طرف والی ولایت که بیخبر از عهود اهل شرارت بوده
جماعت بی حمیت خود را فرمان دفاع یا رفع نزاع داده و او اول و هله جنگی زرگری بعضی با برخی به
سری کرده تا آنکه از طرف اشرار جوانی را از دستگاه حکومت بدون سبب و جهت گلوله
از پای درآورده که ناگاه دربها باز شد و یاران حکومت با اهل شرارت همدست و همراه شده
بغارت در انگشت و نواب والا وقتی از خواب خدعه دیگران بیدار شد که کار از کار

گذشت پس مال با فدای جان و جان را از میان بیرون برده و خانه بخانه در منزل یکی از
همسایگان پنهان بماید و عمل غارت و تاراج از اثاث البیت جزئی و کلی تا تخت و کرسی تا حج
هم بانجام میرسد و جنگ جهاد و شورش و غوغا نیز بالمره تمام میگردد تا بجمله که روز تا
تلگرافی بطهران رسیده و شرح واقعه گوشزد حضرت سلطان گشته پس خوب و بد همدان
موقعا بعهده حسام الملک و شاهزاده حکمران در شورین و منزل ضیاء الملک چند روزی
سفر را دیده و متعجلا بدار الخلافه میگردد و حسام الملک از جانب حکم در مقر حکومت
و نظم الملک پرداخت و شهر فی الجمله آرام و دکاکین و بازار سرانجام گرفت و چند
بدین منوال گذشت و ملا عبدالله هم رعایتی از حسام الملک نموده و قدری خود با کسان آرام
نشست تا آنکه او را بطور حتم و منجی از طهران خواستند و چون خواست اغتشاشی و شورشی تجدید
حضرات خوانین بتدابیر خود در رسالت حاجی میرزا نصرالله او را خاموش کردند یعنی کسانی که
را بعنبر دادند پایین آوردن را آسان تر و راهش را بهتر دیدند خوشتر آنکه حالا چه بالاخره
و فتوای شبانه بدون آه و ناله بی واهمه و همهمه حرکت خانی و اینک تهیه سفرت
و سوانح نفقه خود را و مال را بکلیه همه را آسوده نماید و درستی با نتایج و شتمی آلوده مغز با بعضی
هم از گوشه و کنار در ارگشته که وبال این غارت و شرارت و خون خادم حکومت
بگردن ملا عبدالله است و بانی بدعت پس ملا عبدالله چون جمعی را از حرکات خود خبر دید

آمد

و حریف را سخت و ردیف راست یافت لا جرم حرکت را از روی اضطرار اختیار نموده
و شبانه با چند نفر سوار و تنی چند از رؤسای اشرار حاجی با قو شیلقت شعار مکار را که شیر
و ثانی و تالی عمرو بن العاص بود همراه برداشته و تا اراذل و اوباش پی برده حضرات با
یکی را هر اطاقی که داوری بدار الخلافه وارد نمایند و بعد از شرفیابی نواب حکمران همدان
واقعه را از هر جهت بحضور مبارک اعلیحضرت سلطان زمان نایب السلطنه و حسام الملک
را بدار الخلافه احضار فرموده و چون همدان او را سپرده بود میرزا جعفر خان
الریاستین با جوان باشی فوج خود با جماعت یکدیگر نیابت داده و خود روانه میگردد
جرح و مرج بود و آب گل آلود و موسم ماهی گیری و نوبت احمد بکر و محمود بکر حضرات نیابت
پناه و سایر خدام آن دستگاه شده و هر کس را بهر سببی نسبتی با آن بود همانا حکم رسمی
تا آنکه شاهزاده عضد الدوله را حکمران آنسامان نموده و حضرات خوانین که علاحقاتی
تمکین او در داشته بعد از مؤاخذه بسیار و جریمه بیشمار رخصتی حاصل که در سپاه
گشته لکن هر یک از آنها ضرری بزرگ و خسارتی بکشیدند و تمامی مخارج و ضرر خود را
تجارتی بر سر املاک زراعتی خود بطور مهربانی و محبت قسمت کرده و از اهالی هر آبادی
خواستند و آنان نیز هر آنچه اداء کردند با ضعاف مضاعف با تفنگ و فشنگ حق
از غارتین سبیل را استرداد نمودند رسم ظلم در عالم اندک بود و هر کسی چیزی او فرود

وبدعتی نهاد و ریاستی فرمود تا وضعی که مشهود است موجود گشت بالجمله چندی که از حکومت
عضدالدوله گذشت جمعی از رؤسای شریر گول و ساغر نخانه و باعجابه جری العقول علم فتنه
ولوای افتاده را هوس بلندی و پای داری کرده پس پیشکش عضدالدوله را بدوش خود هموار
و او هم بعرایض چرب تحوای امر از رفته خفته را مجدد بیدار نموده و ملا عبدالله را با شرایط و پیمان
رخصت عودت بهمدان دادند و از این مژده سر از پا نشناخته در منزل یکی از انصوب تاخته
و چون خبر حرکتش بکاتب چاپاری رسیده مرکبی بجوف نا امید بخیال الاتی بی بعد استقبالش را
بر رسید و بیدوای لباس اشخاصی که در مجالس و محافل و بر منبر و بر رهگذر زاد را الطعن و اللعن همی یاد
و شاد شکر دند و مع ذلک بر اسبهای تازی سوار و پیشوازی را بر یکدیگر افتخار همی جستند و روز
ورود دشمنگاه غوغائی بر پا نموده که اجماع گذشته کار از خاطرها و در قرنها زدوده و همی برزند
و لدی الورود که بر مسند ریاست و حکومت نشست عهد و پیمان چرتی طهران و حکومتی همدان را
بالمره درهم و برهم شکست و چون امام جمعه همدان با آقا مام را بی ظلوم دنی نمود بلکه معدوم
دنی وجود دیده هانا که طمع جلوگیری موقوفه مدرسه بزرگ شیخعلی خانی که منافع و دخلش
فراوان و عمارت و مقبره رام کردن طلاب شریعت توان است و از هیجان اورده پس تعرض
خرم با ساده گیا بیان که سالیان فراوان بر وفق شرع با ارزوی طغیان با مور تولیت
می پرداختند بمیدان محاربت در آمده و رفته رفته گفتگو بگوفت و کوب رسید و بازار غلغلش

و غوغا برچندین

و غوغا بر چندین دکاکین و بازار و اجماع اراذل و اشرار و کشیک و شلیک همچون زمان مشروطه
صد چندان بیش از پیش پیش آمده و هانا که تجدید مطلع شد و شهادت شاهنشاه شهید و جلوس اعلیحضرت مظفر
شهریار جدید هم بر خود سری و شرارت اشرار مزید گشت و مدت زمانی روزگار و حال اهل همدان
بدین منوال بیگذشت تا آنکه از جانب اعلیحضرت اقدس همایونی تلگرافهای سخت شدید بهمدان
و کرمانشاهان رسیده و جناب امیر نظام حسنعلی خان گروسی که حکومت کرمانشاهان را هم داشت و ملا
و همدان نیز ضمیمه اداره آن جلالت ارکان میشود تا کید اکید با توپ و تیپ بخرابی و قلع و قمع اراذل
و اشرار و قید و بند ملا عبدالله پیمان شکن و دیگر چند تن بر کرده فتن مامور گشت و لدی الورود
قلعه کهنه را محض وسعت دستگاه و جماعت همراه محل خیمه و خرگاه ساخته با اجرای احکام
همی پرداخت و عمده مقصودش قطع ماده و بیخ فتنه و اصل منشاء شر و فساد بود و از حرف ابجد
چند روزی همهمه و غلغله آرام و بازارها سر انجامی گرفت در سوی امر سلسله از جانب امیر ملا عبدالله را
شرو بندر آمد که نگاشته بود جناب ملا عبدالله شروط و عهود یکه در دارالخلافه بستی و قید
رستی جمله را خلاف کردی و در هم شکستی نه از امنای دولت شرم کردی و نه از رؤسای ملت
ازرم نمودی آخر چه طمعائی بود که در وصف نیابی گفت ره کردارت جمله از اجتهادیست که بر
صد هزار فساد است آنچه گفتند نکو بد تر از ان خواهی گفت   هر چه گفتند نکن بدتر از ان
خواهی کرد الحال یا خود بدون شورش و غوغا این شهر را بگذار و بگذر و اگر نه بطور سختی خواهی

گذاشت و خوابی گذشت پس شب اول را بدو روز مهلت اختیار کرده و تدابیر سابق را همی
معمول داشته بعزم خروج سوار میگردد و چون بچاپارخانه رسیده جماعت اشرار که بادی
ساخته از کمینگاه بیرون تاخته و بقانون انفر ملکه صد بدتر او را بحیله جولان جولان داده دور
خانه پسر حاجی زینل دباغ که از جمله روسای فضول بوده نزول میدهند و شرح واقعه را چون بامیر
نظام میرسد فوراً جمعی را با تهیه و استعداد و توپ و تیپ بخرابی آن محل و گرفتاری اراذل با
تعیین مأمور و تنبیه دستور داده پس شریف الملک بعنوان اینکه در انظار خانه دولت
جمعی کبیر و صغیر از اعیان و اعاظم بی جرم و تقصیرات و ابرار باتش اشرار سوخته و در این
مرحله هنگامه پامال خواهند گشت حالت امیر را قدری بحال آورده که در روزی مساجد
گذرد و شاید بجمال تنبیه گشته و ترک افعال را بنماید و اگر نه مردم بیگناه از آن مجال جمع شرار
کرده و شد رحال نمایند و در همین هنگامه واقعه پسر میرزا عبد الرحیم حکیم جدید در سر
و با اینکه حکیم از روی بیم با اسید الخبارا ارادتش را بملا عبد الله بنیات بود جمعی از بعد
اشرار خلاف شرعی را بصحت یا تهمت بپسرش نسبت داده و بغوغا و ازدحام تمام او را
بحضور امیر برده و بشهادت جماعت داد خارج خویش از روی ترس و سرگشتگی حکم بقتلش
صادر گشته و خلاصش ننمایند و همان جماعت که امر معروف و نهی از منکر میکردید بجلکی
بعد از قتلش بغارت و خرابی و سوختن خانه اش پرداخته و مالی و زادان بچنگ آورده و تخطی

کذانم

گردیگر بانی فتنه و فساد گشت با جمله امیر در المسامحه جمعی اشرار اسد آبادی مهر دیگه
و آبادی را ابتدا بیرون از حوزه ملا عبد الله فرار داده و بعضی دیگر مانده و خسته گشته دار و اقعه
قتل پسر حکیم هم رعبی بدل بود داشته و کم کم گوشه گیری را اختیار نموده و فی الجمله تخفیفی در غوغا
و اجتماع پدیدار میگردد پس در این حال فقره کردستان پیش میاید که بواسطه بی نظمی و بی کفایتی
حسام الملک و بی مبالاتی و طماعی عمالش جماعت کردستانی هجوم عام کرده و اطراف
قلعه حکومتی را گرفته و فرا گرفته و بسنت همانی جماعت خلاف شریعت و قانون تمام ملک جمیع
طوایف را نموده پس بقلعه و مقر حکومت ریخته تا قتل و غارت نمایند و جمعی از ملازمان حکومت
دلدادگی و مردانگی کرده و بحکم دفاع تنی چند را مقتول و باقی را پراکنده ساخته و حسام الملک
و بستگانش در قلعه محصور مانده تا یکی از مشایخ کردستان که بعضی او را از ضعفا اثنی عشری میدانند
بر منبر رفته و خلاف آن جماعت را بقانون اهل سنت بگردنشان وارد آورده و موعظت و
نصیحت جمله را از خیالات رفته باز داشته و آن جماعت نیز با استعداد کلی جر بهار یخته تیوت
و جراعت پرداخته و محصورین را با همه اضطراب و انقلاب فی الجمله آسوده که حال یا ته
فسبحان الله اگر در هجوم و اجتماع اشرار همدان برای قتل و غارت حضرات شیخیه بکفر از
رؤسای ملت نقد شیخ کردستانی حرکت و همتی کرده بود این ننگ تا قیامت بر اهل
حال جمله اهل ولایت نمی گشت و کسیکه این واقعه را ننگ نداند یقین غافل و مدهوش و خالی

از عقل و هوش خود عاری از ننگ و عار رست و بدیهی است که شخص با رویها دو فونا
صاحب دلالت القصه که شرح ماجرا تلگرافات عدیده از کردستان بطهران رسیده
رجب از همین تلگرافی با امیر نظام میرسد که آشکار همدان را ساکت کن و مشغول کردستان
ابا اول رقعه و حسام الملک و بستگانش را محفوظ داروانه دارد خود مستقیماً بسیاست و اجرای
واشرار دیوانه بپردازد پس امیر نظام بتدابیر خود و بشورت شریف الملک آقا سید عبد المجید
کردستی را که از جمله حکام شرع همدان و سابقه آشنائی را در میان داشته بطلبیده و از دوا قعه
مکاهی آگهی داده و قرار میگذارد که فردا رسید با جمعیت خود بعنوان دیدن ملا عبد الله
برود جولان و چون جماعتشان بعضی متفرق گشته و بقیه را هم جوش شرارت فرو نشسته بود موعظه
و نصیحت او را رام و با مسم اینکه هر دیدی را باز دیدی و هر سلامی را جوابی سلامی است
او را باتنی چند از شیر و شارانش برداشته و همراه بمنزل خویش آورده و ملا حسین جولو
کبابانی و جمعی از سادات او را که حامی ملام حمید دو سیمیان موقوفه میباشند خواهش نما و فنج
نیز او را سفارش بنوشتم که در آن مجلس حاضر گشته و میان ایشان را بتجربه بنائی صلح و صفا
داده تعزیه تمام و جماعات را پراکنده و السلام خیر ختام و آقا سید عبد المجید هم بدستور
العمل عمل کرده و کار را با تمام رسانده و امیر را متحیر بسیار از پس امیر نظام آسوده خاطر
گشته و حکومت را بعضد الدوله واگذاشته و فوراً بعزم کردستان از طهران بیرون رفت و ملا

عبد الله

عبد الله هم لابد از ریاست مدرسه و موقوفه مأیوس گشته و بر سر پرده و مسند خویش نشسته ولی
حالتش دگرگون و خلقی تند و خوئی زبون که شعر چون جنون بود از او ناشی و هر کس در حضورش
یک کلمه را و کلمه میکرد جوابش اگر کافر و ملعون بود و فحاشی و چون هر طرف رو میآورد که هر کس
بدیوار میساید تنگی دل را با اظهار عداوت و اذیت حضرات شیخیه تجدید و مکرر رهی رفع مینمود و تنگ
ملال و کلال را از خاطر خود بهمین خیال پیوسته میزدود و محض عاقبت بخیری یکجهة گشت بعداوة
کردن با این جماعت اگر چه سادات عباسی و سفارش نامههای آنها اقتضائی کرده سیدانی
نداد ولی خود در اذیت اهل و داد و سید او مقابل هزار مرد از او بود دیگر از عدد و الوالفضولش
پرسش و از بعد سپس شرارت آتیش گوی تو گفتی جنگلی از آلام تا مأمور و از اعلا تا ادنی بتمام
تمام ذرات وجودشان از غضب آتش سوز و پرورده و بجاج و بدگوئی و بدخوئی مطلوبین از شیخیه از دو دقیقه
خودداری و کوتاهی و فروگذاشت نمیداشتند تا آنکه اگر کسی بجائی و بی پایه رنگی از حضرات
شیخیه داشت بدون مرافعه و اثبات فوراً حکم حتمی او صادر و داده و اشرار خون خوارش بفحاشی و
اذیت و آزار همی مجری میداشتند و اگر یکی بر ذیل شرع انور و نوشتجات معتبر یا مانع
یکی از شیخیه بود و موجر هوس جیبانی مینمود بمحض اظهارش حکم بطلان اجاره داده
و شرارت از دست اجرش بیرون میکردند و اگر در یکی از مجالس تعزیه داری وارد یکشت
و روضه خوانی از شیخیه بر منبر مینشست چنان حالت جمود اصحابش منقلب میشد که مجلسیان

تا صاحب عزا حجله مضطرب می‌گشتند و بعین کفایت نداشت بلکه از حرصی که در عداوت
داشت علانیه صاحب مجلس را خطاب و عتاب کرده و آنقدر بوعید و تهدید پرداخت که
بانی بیچاره بعذر روضه خوان بینوای بیچاره رنجوات تا آنکه سر آتقی نامی پادره کوچک حاجی ملا کاظم
شیخی معروف بکباب که روضه انجاب پسندیده اولوا الالباب و تأثیر نفسش درست در دشمن
و شیخ و شاب را دیده پر آب نمود لین پادره ناخلف که اعمال ناشایستش از زبان سلف مردود
حضرات شیخیه نمود چون عداوت ملا عبدالله را با آن شرارت سبب سلب نام و تعزیه جوانی
خود دیده توکل را از خدای رازق بریده و از سلسله شیخیه کناره گزیده و از اسلام چندین
ساله استغفار و مسلمانی جدید را مایه اعتبار و افتخار شمارد و تکفیر مسلمان ایران
سابق به ایمان سئوال نکرد که آنچه را سابق ملفق الحال هم که همه از الفتی پیر چه بود انکارت
و اقرارت چه شد بهر حال که اعمال این بدخصال نیز مزید شرارت جمعی جاهل شده و شوکت
حضرات شیخیه را فی الجمله در هم شکست و خود سببی بود از اسباب که ترش اساس طلبهائی
جباب سادات بنی عباس گشت و همی عبرتست از برای چنان پدری وجود چنین پسری
ز آن چه گفته بنی عوف در سلف   نسل بد بر نشد مر هانا خلف
الحاصل از این قبیل عداوت و عناد که بحضرات شیخیه از ملا عبدالله و اصحابش از او
و مرارا روی داد بسیار و همی بیشمار است که بگویم شرح آن بیحد شود و آنچه ذکر شد

نمی از

مشتی است از خروار و اندکی از بسیار و کفایت است برای ذوی القلوب والعقول
والابصار و عبرتست برای هر مسلم متدین هوشیار را از اهل اعصار و امصار و بدعتهائی
که از احکام بدفرجام نو ظهورش نه بر ما انزل الله علانیه و صریح الظهور رسیده و از غلطهای
مسلمین را او دیده و شنیده و فهمیده بعضی را جهت نمونه و عبرت می‌نگاریم تا کسانیکه
قواعد اسلامیه و ایمانیه را خبردارند متذکر گردند یکی آنکه جمعی کثیر از مسلمین و مؤمنین متفرق
بضروریات دین و مذهب را که همه کس فریاد مسلمانیه و اعمال مسلمانی اظهار داشتند
بحکم خود دیده و تمام اقوال و افعال تشیع را با آنهمه القدر رفوه و استطاعه خود بکار
و عمل کرده چنین جماعتی را که حضرات شیخیه بودند علانیه تکفیر نمود بلکه بدعتی دیگر جعله را
تنجیس نمود و این بدعتها را بیکدفعه و یک مجلس قناعت نکرده بلکه مکرر بر مکرر همی تکفیر میکرد و همی
تنجیس مینمود و یکی دیگر آنکه سنگاب بزرگ مسجد جامع همدان را که حضرات شیخیه در مجلس
ختمی که برای کشته و شهید خود گرفته و چند روز آب کرده و عموم مسلمانان اعم از شیخیه و بالاسری
شربه استعمال نموده بعد از ختم که خودش مسجد آمده بحکم شرارت تا پرش سنگاب را بغسل
داده و تطهیر کردند و حال آنکه جماعت شیخیه در همان سه روزیکه مجلس ختم داشتند و نیز
قرائت قرآنشان را بلند و فصیح و نماز جماعتشان را بشهادت اهل بلیغ در طاق بزرگ
مسجد تا روی صحن رو بقبله مسلمین همه کس از شهری و روستائی دیدند و شنیدند

واحدی را مجال شک در اسلام و ایمان ایشان نبود و یکی دیگر آنکه تالیان قرآن خلف بعد را
که در مجلس ختم شیخیه تلاوت و قرائت نموده طرد و لعن کرده حکم ضرب و رد و اخراج از بلد
نمود تا آنکه تضرع عجز خودشان و شفاعت دیگران بشرط توبه بخشود و یکی دیگر آنکه دخول
مسجد و حمام را برای شیخیه مدتها حرام نموده ولی هر کس قبول نکرد و از او نشنود در همین چند
فقره ملکه یکفقره اش جهت نمونه و عبرت برای اهل بصیرت کافی و شافی است و دیگر
اجتهاداتش این بود که تعزیه داری برای خامس آل عبا علیه السلام و حمل نعش نقیات
عالیات و زیارت حضرت معصومه علیها السلام و خرج کردن در آن مجالس را در ابتدا
بدعت میدانست و چون کسی باین اجتهاداتش اعتقادی نکرد و اعتنائی ننمود اصرار از
هم نداشت و عجب آنکه در زمان سلطنت شاه شهید ناصر الدین شاه در واقعه دخانیات که
مرحوم حاجی میرزا محمد حسن شیرازی حکم حرمت استعمال تنباکو را داده بود ملا عبد الله را
را امر حرام ارادات بود که حلال خدا را بچه قاعده حرام فرمود نعوذ بالله که خود علاقه نشته
کاهی حلال خدا را حرام مینمود مثل گوشت و بعضی ماکولات و اجناس دیگر که در وقتی
کباب و فروشش گران شد یکدفعه حکم حرمتش را میداد و بابا اخرته لب بگشاد و شیخی
سقاء جعفری طلا جو و سید محمد پیشی کدخدای محله شر و فتنه فساد بودند که
بازار را گرفته و چون شاطر شیطان مداد و فریاد التحکم را جاری و برکرده سلطین بچه خوار از

ایمن

ایمن مینهادند و گاهی اشخاص ناس را حرام میکرد اگرچه از جمله ارادتمندان پس او را
خورش نمینمود مثل اینکه اگر حکمی باشتباه یا از روی عمد بر خلاف واقع داده و اشخص از باب انکه
اشتباهش را برساند و متنبهش سازد و اصرار و ابرام را در کلامش لابد بود و تکرار نمود که
شاید گوشش فرو دنماید یکدفعه خلقش تنگ گشته و بی درنگ او را خطاب و عتاب نموده که
کوتاه کن و ساکت شو ای ملعون که تو حرامی و معاشرتت نیز حرام است پس حاجی باقر همدانی
که شرارتش مشهور عالی و دانی و شهره شهر و دیار و حکم انیش نمود نعل کفش و سیلی و مشت او را
را نیلی کرده و بلعن و طعنش یطرود و هر مرد و زن مینمود و مدتهای مدید امرد و دو عقیده که از رعیه دیگر گرد همه جا
نا امید گشته بخانه و لانه خود نشسته و در بروی خود بسته تا انکار و تسلی نیک لب بربت
و ضراعت میکرد و بر رشوت و تعارف گزاف عدول قاضی را از خود راضی و شفاعت آقایان تائبش
اجابت و جرمش مغفور گشت و قس علیهذا که اجتهاداتی بسیار و شیبار داشت و یکی از اهل
همدان و الان حاضر و از همه چیزش مخبر میباشند و نعوذ بالله که باسرف حالش با آنکه حمل نعش را نقیبات
عالیات شبهه و حیله انگیزش مثل حرامت بدعت میشمرد و جمعی از اهل همدان مدت یا نعیهد ساخته
از سرکش و دقش در صحن شاهزاده حسین همانا که محلی را در اهل قبور برای حملش تقیه داد او
و قبرش را شکافته و نعشش را بیرون کشیده و با علم و دستگاه بدان وادی برده پس گوری که برایش انداخته
و از اطراف زیارتش شتافته و در قبرش را سجده گاه و شفاخانه نمودند و زیارتش را با غارت خدا

الغرض که ملا عبدالله چند صباحی بدین منوال در نهایت عداوت با حضرات شیخیه بسر برد تا آنکه [illegible]
در دماغش حلول کرده و مزاج و حالتش علیل و ملول گشته پس چون روزی در بستر خفته دل [illegible]
خبر با شر بسته و تمام اوضاعی را که فراهم آورده بلابد و لاعلاج گذاشت و بدرود علاج خود در گذشت
و بدعتهای او در روزگار یادگارش مانده و محو و موهوم نخواهد گشت و چون وعده گرفته و فساد اهل
نائین را در ذیل این قصه می‌دادیم لهذا مختصری از الواقعه من اوله الی آخره جهت عبرت
گیرندگان می‌پردازیم تا کسانی که طالب باشند ملاحظه فرمایند

تفصیل

قصه قصبه نائین و اتفاقات میان حضرات و بالاسری‌ها در نائین

واقعه نائین چند قبل از واقعات همدان اتفاق افتاد سببش این بود که حاجی میرزا محمد سعید نامی
امام جمعه انساهان در ازمنه سابقه که مدتی مدید حاجی میرزا محمد باقر رئیس سلسله شیخیه در
حکومت میرزا سعید محمد خان نائینی از جانب حاجی محمد کریمخان کرمانی در آن قصبه مأمور و مشغول
ارشاد بود او هم اظهار وداد و مراوده و اتحادی می‌نمود و مکررا در مجالس عدیده گفته بود که هرکس
بخواهد علم جناب سلمان و زهد ابی ذر را بداند ملاحظه و نظر بعلم و زهد حاجی میرزا محمد باقر نماید
و بعد با هم مدتها بهمین طریقه با حضرات شیخیه نائین مراوده و اظهار دوستی را می‌داشت تا آنکه شیخیه
الغرض که بعضی از راه اخلاص و اسید از حاجی میرزا محمد باقر هم تقلید داشتند مستعصی گشته تا
آنکه

رئیس این برای نماز جماعت و درس و موعظت آنها تعیین نماید و آخوند ملا علی خراسانی
که مدتها طریقه حکما در نزد حاجی ملا هادی سبزواری حکمت را تحصیل و تکمیل نموده و چون شرط حکمت
را از مطابق با شرع انور نیافته بتجربت رفته که شرعی را که عقل کل و کلی که بتعلیم خداوند عالم عالم
بوده تأثیر و منافع و مضار تمام اشیا بیان فرموده چگونه شود که با حکمت که معرفت حقایق اشیا است
مطابق نباشد تا آنکه بعضی از کتب مرحوم شیخ احمد احسائی را دیده که شرط صحت حکمت انطباق با شرع
انور قرار داده پس در طلب تحصیل و تکمیلش بر آمده و چون در آن اوقات حاجی محمد کریمخان کرمانی
محض زیارت بارض اقدس مسافرت کرده بود ملا علی هم ملاقاتش را غنیمت شمرده و از سبزوار بمشهد
مقدس رفته در زیارت امام الخافقین و دیدار والدین یادرک نموده پس بخدمت خان کرمانی رسیده و
در مجلسی چند مجهولات خود را پرسیده و شکوک و شبهات خود را رفع و بدلایل محکمه شرعیه حکمیه الهیه حقیقت
طریقه شیخیه را قطع کرده و چون حرکتش در خدمت خان کرمانی میسر نموده بعد از چندی که استطاعت یافته
رخصتی و رخصت از آن تربت اقدس حاصل کرده و بعزم کرمان و شرف حضور حاجی محمد کریمخان [illegible]
و سالیان فراوان را در انساهان بسر بیاورده و زمان توقفش در کرمان برای تحصیل امور ادیان
چون مراوده تامی با حاجی میرزا محمد باقر که در آن زمان معتکف انساهان بود رسید آنکه و تحصیل
او تکمیل می‌نمود پس بعد از رحلت حاجی محمد کریمخان علم و عدالتی را که ائمه هدایت علامت پیشوائی
ملت قرار داده تفحص و تجسس خود در جائی نیافته مگر در همدان در نزد رئیس جماعت شیخیه آن مکان

لهذا همدان را اختیار و در آنجا اقامت اختیار میکردند و هنگام ستد حاجی حضرت بانی

ملا علی خراسانی بعریضه و خواهش حاجی میرزا جواد روضه خوان و جمعی دیگر از سادات تعلیم ایشان را بعهده

نسبت خندق دلاک رفته بود پس اجازت سپرد که در عرض سال کاهی حضرات بانی امر را اقامت

و طلاب کرده و بنشر علوم افاضت و مسرت بخشاید لهذا عزیمت آنجا کرده و لدی الورود مشغول

امور مأموره خویش میکردند و چندی بر نیامده که بسبب رغبت جمعی از اعاظم و اعیان سلسله شیخیه

بیاید و گاهی که ملا علی نسبت خندق دلاک برفت حاجی میرزا محمد قلیخان که از اجله سادات تعجب

و عالمیت فاضل و لبیب بامور درس و نماز میپرداخت تا آنکه خورده خورده بعضی از اهالی را که

صاحب شان و اسمی بوده و از فهم و دانش رسمی داشته داخل جماعت شیخیه گشته و این سلطنت طلبی

طغیان حسد و تعلق جمعی بریاست طلبی بی علم و ادب میکرده و شخصی اصفهانی هم که از جمله اعضای

مجلس شورای جنتمکان حالیات بوده که شرح انجلس در مقدمه اول گذشت بمجال اصفهان رفته

و نوشته یا بصحبت یا تهمت باسم یکی از علمای بزرگ ملت در ازخارش از حضرات شیخیه اظهار کرده

و بعضی ایشان خود را مضطرب الاحوال میسازند و واقعه مجلس شورا و احکام بد فرجام ملاعبد الله هم از

گذشته و کار و واسطه شورای بد آئین باشرار آن آئین پسندیده و در صدد فرصت بر میآیند تا آنکه میرزا

احمد نامی از اهل محمدیه آئین که خود شیخی و هم خویشاوند امام جمعه بوده فوت گشته و وصیت نموده که

نمازش را پیش شیخیه بخواند و نزد کسان خود ابرام و اصرار افزوده میدارد و بعد از

ونعش

و نعش امام جمعه بر حسب معمول و محض اولویت خویشی خود بر نمازش پیشی گرفته و بعضی از حضرات شیخیه که

حاضر بوده در صف جماعت اقتدا نموده و میت را جهت فراهم آوردن صندوق و سرداب در گوشه

گذارده و جماعت بکار خود متفرق میگردند و شب را پسر میرزا احمد با جمعی بمنزل حاجی میرزا محمد قلیخان رفته

بدر زده در حضور جمعی اصرار را که که نمازش بعهده شماها باشد و امروز را که امام جمعه حضور داشت ماها

را مجال اظهاری نشده و اکنون که شب و میت حاضر است چشم براه خیرات از رات و جه چه شود که نماز او را بخوانند

و ماها را ممنون او را از همه راضی فرمایند پس از استماع اجابت کرده در همانگاه مختصرا چند نفری نماز گذارده

و مراجعت مینمایند و این فقره چون گوشزد ریاست طلبان و اشرار آن جماعت گردیده و فردا و اشیر نقبائی او را

و یکباره بر امام جمعه وارد گشته و او را مضطرب و درگشته که کار تا کجا شد و غیرت کجا رفت تا که این چند

کار این است و کرده چنین چند بر حالت که بتدابیر حسنها کشیده تا به نصب امام مخصوص مسلم داشتیم و

خود را از هر یک زادان بر داشتیم اینک نماز میت را که بر نند فردا هم که قباله و هم نوشته را نخواهند بجه

نوشت و پس فردا است که عقد نکاح را هم خوانده است و با این وضع آسوده نشاید نشست و خندان فوق

و افسون میخوانند که امام بیچاره را مبهوت و مجنون میسازند و بیرون میتازند اگر چه از تغیر جمعی از نفس چون از

شیخیه امام جمعه خود طالب در این چنین ورد خالی نبوده و اگر بزعم برخی از نفس دین خوش نبوده

مانع مفقود و مقتضی موجود بوده لهذا مشهور نمیشود و اکنون که بر عکس شد بر عکس گشت بهر حال که

حاجی میرزا محمد علی و میرزا محمد سعید سعید العلماء که یکی داماد و دیگری اخ الزوجه امام جمعه بوده با حاجی

میرزا رحیم شیخ الاسلام و میرزا محمد ضیاء العلماء و میرزا جعفر مجتهد و ملا حسین یاقرانی که یکی هیچ

خود را مشتوای ملت شمرده میرزا عبد الحسین نامی ملاک را که اواره بدذاتی و اساسش از بسیط خاک

افلاک رسیده با خود بهمدست و همداستان کرده که شاید از مال خراجی نموده تا نتیجه را اعلا

نمایند و او خود بذل مال که محال و بدبخت و از حیث الجهات بخاری رفته خبر گوئی و اعمال خود را

تا آنکه در یکی از محافل جمعی از اراذل را تحریص و ترغیب نموده که دو نفر از حضرات شیخیه را اگر مقتول

سازید اجر شما با من قبول و دیگر چون فلان زمان خود قبول خواهم کرد بالجمله که بوسوسه همین جماعه میرزا ذکر

نام کننده و ام جمعه تحجر و تقصیر بودند تا آنکه صدا بالطعن و لعن تکفیر و تفسیق جماعه شیخیه بلند ابرو کرد

و گفتار را بلا مانع کشیدند بر سر منبر و مسجد جامع پس با بهتمت و افتراهای عجیبه و غریبه با نسبت حاجی

ملا رضای زاید الخلقه نسبت سلسله مظلومه کشودند و حکم صریح بجهاد و سوختن خانه و عمارت اموال

انها نمودند و اراذل و اشرار حربهای خود را حاضر کرده و منتظر چنین فتوائی بودند آنهم بقبول ایستادگان ام

جمعه و حضرات شیخیه که هرگز چنین بهانه را بدستگاه ام نداشته آسوده خاطر در بازار بل

خویش نشسته که یکدفعه جمعی از اراذل اطراف خانهای بعضی از آنها را فرا گرفته و بعضی چند از ضعفای آن

را بعنف و جبر و ضرب و شتم از خانه بیرون کشیده و بهیاهو و غوغا بمسجد جامع حضور امام جمعه در

آورده ما از طرف مرحوم شیخ احمد تبری جسته و تجدید مسلمانی نمایند و آن بیچارهای مظلوم بحیرت زده

و عبرت گرفته که از چه تبری کنند و بچه تبرک جویند و حال آنکه تحصیل حاصل محال و اتفاقی هر دی

نمود

شعور و صاحب کمال است و بهمین بدعت و ظلم کفایت نکرده بلکه بمنشی جمعی از اراذل با یک تجربه

بدخصال بیباک در روانه سرای حاجی میرزا محمد قلیخان را باتش افروخته تا آنکه ابواب عظیم ایالت بسوخته

و آن سید بزرگوار بتعجب با جداد طاهرین خود تا آتش خشتنه پس چه صله و صبری با غریب کرده و نه تنهایی

مدد انجرایی و سوختگی را بحال خود گذارده تا هر کرا عقلی بر سراست شاید بفکرت بعبرتش سر آید و در صدد

تحقیق این امر بر آید که اینگونه تفرقه و اختلاف برای چیست و اهل کیانند و حق با کیست و از عجایب آنکه

یکماه قبل از این واقعه مالیه که میرزا احمد هنوز در قید حیات بوده و آتش فتنه افروخته نبوده میرزا حسینعلی

که یکی از نجبا و بزرگان تبریز و از سلسله خوانین بوده شبی را در خواب خدمت حضرت امیر المومنین بو

علیه و علی اله صلوات المصلین مشرف گشته که با حالتی حزین و دلی غمگین میفرماید و بدیکه یار جمعی از

ظالمین در ب خانه ما را آتش افروخته و سوخته داشته‌اند و در خدمت مولای خود سر دو زرنجه در

را مشاهده مینماید و صبحش خواب خود را برای جمعی کثیر تعریف کرده و هر کس تعبیری نمودند تا آنکه توالیحی

واقعه تبریز برپا و اسباب سوختن در خانه اولاد فاطمه علیها السلام برای ظالمین اخر الزمان مهیا

گشته اول کسیکه در آن صبحگاه اندرسوخته را ملاحظه کرده همانا که خان عظیم الشان بوده که تعبیر

خواب خود را واضح و مرتبش مشاهده نموده و بی اختیار فرمود اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و

ال محمد و اخر تابع له علی ذلک اللهم العنهم جمیعاً و خذ بهم عذاباً الیما بالجمله که اراذل ال

شهر این ظلم اهم قناعت نکرده پس چند نفر مسلمان دیوانه از اسلام بیگانه شبانه بر کو

میرزا احمد مجدی که شرح حالش را فی الجمله مذکور داشت می تاخته و قبرش را شکافته نعشش را بیرون نمودند
طرفه آنکه هرچه کبریت کشیده آتش نگیرید و مدتی بس مهیب شنیده که جمله فرار را بر گذشته اولاد و
بیچاره میت چون حال را بدین منوال دیده لاعلاج نعش پدر را مخفیانه از قبرستان برآورده در درون
خانه خویش پنهان کرده تا آنکه در موسم کربلا بعتبات حمل نموده و در آن خاک پاکش مدفون ساختند القصه بعد
که حضرات شیخیه تمام واقعات را بدون خلاف بحضور حضرت والا ظل السلطان و محضر جناب حاجی
شیخ محمد تقی مشهور بآقا نجفی عریضه و تلگراف نموده پس جوابهای سخت شدید از جانب حضرت والا
بر وعید و تهدید تمام و کاسبان در رسیده که شرارت را موقوف دارند و اگر نه عما قریب مورد
سیاستهائی بس عجیب خواهند بود و از جانب شریعتماب هم تمام جمعه را خطابی بعتاب در
رسید که اگر این اوقات با جازه و امضای شما باشد بسیار خبط و خطا باشد زیرا که این حرکات
مردود جمیع سلسلین و مسلمات است و چنانچه شما را خبری نیست همانا که وجود شما را اثری نیست
البته و الف البته شرارتهای جاهلانه را ممانعت و جلوگیری نموده که با این وضع مورد ملامت
بلکه لعنت هر دو دست و دشمن و عقلای هر انجمن خواهید بود با الجمله که موآخذه حضرت والا و الصلاح
پیشوای ملت بیضا مراتب اطاعت را ابدا سودی نبخشوده و در جاهای روستائی فتن همی افزود و چون چگونه باین در
ان اوقات وجود میرزا علی محمد خان که از اجله سادات با سعادت آن سرزمین و وجیه است بود و ذات نجابت
با اینکه خود از جمله ارادتمندان حضرات شیخیه مینمود محض رأفت و رعیت پروری در امور حکمرانی

اشرار بیگانه را بیک چشم میدیدند و با جمله سلوک را بیک قسم مینمود بلکه در بسیاری از
موارد ملاحظات ولایتی خلاف بیگانه را اغماض نموده و تنی غافل بود که گرچه حاکم باشد
نیل کند زیاست در کعبه چنانچه همین ملاطفت و رفتار خوش همانا که خوش خوش سبب اغتشاش این
و خودسری اراذل و اوباش گشت بطوریکه حکمران رأفت توأمان هرچند کوشش نمود تا بلکه
آتش این فتنه و فساد را پوشش دارد ثمر نکرده حاصل نداشت تا آنکه خود از میان آن کناره گرفت
و از راه کوهستان بسمت اصفهان رفت و در آنحال روز عید نوروز در رسید و بیکارهای عوام
کالانعام همانا که شهر صیام پایه میوت و از هر دهکده و آبادی گروهی شریر با طبل و نفیر فغان را
بار و بدو کار شد پس منبر و محراب مسجد بسلسلین لعن و طعن و نفرین مظلومین شیخیه همی گشت
فسبحان الله که ملک بی صاحب صاحب اختیارش جمعی هوا پرست و گروهی بی ننگ و عار
که و زین لهم الشیطان اعمالهم و چون اعمال و افعال رذیله انجماعه بدیر متواتر بر یکدیگر مزبور
حضرت ظل السلطان بیاید فورا عزیز خان توتلی را که شخصی ارشد بوده و با وجود بدین با انجمعی
از سوار جرار و سرباز چون شهباز مامور فرمود تا بوده را بنایش اشرار بدآیین را ارکهیش
و هر نفره گرفتار و بعذابهای مهین در شکنجه و آزار در آرد و روسای اشرار البته بقید زنجیر بسمت اصفهان
روان داشته و خود بعزم نظم توقف نماید پس جماعه مفسدین شرر چون از حرکت چنین مأموری معزول دفعه در
مضطر گشته قبل از ورودش اجتماعی کرده و تمام جمعه را با میل و دلخواه یا بجبر و اکراه از مسجد جامع

بائین قرار داده تا در صحن امامزاده قرار بگیرند و عزیزخان با جماعه خود لدی الورود تا این
منزل گرفته و روز بعد را با امامزاده رفته و با امام جمعه و جماعتش انجمن و آغاز سخن کرده که مراد از منع
وضو چاچیست و مدعی شما الحاجات و کیست که ترک خانه و لانه کرده و دکاکین را بسته و در امام
زاده نشسته لیز میگویید بار مدعی نباشند بلکه خود مدعی هستیم حضرات شیخیه را تا مسجد و حمام
از ما ممتاز رانند و دیگر آنکه حاجی میرزا محمد قلیخان که معمم گشته عمامه را برداشته و همچون بی
خود که عالی دیوان میباشند کلاه کرده و نماز جماعت را موقوف دارد پس عزیزخان با شیخ
که آنچه محقق است مسجد از آن غیر مسجد شما است و مخصوص خود انهاست و حمامیکه میروند
بنای اجدادی و اختصاصش با زنجو را انهاست و شما را حقی بر آن نبوده و نیست و چنانچه بنا شد
اگر اراده دارید شما بار برید بدیگر حمام قصه کوتاه و السلام خیر ختام و الا آنچه گفتند بعلاوه حاجی
محمد قلیخان تمامش بر خلاف اسلام است و اسلامیان بلکه خوشتر و بهتر این بود که خواهش نمایند
تا دیگران هم اگر ممکن باشد از لباس غیر لباس شرع در آیند و با عالی دیوان کلاهی هم مسجد
جماعه پردازند و چنانچه مقصود لجاج و عناد است علاج شما با سلطانست و مالک یوم
بالقصه که عزیزخان بعد از اتمام حجه مرقد امامزاده را زیارت کرده و بنا این جهت
و چون جماعت بالا بر تحقیقات دندان شکن را شنیده و ضعفش را هم که دیده در خود
تدبیر بر نیامد تا شاید تغییر حکومتی داده و خود را آسوده و در امان در آرند لاجرم شورای جماعه
مصلحت را

مصلحت را بر این ختم کرده و حتم نموده که مطالبی چند را که با فتری و تهمت بحضرات شیخیه نسبت
جمله را با اضعاف بر خلاف مروت و انصاف خدمت حاجی شیخ محمد تقی ملا کرد نمایند
و ملکرانی هم بهمین مضامین بلکه صد چندین بحضور حضرت والا عرضه بدارند و همچنین سازند که
تامی از سطوت عزیزخان جان عزیز خود را بیرون برده و باطراف پراکنده و با این حضرات شیخیه
وا گذار خواهیم کرد و جمعی از طلاب با این هم که در اصفهان مشغول تدریس بوده بهزار حیله و تلبیس
رئیس ملت را خیال منقلب کرده که بدون تفکر و تحقیق محض ادعای انجماعه بی توفیق صورت
برداشته بمجلس حضرت والا شتافته که مراجعت نخواهم کرد تا عزیزخان از این معا
لهذا با آنکه خان عزیز با کرده به تیز هنوز دست بکاری نشوده حکم احضارش در رسید و عزیز
بر عودت نماید و حاجی میرزا محمد قلیخان چون وضع کار را بر این هنجار دیده و خود سری
اشرار را از یار و اغیار همی شنیده بمضمون اذا مروا باللغو مروا کراما انخطه و خاک را با اشرار
وا گذاشته و خود کرانه در گذشته و جمعی از سادات و اکابر شیخیه مرحمی
بسته و چند صباحی در کوهستان ایام صیام العبادت مخصوصه قیام نمایند و میرزا
حسنعلیخان برادرزاده میرزا ابوطالب خان وزیر که در کمال و خصال همی بی نظیر و شرم
در میان دوست و دشمن لیس مشهور و حاجی میرزا محمد قلیخان و حاجی میرزا سید علیخان
و در نهایت الفت و اتحاد بوده و محض پرستاری و حرکت جمعی اهل و عیال پریشان

توقف

برملا ننموده در این اوقات با جماعات مخدرات خود و آن بستی از کوهستان نقره و تمام اتفاقات
از جمیع الجهات بنگارشات خود از روی راستی و درستی برای اینها محقق میدارد پس حاجی میرزا محمد
قلیخان در اواخر همان ماه بواسطه شرارتهای بوظهور اهل شهر که همه روزه بسمعش میرسید
عزم داد خواهی با همراهان خویش رو باصفهان پیش گرفته و لدی الورود شرح ماجرا را بحضور جناب
حاجی میرزا محمد هاشم امام جمعه برده و آنجناب بسی تأسف بحال آن خورده و چون حقیقت مطلب را
بدست آورده با حضرات شیخیه بکمال مهربانی و محبت و مرادوه رفتار فرموده و از کردار زشت جماعه
بالاسریه نهایت انزجار را اظهار میدارد و از آنطرف چون عزیزخان برحسب حکم معهودا سعد بودی
خود نائین را بدرود کرده جمعی از اشرار و مفسدین آن سرزمین میدانی از هر گونه مدعی خالی دیده
رذالت و شرارت کوتاهی نکرده تا آنکه در اواخر شهر رمضان جماعتی از الواط بدذات با استصواب
بعضی از طلاب خوش ذات چهار نفر مرد مقلد را یکی بشکل و هیئت آخوند ملا علی ... و دیگری را
زنی عارفه واستاد و نام چادر بسر ساخته و با اجتماع جمعی از عوام کالانعام با ازدحام تمام در
محله بگردش پرداخته بهمان وضع بمسجد جامع تاخته و در مقابل منبر و محراب و حضور امام
مقدس القاب هما که ساز و تنبک و سرنا را نواخته واحدی از مسلمین و مقدسین آن مجمع عام
احترام مسجد و شهر صیام را ملاحظه نکرده که آن اراذل و اوباش را از اعمال زشت ناشایسته منع نماید
اگرچه بعدها اغلب اشخاص نائین بهمین کردار بلکه رفتار دیگری چند بر این منجار بعضی از علما

و ناسیان

و ناسیان سرخرگشته و کناره نموده ولی در آن اوقات چنان شیطان جمعه را مسخر کرده بود که احدی
از مراد و مرید و جوانمرد تا ریش سفید سر از چنبر طاعتش بر نتافت و دل از بندگی و ارادتش بر نگرفت
القصه بعد از ورود عزیز خان باصفهان و حضور حضرت ظل السلطان و اظهار وقایع را بدون
زیاده و نقصان آنحضرت بعضی از رؤسای ملت را که حمایتی از اشرار نائین داشته نسبتی باینها کرده
و باین اکتفا نکرده محض اتمام حجه با منصور رغبت همان رئیس ملت تلگرافی سخت برئیس تلگرافخانه
نائین فرموده که واقعات نائین و گفتگوی حضرات شیخیه و بالاسریه آن سرزمین را بطور تحقیق
و طرزی راستین بوزنامه تلگرافی آگهی ده و اعلان دار چه اگر بکسر مویی از اقوال و اعمال
با خلاف باشد سرت از تن جدا و پیکرت در خاک ره مبتلا خواهد بود پس میرزا جواد خان که رئیس
در پیش تلگراف و خود با شیخیه طرف خلاف بود تمام واقعات را من اوله الی آخره بدون لاف
از روی حقیقت و انصاف تلگراف کرده بطوریکه تمام تحقیقاتش با تقریرات عزیزخان بکجهه مطابق
برنجات و مظلومیت حضرات شیخیه و رذالت و شرارت جماعه بالاسریه برخاطر انبای دولت
و رؤسای ملت ثابت شده گشته صادق و بحق ناطق که دیگر مدعی را مجال را انکار نبود و علاجی جز
پس در انحال سلیمانخان برادر سراج الملک را با دستور العلمای بس بزرگ بحکومت و نظم
نائین تعیین کرده و بواسطه تلگراف از دار العباده یزد پیش مأمور میدارند در اینوقت جمعی از
طلاب شریر نائین که در اصفهان مکین بوده شرح حال را برای امام جمعه و رؤسای سعید

نگاشته و خواهش داشته تا بعضی از محققین سخنور را البته والا البته بطور سفارت روانه صفهان
دارند که تا چاره از دست نرفته بلکه جمعی را از مهلکه نجات داده و در آن اراده که از کردار ناهنجار فوجی
اشرار سخط حضرت ظل السلطان بهیجان و موهم خرابی ناین است و نا منفیان [illegible] جمعی ناین
رؤسای مفسدین را طلبیده که این شور و شر را که صواب شمرده اکنون مهیای جواب گردیده حکام
سخت [illegible] از مسامحه همی سخت تر خواهد شد و مجلسی چند را بشورای ایشان چیده و [illegible] جماعه
بالامریه هم لابد جمعی بسرکردگی و سفارت حاجی میرزا محمد علی داماد و حاجی میرزا رحیم شیخ الاسلام ولایتی چنین
افزوده که خود با شیخیه کینه ایشان را [illegible] باقی چند از طلاب مفسدین شرارت [illegible] بی
[illegible] سفر کرده و [illegible] از اراذل و اشرار که خود را با امام جمعه بسته و دسته بدسته در جمله محلات
گشته و هر یک از متولین [illegible] که بدست [illegible] از [illegible] و اجحاف [illegible] ول
کرده بعنوان اینکه جمعی جا لنجاب [illegible] اصفهان [illegible] از بهر سؤال و جواب و [illegible]
فلان بعهده [illegible] است چه [illegible] حساب پس [illegible] در میان
[illegible] مسافرین [illegible] مجلس [illegible] علی [illegible] ناهنجار
هم سبب [illegible] از حلقه و حوزه [illegible] عالم [illegible]
مذکور [illegible] اصفهان [illegible] در پناه یکی از علمای اعلام آن [illegible]
پس محض تحقیق چنین امری بزرگ در منزل ابراهیم خلیل خان که نایب الحکومه بود مجلس ترتیب

داده و سفرای بالامریه نامبرده را احضار نموده که گفتگوی شما جماعه با حضرات شیخیان بر چیست
خواهد بود در این حال حاجی میرزا محمد علی داماد و حاجی میرزا رحیم شیخ الاسلام بسخن درآمده که
شیخیه را الا بدابت از قبیل [illegible] کار و [illegible] روزگاری در اذیت باشند و از اول الکه خود
ملا علی خراسانی را دیگر [illegible] داده و [illegible] علامه [illegible] استاد نام [illegible] حقیقه
در مجالس ارشاد [illegible] و اهتمامی دارد تمام و تمام از قصبه نائین اخراج فرمایند تا نشد دیگر آنکه
مسجد و نماز جماعه خود را [illegible] موقوف دارند پس نایب الحکومه پرسید که
جماعه فلان غیر از نماز شما جماعت [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] خواهد بود در
حال رؤسای [illegible] بانجا [illegible] توفیق [illegible] شده [illegible] که [illegible] است از
ضلالت شعار جمعی بی ادب که دعوی ریاست اسلام و مسلمین [illegible] و با آنچه اصرار و ابرام
صاحب شریعه بر اقامه نماز جماعه [illegible] حکمی [illegible] از نزل الله [illegible] نگاشته اند
ترک جماعه خود [illegible] از اسلافشان در وجود موجود نموده که [illegible] باشند
پس در این وقت سفرای [illegible] که [illegible] کار [illegible] صاحب
میرزا باقر خان نائینی که حضرت والا ظل السلطان امین خلوت و جلوت و منشی باشی
ولایت [illegible] فطرت [illegible] اتفاق [illegible] از انجاب [illegible] بود
مدعی [illegible] شیخی [illegible] صغیرا و کبیرا [illegible]

حاجی شیخی وارفته وبان وار اوستادان حاجی میرزا محمد باقر رئیس شیخیه میباشند و حضرات شیخیه

هیبت گرمی اوست که چنان و چنین میپردازند و مراد از جماعه سرسخت از تحقیقات بر کمال چون

اضمحلال ساداته با سعادته بود لاجرم نتیجه بر عکس بخشود چه حسن سلوک و اخلاق او خود باعث بود که پیرایه

شیخی پوشش میبود شده لایق بوده و موالف و مخالف او را بهمین نسبت میستودند و دلبستگی حضرت

والا بچنین امین کارپردازی ممتاز را از روی بصیرت و حقیقه بود نه علی الرسم و مجاز و معانا که

داستان محمود و غزنوی بوده و فریفتگی بحالات صوری و صفات معنوی غلامی چون ایاز همچنان

هیچ نکنیم که صد چندان است بهر حال که بود سوای بالاسریه بوقسم خدعه و حیله که

در صدد شکست شیخیه بر آمدند و بمقتضای من حفر بئرا لاخیه وقع فیه حیله های بند کردن گیر

خود شان گشت و از شیخیه همی در گذشت و اهل تحقیق ابکار بلکه تمام حضار بهیچ عرض

و مرضشان را سنجیده و بهم دیده که جمله محض لجاج و عناد است و شیخیه مظلوم را بهیچوجه تقصیر نبوده

و نیست پس جماعه را بخفت و خواری زیاد کله خورده و کلک برده از دیوانخانه بر اتی اخراج نمایند

و چون مجلس و ماجرا بحضور بعضی از روسای ملت میرسید گاه از آن کردار و گفتارشان نه تنها که

دلالتها گفته عاقبت از همه کس رانده و از همه جا مانده نفر نفر بکیفر اعمال خود گرفتار بایند نیروی

مانده نه دست ستیز نه روی ستادن نه پای گریز الحاصل که بعد از رسیدن گی

حضرت والا ظل السلطان در روسای ملت اصفهان از کیفیت واقعات آقا نجفی پرسش

معلوم گشت

معقولیت و مظلومیت و نجابت حضرات شیخیه و میرزا باقر خان منشی باشی با آنهمه شرارت

و فحاشی که از آنها بظهور رسیده بوده شفاعت کرده و محبت نموده و جمعی خود را و دیگر از

شیخیه را هم حضرات روسای ملت مرحمتها فرموده و بعذر تنها خواسته و حضرت والا نیز از آن

بالطاف بیکران نواخته پس با مهمات پرداخته رخصت انصراف را گرفته و عودت نمودند و این

سامان خود نمایند و بعد الورود بعرض چند امام جمعه را نصیحت و پند داده که تمام این سکالش

و فساد در زیر سر آن بود که محض عناد از راه اتحاد و محبت و دوله راهی اظهار پیدا شده و اکنون

ملاحظه نما که چگونه اعراض کرده سر خود گرفته و براه خود رفتند پس امام جمعه چون عریضه در تفصیل

شفقات بعرض رسید تصدیق نموده و بکلی تغییر وضع داده و باب برادری و تجدد با حضرات شیخیه

گشوده و با صلاح کوشیده و همچون سابق تا الان با در نهایت الفت و اتحاد میباشند

اگر چه بعد از آن واقعات تمامی سرکردگان اشرار هم از حضرات شیخیه بعذر تنها خواسته و بانیان

فتنه و شرارت را طعنها زده و لعنها میکنند و لکن بعضی از روسای بغرض همان اشرار را باین

را لعنت میفرستند که اگر آن مرتکب چنین شرارتی نمیگشتند و اینطور باحری ظلم

و اذیت نمینمودند از اول همان هر ارچند انش را شرارت و ظلم و اذیت نمیپرداختند

والحق که تماشان بمواخذند و الله من ورائهم محیط و ذلک عبرة لمن اعتبر

مقدمه سیم

در شرح حال بعضی اشخاص که از خوشه شیخیه خرده خورده سبب فتنه و نکایات عظیمه گشتند

وجمعی دیگر از اهل فساد کسانی بودند که از خوشه شیخیه بواسطه اختلاف و تفرقه سبب افتتنه
و نکایات عظیمه گشتند و فی الجمله شرحش آنکه چون بعد از رحلت هر عالمی محض امتحان و ازمایش خداوندی
لابد اختلاف و الالتباسی خواهد بود و از قرار بعضی نوشتجات که حضرات شیخیه کرمان برای دوستان
سایر بلدان نگاشته و با تقریر مؤالف و مخالف نیز موافقت داشته مرحوم حاجی محمد کریمخان کرمانی
مکرر با در مجالس مواعظ و دروس علی الخصوص در اخرین سال که ایام کار و اخر عمرش بود به تلامذه خود خبرها
میداده که خداوند عالم از بندگان خود دین و ایمان خالص و بی غرض خواسته و اینک شما با روز بروز از
اتحاد و خلوص کاسته و قلوب خود را بغرض و مرض آراسته لهذا عما قریب است که بعد از فوتم بفتنه
و ابتلائی عظیم گرفتار خواهید گشت و در این امتحان و غربال از زندی بصیرت و دلیل بر طریق حق
نخواهید بود الا قلیل قلیل و بعد از رحلتش میان اصحاب و اتباعش اختلافی بس شدید بهمرسید و جمعی
خلافی که محیط اقطار بود میان چه نفر از رؤسای کبار پدیدار گشت که حاجی محمد خان سلیل العالم الجلیل که
رئیس حضرات شیخیه کرمان بود مطلبی را اختراع و در سبیل وجوب معنی عنوان و اظهار نمود که در بین
عالم ناطق شیعی از زدی چشم و حکم منحصر بفرد است و هر عالم و فقیهی که بدون اذن و اجازه او در بیان اهل
تشیع نطقی نماید مورد لعن و طعن و طرد و ان ناطق واحد را تو گسس اساس و نقض قانون نا سنده و شخص تا
میزان هر اختلاف و سعد فقش بارکانه سلسله شیعیان اطراف و اکناف واجب کرد است که

رتبات

رتبات و لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة و چون منکری بر دعوی خود گمان نمود الحرم برهان را
همی افزوده در سلسلش با رسائل بهر بلد ارسال نموده تا سائلش را بهر عالم و جاهل تمکین و تصدیق بطلب
نماید تا آنکه ضعف اش در اثبات این مطلب بنظر حاجی میرزا محمد باقر رئیس سلسله شیخیه همدان رسید و جمعی
از حضرات شیخیه اطراف از روز بروز دیگر که وثوق بعلم و عدالتش داشته و از جمله عدول
نا قضش پنداشته که لا تخافون فی الله لومة لائم مراسلات و سؤالات عدیده تردیدا و قول این
این قول را بدلایل و براهین از او درخواسته پس آنجناب بعد از ملاحظه و مرور صاحب این قول
زور را با انجه اصرار و تکرار بر چنین عقیده و اقراری مغرور و خود پسند دید نام گنده گوناپاکی و رده
و عقیده ارادتمندانش بمقتضای اذا ظهرت البدع فی العالم و لم یظهر العالم علمه الحجه الذین ان
تکلیف خود را تکلیف عدول با فرین دانسته و ناشی مشایخ خود جسته و از نخط خالی بهر فرار جایی
او را بر خوشنودی مخلوق ترجیح داده و قول وجوب وحدت را برای ناطق شیعی در هر عصری عبث
شمرده که حکمی است بغیر ما انزل الله و اثبات نموده که وحدت منحصر بذات و مرکز در تمام ملک
خداوند عالم جز چهارده نفس مشخص بطور که محمد و آل طهر علیهم السلام باشند دیگر احدی از
احاد ناس از انبیا گرفته تا اوصیا تا نقبا تا نجبا تا علما هیچیک نخواهند بود و امام کل بشر و محیط
در تمام عوالم همین چهارده نفس مقدس میباشند و بس و انانیکه در هر عصری یکی کفالت تمام است و
ملک را سکینه یکی از ایشانست نه دیگر کسی و در این زمان چنین امامی حضرت بقیة الله حجة بن الحسن

صاحب العصر والزمان عجل الله فرجه که منحصر بفرد است و سایرین هر که باشد و هر چه باشد جمله
مأمورین باشند برای آن بزرگوار در هر عصری بقدر کفایت و اتمام حجت راویان اخبار و عالمان
عاملان ابرار محض هدایت خلق خوانند گو چه بکثیر باشد چه ده نفر باشد یا بیشتر صلاح مملکت خویش
خسروان دانند پس وجوب وحدت یا وجوب تعدد و کثرت در حق ناطقین یا مأمورین مستحکم شش از
دین داشتن نبوده و نیست پس واجب کردن چیزی که خدا و رسول صلی الله علیه و آله واجب نکرده ابراز بناله
بدعتست و ضلالت و خلاف ضرورت و از قول مشایخ خود نیز رد قول وحدت ناطق در چند
مانند ایضاح و موضح و توضیح و تصریح و دره نجفیه و غیره بیانات مفصل ذکر کرده و اثبات نموده
که این قول زور از طریقه مرحوم شیخ احمد احسائی و حاجی سید کاظم رشتی و حاجی محمد کریمخان کرمانی
اعلی الله تعالی مقامهم نیست چه در زمان هیشان یا آنجا که داستان اسمان باشد در سلمان کرمان
اسمان با رسلیان نسبت بهر حال که در بعد این قیل و قال چند نفری امثال میرزا یوسف همدانی ابراهیم خورده
و میرزا حسن کبابیانی و حاجی شیخ مهدی نامی رشتی که همکان سبالیان فراوان در همدان شیخ
در زمره فدویان حاجی میرزا محمد باقر همدانی و بر خاطر محبوب بوده شتند و در خدمتش
بوده که همواره اوقات اثبات کرامات و مقامات عالیات را برای جنابش ارزندی تحقیق باید لیس
مینموده بواسطه بعضی اغراض و امراض خصوص اختصاص و امتیاز حاجی میرزا علی محمد نامی در آن
حوزه و دستگاه سینهای جا ماتم خورده جنگ آلت و تاب در تنگ نیاورده پس عرضها

رابانگاه

رابانگاه ابراز داده و بعلی نجیده خاطر نسبت کرمان ساقو میکردند و لدی الورود بهمدان زبان
گویه و عیب جوئی رئیس شیخیه همدان را در مجالس و محافل سیه تر نموده و منزلت کامل در نزد حاجی محمد خان
لهذا خود داری و کوتاهی کرده تا مقصود و مرادشان حاصل و بر جستهای بیکران و اصل یابند تا بکی
زمانیکه نشسته و خواندند و درخواستند سید ابراهیم و میرزا حسن یکی مجاز و دیگری ممتاز از جانب
رئیس شیخیه کرمان بسفارت و دعوت و انتشار مسئله وحدت همدان عودت نموده و بعد از چندی
حاجی شیخ مهدی رشتی نیز بتفاصیلی که ذکرش از وضع اختصار بیرون است از راه که بعظمه وارد
و با آن ملحق و معضان میکردد و از جمله اگر چه ارباب ریاست از یکدیگر نفرت و اختلاف داشته و بعضی
دعوت بسوی اهل وحدت و عداوت منکرین محرضین این بدعت بمی اتحاد و ائتلاف پیدا شده و قرار
از شیخیه همدان هم که از بی اعتنائی حاجی میرزا محمد باقر بنوع ابنای روزکار و تمام کلش خدا بخواند
بسیءال انکار و ملول بوده لهذا دعوت سفرای کرمان را بلا تامل قبول نموده و با آنکه احدی از مخالف و مخالف
در این طول زمان ارادی از روی حقیقت بر علم و عمل و تقوای او از هیچ جهة نتوانسته دارد و سادر خصوص که
تمام بیانات خود را الباب لکل حق حقیقة منفی بضروریات مذهب و ملت نموده معذلک کله اتهامات عزت از
حقیقة اعمال و حقیت اقوالش اعراض کرده و چون حقیقتی بر مسئله وحدت خود ندیده لابد رو بما شیاء داده
پیش کرفته پس احترام قدر او که حاجی محمد خان از تمام دلایل ضروریه این مذهب تا و تبلیغ عجب از جانب
در حوزه درسته جداگانه برپا نمایند و این عمل و فعل نیز بسبب کلمای قنه و غوغا شده زیرا که باعث

قوت و شوکت روزگار رو بشکستگی و سستی کار یاران انجمن گشت و حضرات شیخیه که نسبت بحاجی را

محمد باقر بر ارادت خود محکم و ساری و جاری بوده و هستند و دلیلشان علم و عدالت و مطابقه اقوال و اعمال

او با شد با ضروریات مذهب و ملت و میگویند الحق اعراض بعضی از حضرات شیخیه همدان از دائره چنین شخصی

حکیم که علم و عمل و تقوای او متفق علیه دوست و دشمن و افسانه هر انجمن است و اجتماعشان بر گرد ایشان

حاجی شیخ مهدی که فضایل بطور حقیقت از ایشان در میان نیست و اگر هست ظاهری چندانست که از

درد نا نهاست بجهانا که خلاف رضای خدا و حجه اخبار رود استانهاست افمن اسس بنیانه علی

تقوی من الله و رضوان خیر امن اسس بنیانه علی شفا جرف هار فانهار به فی نار جهنم والله

لا یهدی القوم الظالمین مذهبی است که اشخاصیکه هلاکت خود را نخواهند بلکه نجات خود را طلب نمایند

تصدیق دارند که لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله

یحب المطهرین و عجب آنکه قبل از واقعه همدان اغلب از حضرات شیخیه همدان حکایات

مینمودند که در ایام شهر محرم الحرام سنه ۱۲۹۷ شبی را حاجی محمد کریمخان با جمعی از ارادتمندان خود در قریه

لنگر کرمان خانه مشهدی حسینعلی نامی میهمان بوده و در آن مجلس واقعات بعد از مشایخ خود را بیانات

مینموده پس یکی از مجلسیان از مدت [illegible] روزگار حرمان بعضی بر جای نشینش خواهان گشته و انجناب در

جوابش را گفته که نص خاص را کسی بسیاند و میتوانند که اطلاعش بر عواقب تمام امور کامل باشد و این مقام

احدی را جز امام زمان عجل فرجه شامل نباشد چراکه آن بزرگوار است که علمش علم احاطه و مشاهده عیانست

و درزمان

و در زمان نواب اربعه اعلی الله مقامهم هم که نایب خاص مستحکم حلقش نایب خاص دیگر را منصوب مینمود

چنانکه بفرمان امام عالم الغیب والشهود مینمود و بعد از رحلت نایب چهارم که علی بن محمد سیمری بود بحکم امام عصر نایب خاص منقطع

نص خاص منقطع و رجوع شیعیان بسوی راویان ثقه عادل و عالمان امین کامل فرمان رفت پس هر کس یکی از [illegible]

رواة را بدین صفات شناخت البته باید بسویش شتافت و فیض خدمت و صحبتش را غنیمت شمرد

و ادعان داشت بعد شکوه و شکایتی بیاد از شقاق و نفاق و رفع اتحاد و وفاق از میان شیخیه نموده و میگوید

همین قدر بدانید که آنکسیکه بعد از زبانش امرش بسی سخت و دشوار رو از روی جذبت و اصرار مطلوبش

بس شدید گرفتاری بیا آنکه بطرف ایستاده و تمام مخالفینش بهوا و هوسها تکفیرش کشوده

حمله مخالفین حجج را بدلایل براهین تکفیر نمایند و با آنکه مآل کارش با جماعتی اعادی و معاندانش نزاع

و قتال انجامد و حتی چند از یارانش مقتول گشته و خود سرگشته با جمعی از طفلان و بستگانش به

کوهی و بیابانی غیر معمول پناه جسته و زمانی از شر اشرار و اراذل آسوده خاطر بشر فضایل مشغول گردد

القصه برای حضرات شیخیه که وثوق و اعتقادی بقول حاجی محمد کریمخان داشته و دارند حکایت

این مجلس بعد از روایات و حدیث جناب امیرالمؤمنین علیه صلوات المصلین که ذکرش در قصه اولین

گذشت و وقوع واقعات همدان که حجه ظاهر گشت بهترین نصی است در تقلیدشان از شخص حاجی [illegible] را

محمد باقر شخصی که دلیل و برهان اقوال و اعمالش ضروریات دین و مذهب است و باتفاق مخالف و موافق

از خدا خائف و صاحب علمی است با عمل و دارای تقوائیست خالی از مکر و دغل و تعریف [illegible]

همین بس که هر کس ادعای علیه سنیه را بجعل و مهرش در دست داشت و در محکمه شرع
یکی از رؤسای ملت میگذاشت اگرچه با او مخالفت داشت بلا تأمل قبول کرده و حکمش را اجرا
میداشت و الفضل ما شهدت به الاعداء و مظلومیتش در این زمان چنان واضح و عیان است که
مسلمی تمام فرقهای مختلفه اسلام و ایمان بلکه معلوم صاحبان سایر ادیان و ملل است چنانکه از
حکایای نیکی دنیا که مدتی در همدان سکنی و مأوا گزیده و کردار و رفتار اهالی آن ولایت را در سفرنامه
از هر جهت شنیده و اغلب را بچشم دیده در مجلس ارباب جمعیت در حضور بعضی از اشخاص محترم کلمات
رؤسای ملت پرداخته و حکایات را بروایات و طرزی حکیمانه در انداخته که اهل کتاب از جماعت اسلامیان
همدان محقق است که اگر کافری به مسجد مسلمانان درآید و با شهادات و عبادات اسلامیه رو بقبله
نماز و نیاز بجا آورد تکلیف مسلمانان جز رعایت و محبت و غمخواری و مودت نخواهد بود که اگر غیر از
این رفتاری نمایند از قواعد اسلامیه خارج و در زمره کفار در آیند پس امر حضرات شیخیه از این قبیل خارج
نباشد یا آنکه با اقوال و افعال مسلمانی یک عمر اکبر جعفر و اناث و ذکور آنها بر وجه کمال رشد
رسیده باشند و مسند بقواعد اسلامیه و ایمانیه و احکام ما انزل الله که قبول حکم مسلمین است مسلمان
بوده‌اند و یا آنکه با همه این احوال بر فرض محال بر خلاف قانون اسلام و ایمان بمقتضای قضای الهی بر این
اهالی همدان کافر بوده‌اند و لیکن در ظهر روز عید سعید فطر که باجماع تمام فرقه‌های مسلمین از اعیاد
و شریفترین ساعات میبود در پیش مظلوم شیخیه با جماعت خود به مسجد مسلمانان در آمده و رو بقبله

نماز با جلی صورت خود شهادات و عبادات اسلامیه و ایمانیه را اگر آنها را و مرا آنها بیان کرده و کافر
بی نیاز نماز و نیاز آنقدر و مسلمان گشتند پس باز مسلمان بودند و در هر صورت از جانب تمام مسلمانان اسلام
مستوجب رحمت بودند و غفران و مستحق محبت بودند و احسان نه آنکه تجاوز از ده هزار نفر اراذل
و اشرار بحکم سفیهان بی ایمان غدار مکار اطراف خانه این مظلومین را فرا گیرند که حکام خونشان را در
و عیالشان را در بدر و اموالشان را حلال و خانمانشان خراب و پایمال خواهد بود و کردند آنچه را که کفار
هیچ‌گونه ظلمی کوتاهی نکردند نتیجه آنکه بعد از واقعه همدان بعقیده جمعی از خردمندان مظلومیت
حاجی میرزا محمد باقر و اصحابش را خداوند عالم مشهود جمیع مسلمانان بلکه اهل سایر ادیان در تمامی بلدان
و شهر بانه و سیاسی که بود چنان واضح و عیان داشت که هیچ صاحب شعوری را مجال عذری نگذاشت
و عجائب که حقیقت مرحوم شیخ احمد احسائی و طریقه اش را بهمین سبب که عبرت گیرند کار از امری عجیبت
همی ثابت است زیرا که اقامه حجت و برهانی بود که جماعت مسلمین را از بابش و امتحانی نمایان فرمود که
ادعای تشیع را دارند از عالم و عامی و سید و عام و سلطان و رعیت و حاکم و محکوم و لشکری
لشکری چه شهری و چه روستائی از اهالی سایر بلدان عموماً و ساکنین همدان خصوصاً بکرات
ولا حمله را واجب است تحقیق این مطلب چرا که تماشای تجسس تکلیفشان خواهد بود و من المجدد
واقعه که شرح ثالثی آنها را در کار نخواهد بود که باید از روی تحقیق و دلیل و برهان الهی تحقیق نه تقلید
سفیهان بی ایمان و خیالات واهی حضرات شیخیه را اگر کافر بوده‌اند کافر دانسته و آنچه

وارد امده از اقربا و دهقانها و ادیبها و تجارتها و قتلها و سوختنها و دربدریها و ویرانیها که در تحت
هیچ قاعده و قانونی نبوده و نخواهد بود معذلک همه را عبادت و ثواب شمارند و در دولت ابدی
قرب خود شمرند و معترف جوابی مقرون بحساب و صواب عرضه نمایند و آسوده برآیند و اگر جزای
نسنجیده و مرغوب ندارند بلکه حضرات شیخیه مسلمان و در جرگه شیعیان بوده و خیال [illegible]
قانون مسلمانی که خود مسلمین ضرورتش ندانند باید بدانند که هر کس سبب این فتنه بوده و چنین ظلمها روا
داشته یا راضی باین اعمال بوده یا ممکنش بوده که رفع و دفع این ظلم کند و مسامحه و کوتاهی نموده به تبعیت
سببی که بوده ظالمین را اعانتی فرموده تماشان در اول ورود که ابتدای نصب میزان عدل و دادست
گرفتار عذاب و عقاب خواهند بود و بهره از اسلام نخواهند داشت مگر آنکه بواسطه پشیمانی واقعی
حقیقی ازین اعمال و کردار بدهنجار بسوی خدای مطلع بر ضمایر و اسرار بازگشت کنند و مظلومین را از
خود راضی نموده و حق حقوق را پرداخته بعد از صدمات لازمه دنیویه بعید نباشد که از عقوبات
اخرویه انها خدا بگذرد و بغفران بشارت باجمله این بود نتیجه ارادات و واردات جمعی از اهل کتاب
و حکمای ارامنه و عقلای هر طایفه بقانون و قواعد اسلامیه دیگر صدق یا کذبش موقوف بتصدیق و قبول
یا رد و لا قبول اسلامیان و اهل ایمانست با دلیل و برهان بهر حال بهر وجه که مظلومیت حاجی
میرزا محمد باقر بعد از واقعه همدان عقلای بیغرض تمام اهل ادیان بسبی اصح و عیانست دیگری که غیر ازین
داند دلیل [illegible] بر ادعا [illegible] در دین و ایمان والحق که بچشم حقارت چنین عالمی نظر

بازهم

نگریستن بکاره است با خداوند قهار جبار زمین و آسمان و یحسبونه هینا و هو عند الله
عظیم و چون فرض بنده بعد از این واقعه هایله تالیف تاریخ مقصود و مراد بود همانا که توقف در همدان بتطویل
بطول کشید و بمحض اطلاع بر واقعات جدیده بهر مجلسی دویده و عجایب کلماتها از هر کسی شنیده و غرایب
کلمات از فقها شنیده و فهمیده تا آنکه یکی از اکابر ملت را که خود مروج شریعت بود دیدم که خاصان
خود را همی صحبت مینمود که بر این مسند حکومت که ریاست شریعت است کس نشیند جز کسی که تا زمانی
سخن با مومن ممتحن و اگر نه شقی ترین مردم زمان و ابنای زمن و نیز امثال خود را در انتخاب رجحانی
باشیم و نه وصی و نه مومن ممتحن والاشاره کافیه لصاحب العقل والفطن و دیگر از رؤسای ملت را شنیدم
که یاران خویش را همی فرمود الحق در این ولایت بی نظم و نسق بایدی را که خداوند عالم علم و عقل داده
دو دیانت کشود خانه حاجی میرزا محمد باقر رئیس شیخیه بود و جماعت مسلمین خبر از این مذهب و دین
نفتوای مفتیان عباسیان بی ایمان آنخانه را خراب و آن بار اسیر دود کنند و خود و جمله ساکنان
همه از در نزد خدا و خلق سر گشته و مطرود و مردود نمودند الحاصل از این قبیل مسایل که جمله
دلایل فضایل وجود العالم یک فضایل است داستان انجمن درست و دشمنی بیغرضان با هر طوایف
و قبایل است و آنچه بتحقیق پیوسته کس نتواند گفت و همه کس نخواهد شنفت و خارج از وضع تاریخ نویسی
شاید سفت در یک لک خواب بده شهری تمام کرد و ذلک عبرة لمن اعتبر

مقدمه چهارم

سید محمد

طبیب

در شرح حال و گفتار شرانگیز و کردار فتنه‌خیز عباسی و سید فاضل از اراذل همدان و اشرار

بعد از واقعه سوء رای عتبات عالیات که در مقدمه اول ذکر شد سید محمد عباسی فوراً از سفارش شاه ما ها
برداشته و طی مسافت را کرده تا وارد همدان میگردد و به پسر حاجی خداکرم حاجی ابوالحسن نام معروف بحقی
محض همچشمی با برادرش حاجی مهدی که از جمله اراذل و متمولان حاجی میرزا محمد باقر بوده عنان آن سید سفیه را
چند صباحی بمنزل خویش کشیده و در مسجد محله او را بامامت جماعت و ریاست پیش پیش صدا بلند کرد
از اشخاص خود او را از جنبه و علم فقه و شرارتش را فی الجمله بلند نماید اگرچه در حیات ملاعبدالله
ولی بواسطه حاجی مذکور و خانواده بنی قره و بعضی از رؤسای شرانگیز و باغبانه که همگی صاحب کفت و چری
بوده خورده خورده بقدر خود حوزه برپا داشت و تمام هوش هر زمانی اغوای اشرار برشاد و تخمیر
حضرات شیخیه هزار اصرار و تخم عنادی در خاک شقاوت همی افشاندند و آب الحادش تقات بی
تا آنکه اجل ملاعبدالله رسید و همه را گذاشت و درگذشت پس سید محمد با اینکه ملاعبدالله را اول
گفتار و کردارش کفر دیوانه و مخبولش میخواندند اکنون محض پیشرفت کارش خود را صاحب عزا و محزون
بخرج داده و با حاجی میرزا مهدی که او هم یکی از سرخیلهای اشرار بوده پسر ملاعبدالله را با بدست کرده
و در مسجد جامع همدان مجلس ختمی معتبر فراهم آورده و هنگامه قریب و عجیب برپا ساختند و با آنکه
حضرات شیخیه بعد از ملاعبدالله ابداً گفتگو کم نکرده و همگی انتظارش پس خود در نهایت
ولایت راه رفته و دیگران بعضی علانیه و برخی در خفا از ترکش علیشا کرده و گفتگو آغاز نمودند

معذلک

معذلک سید محمد محض هیجان آوردن اشرار الحادی بکار برده و در هر مجلس اظهار داشته که
که شیخیه ملعونه در مرگ آخوند مجالس چندی را بیاد کرده گرفته بدو بیاد آنها را جز ائمه هنر اداده و هر که از شیخیه
باد آباد و بهمین ایجاد عداوت و شرارت اراذل زیاده و همه را زیاد نهاده بطوریکه هر کس
را ملاقات میکردند هیچ نوع حیا را از دست و زبان باقی نمیگذاردند و مجلس ختم را
برگزار نمینهادند و خرج تمام مجالس را روی اصناف تقسیم نموده و جمعی از اشرار بیکار و الواط اجحاف
استر دلکه کعه و ثلث یا نصف را خرج ساخته و باقی را صرف خود و بهیچ و پوچ میبرد و جمعی حیلها و بهمین
از سرخیل اشرار اهل حوزه ملاعبدالله را بطرف خود میل داده تا آنکه ریاستش بر آنها مسلم گردد
مجلس حاجی یوسف نامی بزاز که از جمله شیخیه بوده و پسری ناقص الاعضا داشتند از طرف خالو
خود را با حاجی محمد نامی بزاز که از بعد ذاتهای مقدس سوانشی و در همسایگی خانهای حاجی میرزا
داشت و کمال خناسی و نسناسی را هم بکار میبرده برداشته و چند نفر شریر دیگر را هم از حوزه سید
عباسی با خود هم عهد و هم دست کرده و یکدفعه بدر خود حاجی یوسف را در میان گرفته و همه کنان
بیچاره را کشان کشان میبرند بمسجد و میکشند بمجلس و در حضور جمعی کثیر با فریاد و نفیر اسم
بیاد داشته که حاجی آمده تا از طریقه شیخیه تبری جوید و کلمه اسلام و شهادتین را ادا نمود و
خلفی گفته و کلمات اسلامیه را با آن بیچاره مسلمان گرفتار القا و تکرار مینماید و احدی از وضیع و شریف
مجلسیان تماماً مدعی مسلمانی را داشته سوال نکردند که ای سید متوکل خصال این سوال

بدعت خسران مآل را در مسجد که خانه خدای تعالی است جاری داشته با اینکه خون حلالی را حرام

کرده بود و حرامی را حلال بیدا است که همه دستی با شیخی نگاه داشته بدعتهای دیگر را

ترویج گشته همانا که سنّت وجه نام نهادند و کاش با نیها اکتفا بود و بعد از آن مسلمانان جدید را حمام برده

و تطهیرش کنند و با دراویش قصیده خوان و الواط رقاص و میمون گردان از حمام بخانه و سر بانش برده

و بعد از صرف چای و قلیان و شربت و ختم صلوات و تحنیت زمین خدمت را بوسیده و عذر خواهی

ازان مسلمان جدید نو رسیده مجدد خواسته و در منبر شتند و چند نفر دیگر را اینستخصص شیخیه

بهمین بلیه گرفتار در مجالس ختم بطرز شوخی و سخریه واکی نه تنها فحش و شتم تجدید سلام را بار دو ختم میکردند با آنکه

و یکی از مجالس که شرارت و رذالت را بنهایت برده حاجی سید کاظم عرب در مجلس بقعه که این

چه لوطی بازی و خلاف دولت که خود حیلی را بامرارت و تعب انداخته اند و تغیر از مجلس برخواسته

و بعضی هم او را متابعت کرده و بیرون تاخته و سید عباسی ابداً خجل نگشته و لطیف شرارت بیگانه

منفعل گشته و از شدت شرارت دست بر بیدارند و بعد از چندی تدبیر آقا علی مشهور و در بازار

تدور بعضی از اعیان را شاره و شیر گشته جمعی از اشرار خجو کذار بکاشانه آقا میرزا تاج فروش نیک

دارکه عمو زاده و وزیر بند در بوده یکدفعه با حربه های او انداخته که یا از شیخیه تبری کن و تجدید

سلمان یکی یا ترک خانه و مال و زن و کاشانه خویش فرمای و بیچاره را مبهوت و دیوانه بهمان وضع

و افسانه که در قضیه حاجی یوسف بزاز سطور و ابراز داشت در میان انداخته والله و غوغا

مجلس

مجلس حاجی میرزا مهدی برده و از آنجا بحمام و از حمام بخانه سید عباسی تجدید سلام پرداخته بخانه

خود مراجعتش داده و بعد از صرف لوازمات و سلام و صلوات مرخص و متفرق میکردند و بعد از آن

تدبیری دیگر و حیله نو ظهوری محکم بکار برده و پس از چند روزی عزاداری در مسجد جامع و ان حرکات

بدعت و ضلالات همانا که مجلس ختم و عزا را کشیدند بمساجد که دیگر با محلات و مجالس پس از مجلس بنا کرده

با اجماع جماعات و خرج مجالس را نیز جان جاتقه اشرار تحصیل دارا از اعیان ارش میگرفتند و جوان

مردان آزاد و نورسیده خود را تجدید ملاقات که و تقاضون میش بحواله خویش همی پید آمده تربیت

عباسی حاجی میرزا مهدی پسر ملا عبدالله را همراه بر داشته در هر مجلس که پا گذاشته گو سفند را بر روی

خاک نهاده و قماش را سر بریده بسبب جماعات اشرار که همراهان حاجی بخان شرارت تو اکان سیاه شتند

و نتیجه و خلاصه تمام این حیل و تدابیر استحکام ریاست بود و تدوین که در هر مجلس جمع گشته به پیر

حاجی ملا رضا معروف و حاجی شیخ حسین واعظ قمی و در بحاج و عباد حضرات شیخیه را بکلی کافر گفتند

بغیر پا گذاشته و رضای اراذل مخلوق را بر سخط و غضب خدای خالق اختیار کنند و هر چه دروغ که

بدعتی بود بن بوده از افترا و تهمت و لعن و تکفیر تقید ریکه نطقشان گویا و کینه و حقدشان پو با بوده

شیخیه تظلم و هیچ خود داری کرده و کوتاهی نداشتند بطوریکه فطرت تمام اهالی همدان را از

شهری و روستائی و لکرد و اتراک صغیر و کبیر از عالی تا دانی از دیوانه و هوشیار از مرد و زن و دولتی

جلوه را بدشمنی عباد و سلسله شیخیه پرورش دادند چند الفت کنار و مغفرت و بدبنیاد را که انجا

کرده عجب برشقی دلو والحق که عجب استادی بود از او تا بجایی که این مجالس با چنین اقوال و افعال

واجب یا جایز گمان و تجاوز بطول انجامید و از طرف امنای دولت و رؤسای ملت ابدا سیاستی نکرده

نصیحتی بظهور نرسید و عضد الدوله هم از بیحالی و بیکفایتی خود را الحق از حکمرانی خلع و عزل

و اختیار حکومت را یکباره در حق سید عباسی و معتقدان و یاران شریرش فرو آورده بی بدل

و شهر یکه بیک صاحب خورد فی المثل منشاخت مثل بشناخته گشت و بی نظمی ولایت و خودسری

رعیت و اهل شرارت باطراف و ملوک سرایت کرده و هر جا شریر خودسری بود حرکت و در مرحله

جنون یا ملاء را سراغ نمود و بفراغ بال بهی غارت و غنیمت برده و برای خود سباج درکت تا آنکه سید

عباسی را اساسی محکم بدست آمد و بدعت را سبیلی دیگر منظر آورده که ملا عبدالله بخیالش رسید

و اگر رسیده از فصاحت و فحش و جدالش رسیده پس حکم کرد که معامله با شیعه حرام است

جنس خود را با شجاعت فروخت بر کشش تمام و شور در مواخذه و ملک غلام خواهد بود و بعضی کرده

بر خلاف شرایع انبیا و فرمایش اولیا و فهم جمیع عقلا از کبار در نزد جمعی اشرار حاجیه و این حکم

بدعت شرارت آثارش را بیچاره کرده و صغرای خیالی الحادی عنادی به حقیقه خود گرفته و جاری

و اتفاقا بدعتش بسکه قبیح بود که اغلب نفوس از قبول آن بدعت خوش طبعان خود دار

از استنکاف کردند و العجب ثم العجب در واقعه جمل نقاد دست در زمام

شتر عایشه که عسکر نام داشت بدست ابوبکر و مالک اشتر قطع شده هر یک

فرزادی

فوراً دستی دیگر بجایش بلند نگشت بهر حال که جمعی از رؤسای شریر دباغخانه که جمله رذل و دیوانه و از وجهه

اسلامیه و ایمانیه همی بیگانه بودند مانند حاجی موسی رضا که خدا او را از رضا مخذول نمود و حاجی اسمعیل که علی

خصیص خواهد بود و حاجی هاشم و حاجی نصرالله که خدا همه را از نصرت مخذول نماد

شیطنت نهاد بدبنیاد و تنی چند از امثال ایشان که همگی از شرارت و حماقت سید عباسی را هم جنس

و جلیس بودند این بدعت بحرص و خبث را چون اسب تازی در عرصه بی توافق و مضا و مجرا دوانیده

تاج دباغخانه و ساغرخانه را از تجار شیعه حرام بلا کلام نمودند و بطوری سخت در اجرای این بدعت

از روی عرض و مرض ایستاده و قطور کرده که اگر یکی از حضرات دباغ از این بدعت شرارت اثر

بی خبر گشته و خیانه تاج خود را باسم دیگری بیکی از تجار شیعه بفروخت و جاسوس حال او را منکشف

نمود اگرچه ده روز از معامله رفته بود محض خبر اجماعا خنجر بر او آخته و فحاشی و لعن و طعن بسی

بر باد همی داده و اگر نه آن گروه بی انصاف شقاقه و اسکان جرمی که افراد او گرفته و جاری خود

و تبلغی را هم محض افتخار و خرجی جلال نثار دستگاه اجلال سید عباسی بکردند تا از جرم این

و او را از او مباح ساختند تا آنکه امنای دولت بواسطه اخبار تلگرافی و مکاتبات چاپار از خرابی

اطراف و ملوکش مخبر گشته و عضدالدوله را خواسته و فخرالملک را با احکام سخت

شدید حکمران و برقرار بدارند هر اینه سال نو که در پنج از پارسال و الدی بعضی

اصلاح کرده و مایه اشد و هم جماعت ابرار و گروه اشرار بکردند تا آنکه جمعی از حضرات شیعه

خود را که برحسب حکم اعلیحضرت بهشت ... باری صادر گشته که سفارش امور شما را اگر از فخرالملک

نموده‌ایم و مکرر ربگرزر هم بواسطه‌ها چند تاکید در سفارش کرده‌ایم که از شما و امور شما غفلت نورزند

و کوتاهی نکنند البته بعد از ورود همین تلگراف را باو بنمود که مسامحه نخواهد داشت بخصوص فخرالملک

برده و بعد از ملاحظه و قبول اطاعت بعضی تفاصیل را جواب گشته و نتیجه هم هرچه بطور حقیقت بوده

جواب داده نتیجه بگوید حضرات شرع مطاع بالاجماع از فرع و مدعی کرده بجز حاجی میرزا محمد باقر و از

قراریکه شنیده‌ام با حکام از اصل مراوده و معاشرت نمیکنند مگر خیلی بندرت بگویند چنین است لاکن

ترک مراوده نه از باب تجبر است و بی‌اعتنائی بلکه بملاحظه حال حکومت و تکلیف خدائی و بعضی

حکام را هم اگر یکدفعه دیدنی کرده چون خود حکومت اظهار داشته و وقتی مخصوص را تعیین کرده

یکدفعه دیدی و بازدیدی در سال ... والا بدون زحمت و اختلال امور حکومه و حاکم که در اثنای

دولت بوده و نمی‌باشند و هر وقت جناب فخرالملک هم مراوده را طالب باشند در وقت تعیین

و اخبارش مختارند پس حضرات شیخیه از مجلس حکومت حرکت و از رفتار و گفتارش هم خود

وی کفایتش را سنجیده و فهمیده و طمع [illegible] بکلی از ان میکل عالیه بریده ولی محض تکلیف ایکاش را

مطیع و منقاد بوده‌اند و در همین اوقات سید فاضل جناب که از سفرای مجلس شورای مقدسه اول بود

محض نصرت سید محمد عباسی از عتبات عالیات بهمدان آمده و حالا حاضر است که از اجله اشرار

و باغچانه بوده او را منزل خود درآورده و او هم بقدر حوصله خود در شرارت کوتاهی ننموده است

لهذا که

مثل آنکه سواد کاغذی را که حاجی میرزا محمد باقر بعد از فتنه و فساد قصبه ... برای مرحوم حاجی میرزا حسن

شیرازی نگاشته و ارسال داشته و شکایت از حضرات عادی در آن گنجانیده و اظهار عقاید

حقه را که قانون و قواعد اسلامیه و ایمانیه شرعاً عنوان کرده و برائت از فرقه‌های منحرفه مفصلاً

بیان نموده و خواهش سفارشی که روسای فتنه و فساد را مرقوم دارند که شرارت دیگر بس است و کوتاهی

نمایند از مرحوم متوقع گشته تا آنکه در ذیلش مرقوم داشته که اگر آنجناب هم مسامحه و کوتاهی

نمایند مختارند الی که فرموده انا غیر مهملین لمراعاتکم ولا ناسین لذکرکم حاضر و ناظر است قادر و قاهر

و ما را کافیست والسلام علی من اتبع الهدی همین سید محمد فاضل بعضی الحاقات دیگر هم باعث عوام

الناس بوده بمیل و دلخواه خود جزو ان سواد الحاق کرده و در مجالس با اشرار که هیچ فهم و شعور و ایمانی

ندارند عبارات را داشته عرضه میداشت و الحاقات دیگر هم در معانی آنها بخواهش خود نمود

حاصل اشرار را الطعن و لعن شیخیه می‌کشود و چون روسای اهل شرارت از بی‌وجهی وجوه حکومت طغیان

کرده و حضرات خوانین شورین هم که حکومت عضدالدوله را با همه بی‌کفایتی از ارباب اصالت و بزرگی

و صاحب اختیار و معزی کردن نهاده و مکین داشته حکومت فخرالملک را وقعی نگذاشته

بلکه نسبت قوائد و رفتار را باو داده و حکم انها را داشتم که دیار بچه و ننگ میشمرند و اقتضای ... ولا

و خودسری اشرار را حق داشته و سبب شخصیت خود می‌پنداشتند و انتفعی هم باعث طغیان

و اسودگی کلی برای اراذل و اشرار گشته و چون اسباب اظهار عداوت و شقاوت خود را نسبت

بحضرات شیخیه از شش جهت مهیا و موجود و تمام موانع را از هر جهت بی پا و مفقود یافته لهذا بنای
سخت گیری را گذارده و همه روزه ظلمی بر ظلمی روا میداشتند فوجی از سادات کشمیری که در فتنه
انگیزی بی نظیر و از طفولیت تا جوانی بلکه تا پیری در زمین گیری پرورده دار و گیر بوده چون سید هاشم
و سید حسین پسران سید قاسم و سید جعفر بد سیر با پدر دل سیاه ریش سفیدشان سید سلیمان
از خدا بیخبر که همگی ایشان سیادت انتساب و ریششان شرارت آب و بی باکی و شقاکی
را بمقامی رسانده که بی رحمی و قساوت اعراب حرمله و بلوچ را هیچ و پوچ کرده و بیغیرتی و شقاوت
ترکمانیه و افغان را منسی و منسوخ نموده چنانکه در این اوقات بی نظمی همدان هر یک از ایشان برای
خود مسندی و الیتی گسترده و لوای جلالتی افراشته و با اتباع خود ریاست و حکومتی داشتند و خود
سری و شرارت را بجائی رسانده که روزی فخر الملک یکی از اشرار جوخه سید جعفر را بمحض خلافی
عظیم که از او صادر گشته بچنگ آورده و در قید و حبس افکنده و سید شریر چون مخبر شود جمعی
کثیر بغیرت حزب به مجلس حکومت حرکت کرده و در عرض یک ده باشی خانامی که خوار جمله اجله
اشرار و اراذل بی بدل و در جرگه ارکان حکومت متصدی شغل و عمل بوده بر خورده پس ارکن حکومت
بخواری و ذلت گرفتار آورده و بمنزل خود برده و در طویله بسته و گاه با خورش رنجه که با
چوب و چماق نشخوار نماید تا آنکه حکومت شریر محبوس را آزاد کرده و پیشکش فرماید و بهمین کفایت
نکرده بلکه خود با جیش و جوش و جمعی اسلحه پوش بمقر حکومت شتافته پس والی بی کفایت با احترام

و عذرخواهی

و عذرخواهی نهایت محبوس را مشایعت کرده تا بهمراهی خود برده و رکن حکومت را بعد عذر
خواسته و رخصت انصراف رسید الحاصل که چنین بیاد دارم بیاک در چنان حکومتی چه
و بیناک همگی با اتباع خود بهواخواهی جوئی در حوزه سید عباس اجماع کرده برای چپاول و تاراج
و غارت و تاراج اموال حضرات شیخیه و هرچه از شرارت که پیشرفتی می داشت خود داری و کوتاهی
نمیداشتند دیگر رغبت مسجد شیخیه را کرده که یکباره هجوم آورده و تمام را بخاک هلاک انداخته
پس خانه های آنها را غارت و پاک نمایند چنانچه در ماه رمضان همان سال که واقع در سنه ۱۳۱۴ بود
این عمل را دیده و بعضی از آشنایان شیخیه را مخبر ساخته پس جمعی از آن مظلومان دو روز ماه
رمضان را در مجلسی او در هم نشسته که با این خیالات شرارت انگیز اعادی تکلف مسجد جو نیا
و بنا بگذارند در آنحال بعضی میگویند خیال مسجد و منبر را در این سال باید گذاشت و در گذشت با آنکه
حکومت را مخبر ساخته تا خیال شرارت و فساد آن جماعت را مؤاخذه و منعی با مبالغت
وارد و جمعی دیگر میگویند حکومت اینست که دیده اید و بی کفایتی او را سنجیده اگر خود بار در سایه
شفیق و یار نباشد مؤاخذه و معارف تشار از ایم در کار نخواهد بود و همانا که مراد و مقصود از این اشرار
گذشته و آینده همانست که شنیده اید و دیده اید چون مسجد موقوف شد خانه و کاشانه را
معاف نخواهند داشت اگر در حقیقت بزعم این گروه عقاید شیخیه عاطل و باطل است پس با آنکه قوم
ورود دیگر مسجد را چه باز برای که بلکه همه بی اثر و سود خواهد بود و اگر نه که از روی بصیرت و یقین

بحمد الله عقاید ما حق است و مطابق کتاب و سنت و ضروریات مذهب و ملت و اعیان برحق
هما که ائمه اهل حقیم و بر صراط مستقیم لله الحمد و الشکر مقیم پس ازین صدمات در هم و برهم واقعات
ظلم و ستم ما را چه غم است که مسجد خود را میرویم و اعمال شرعیه خود را هم بجا میاوریم خانه
جماعت اشرار مسجد ما را گرفتند و ظالمانه کار ما را ساختند و بغارت اموال ما پرداختند
زهی سعادت شهادت ما خوشا صرف مال درین منوال بر حالت ما پس مجلسیان بعضی عهد
و اجازت داده و نوشته عهدنامه با خدا خود گذاشته حاصل آنکه با جماعت اهل ایمان خود را
بصیغه عهد و پیمان از روی یقین و ایمان در رضا بقضاء الله فی سبیل الله نثار کرده و از همه چیز خود گذشتیم
امید است که خداوند بی نیاز بکرم و عفو و اغماض خود قبول فرماید و تمامی و همگی العهد نامه را امضا
و خاتم نهاده و از پی تهیه و تدارک مسجد ماه رمضان خود رفته و آن ماه مبارک را از آغاز تا انجام
خود با اعمال شرعیه قیام و بقانون اسلام با تمامش پرداخته و از شر اشرار بحفظ خداوندی محفوظ
بسر بردند و همچنین در روز عاشورا و بیست و هشتم ماه صفر از سال جدید که تمام دکاکین بسته
و اجتماع اشرار بیشمار نموده گروه گروه با طبل و شیپور و علم با اسم عزاداری نوحه و ماتم
کنان و سینه زنان از کوچه خانه حاجی میرزا محمد باقر بمسجد امام زاده یحیی شتافتند هما که
رؤسای اشرار بخیال همین فتنه و شرارت آن دسته و جماعت را فراهم داشته بودند ولی
چون هنوز این واقعه مقدر نبود خیالها منصرف و مقصودشان نگشت تا آنکه در ماه رجب

انسال

انسال شرارت و عداوت را از هر جهت بنهایت و سرحد کمال رسانده و حضرات شیخیه بعضی بحضور
حکومت شتافته و بدادخواهی و شکایت پرداخته و فخر الملک سر رشته کار را ربوده و با فطانت ذاتی
از اهالی خدمت خود نزد شیخ عجالةً بنظارت فرستاده که این حکم حرمت معامله با حضرات شیخیه
مذهب و ملت جایز است و شرارت اشرار را بکدام قانون امضا و مضاد داشته‌اند و حکمی هم از حاجی
میرزا حسن آشتیانی رئیس ملت طهران بواسطه تجار آنسامان برای ایشان مبیع بجا ایمان برسید که از قرار
مذکور حکم حرمت معامله را با حضرات شیخیه همدان جاری کرده اگر این مطلب صدق باشد این فقره
گشته تبری نماکه این فقره اختلاف تمام شرایع و ادیان و در نزد جمیع عقلا و خردمندانست پس شیخ عباسی
جواب طراز از الطفره و حاشا که فرمایند منجر شتیم گذرانده و جواب حکومت را هم بهمین نوع میرزا
پس کارگذاشته حکومت چون کار آزموده و هوشیار بوده اصرار میکند که اگر چنین حکم حقیقت ندارد
را مرقوم و مختوم دارید تا عند الحاجه حجه باشد از او طفره و انکار و ازین مطالبه و اصرار آخر الامر
شیخیه را بعضی عقاید فاسده هست که اگر از آنها توبه و تبری کنند معامله با ایشان حلال خواهد بود پس سفیر
فخر الملک رفته و بعد از بیان واقعه بمجلس درس حاجی میرزا محمد باقر شتافته که مکالمه
چنین و چنان گذشت پس میرزا کریم نامی که از حضرات شیخیه بود تلقین پرسش و سوالی
فوراً این سوال و استفتا را نوشته و جمعی ممهور نموده و بتوسط کارگذاشته حکومت ارسال
میدارند بسم الله الرحمن الرحیم بعرض جناب شریعتمدار عالی میرساند که سالیان فراوان است

که سلسلهٔ شیخیه و جماعت بالاسریه در تمام بلدان مجتهدند و احدی از علمای متقدمین و متأخرین کسی را
از معامله با شیخیه منع نکرده تا در این زمان شش خبا[?] بعالمه شخصی پیدا شده و حرمت معامله با شیخیه
واقف گشت عرض میشود که این عقاید را که سبب حرمت معامله گشته با خود که میدانیم کدام و حجت سید بیچاره
چنانچه که تمامی آنها را مرقوم نموده و بخاتم شریف خود مزین دارید تا از ملاحظه و علم و بصیرت آن جناب
دکلی آنها توبه و تبری نمائیم تا معامله با ما حلال کرده و السلام علی من اتبع الهدی پس سفیر فخر الملک
رقعه را گرفته و ملتزم جوابش گشت و بعد از ملاحظه حکومت بحضور سید عنایت برده و مطالبه جواب
نمایند و آقا الجناب امروز را بفردا و فردا را بپس فردا کرده تا آنکه سفیر بیچاره را حوصله تمام گشته و شدود در حضور
جمعی بفریاد و فغان آمده که زیاده از یک کرور مسلمین و مؤمنین را تکفیر نموده و حکم بحرمت معامله آنها را
با آنها داده اید و الحال که بیچاره ها میخواهند از عقاید فاسده که شما بآنها نسبت داده اید خبردار شده
توبه و تبری نمایند کیفیت است که همه را بمسامحه گذرانده و میگوئید که کاری لازم دارم در پیش است آیا
کدام امر از این واجب تر که جمعی که بگمان شما ها در ضلالت و هلاکت بوده و الان طالب نجات شده اند
گشته اند شما ابداً اقدام در هدایت آنها ندارید اگر واقعاً عقاید فاسده صریحه را در کتب آنها
دیده اید علانیه و صریح بنویسید تا توبه و تبری نمایند و اگر چیزی نیست و محض اشتباه است چرا
جمعی را بعداوت آن اتفاق داده و شقاق و نفاق را پرورش میدهید در بابید دارید اگر کسی
بغرضانه چیزی میگوید عجب است تصدیقش مینمایند اکنون اگر دعاوی شما ها صدق است نه بهتان

آن کس

این گوی و این میدان جمله را مرقوم دارید و محک را بمیان آرید تا سیه روی شود هر که در او غش باشد
پس در جواب میگوید ارادات یا مکتوبه نیست بلکه حکایت است که بعضی از علما از بعض عبارات کتب خود آنها
نتیجه گرفته اند و عوام را تقلید در کار است نه تحقیق و گماشته حکومت هم در این موارد که قول علما است از قواعد
از سؤال و جواب مختصر ناچار است بدون اصرار و تدقیق پس سفیر از جای خود برخاسته و میگوید که در
نوکری و رسوم چراغچی چاکر سلطانم و خادم حکومت نه در عقاید و امور مذهب و ملت و اینگونه امور را هیچ
هم از روی تحقیق و تدقیق طالبم نه از روی تعبد یا تقلید و از مجلس بیرون رفته و مرد و زن جماعت شیخیه بعد
از بیان واقعه میگوید نتیجه را که فهمیده ام و فهمیده شرح ماجرا را باید تلگرافی فوری و هم بعرائض جاتی
اطراف برسانید که خیال شرارت اشرار خیلی بلند و بسی ناپسند است پس حضرات شیخیه هم تلگراف
وضع گرفتاری خود و رفتار جماعت را با ایشان شخصی و شدت تلگرافات و توشیحات در صدارت امین الدوله
معروض داشته و سید هم تلگرافی فتنه و فساد گشته و دستگاه صدارت همه را بمسامحه ملاحظه
و اگر بجواب مبهم و دو پهلو گذرانده تا آنکه در اواخر ماه شعبان شیخیه تلگراف مفصلی شخصی بحضور اتابکی
کرده که مسامحه تا کی و ملاحظه تا چند شرح حال ما چنین و خیال آن اراذل و اشرار چنان تا چاره از
دست رفته فکری بحال بیچارگان بردارند و شرحی هم مفصل با چاپار از در کار خود معروض از ایشان
میدارند و امین الدوله صدر اعظم جواب عریضه و تلگراف حضرات شیخیه را بر خلاف قانون و انصاف
بدون توسط و اخبار آن از فخرالملک کرده که جناب فخرالملک دستگاه همدان چیست و سید مهم

عباسی گفت که بعد را اینگونه شرارتها گذشته و معامله را با شیخیه حرام کرده و مشابه این فتنه
و فساد است پس فخر الملک هم خیانت را به دولت و ملت اختیار کرده در جواب میگوید بعدا
الان از لندن امر رسیده است و سید محمد هم حجی جلیل القدر و ساکت و صامت و حضرات شیخیه
دردسری نخود داده لذا بعد از عرایض انها را هیچ جواب اعتنا نباید فرمود و فخر الملک خیانتی
بزرگ تر آنکه این سؤال و جواب را بالمره از حضرات شیخیه پوشیده داشته و صورتش را نزد
سید عباس فرستاده تا اظهار اتحادی کرده باشد بالجمله وضع کار شیخیه با حکومت بی کفایت
بی اعتبار و شرارت اراذل و اشرار بهمین اطوار دشوار میگذشت تا آنکه ماه رمضان سنه ۱۳۱۵
هجری پیش آمد و سید محمد عباس با اتباع خود در مسجد جامع جای ملا عبدالله بروجردی را گرفته
و همه روزه اشرار شهر را بقداره و شش لول و شمشیر او را بمسجد برده و از مسجد با هلهله و غوغا
بخانه اش عودت داده و تمام این ماه صیام العیاذ بالله و سلام جمعی از واعظین به مثل همچون حاجی
شیخ حسین و میرزا جمال و ملا رضا از خدا بیخبر جهت و عرضشان تمام در تهمت و افترا و غیبت و ناسزا
نسبت بحضرات شیخیه بود و نتیجه هر موعظه و روضه که در مجالس گفته میشد قصدی غیر از تهییج نبود
و تقسیم مردم را بهیجان آورده که مثل زمانی اتباع بنی عباس بعد اسارت بجای عاملین
تقسیم و تعیین اموال و اثقال و بیوت و حجرات شیخیه بودند سر کردهای ده و ده و بد امین پس درخیال
اوقات لوای شرارتی دیگر برای انجماعت در سر رسید که محمود خان پسر سالار بیابان که سالیان دراز

طرق

طرق و جبال را بی امن و امان کرده بود از دست تکاهشکان حضرت مستطاب والا سالار الدوله
گرفتار و باقی چند از یاران بحکم شاهنشاه زاده جان بدر برده و چند نفر سوار تا شهر پیش
کرده خود را بهمدان رسانده و بدار الشرور سید عباس آسوده و سرور در راحت و دیدار ایشان استراحت
انجوره را بر جد و سر و زاده و چند روزی نگذشته که از طهران و کرمانشاهان بحکم سخت تلگرافی
انها را از حسام الملک درخواست نموده و او کسان خود را بجستجو و طلب فرستاده خود ایشان را
که بدست بیاورده ولی اسب و تفنگ انها را از کاروانسرای نواب پیش شورین بیرون برده چون خبر را
سید عباس برده فورا جمعی از اراذل اشرار را بر کوه کیسه و از شهر کشمیری را که شورین را بهمین اشرار گرفته
و فحاشی و لعن و طعن حسام الملک و کسانش را در خودش ساخته و بعد از حضور و گفتگو با
و غوغا با همه طور و همه جور حسام الملک اسب و تفنگ و خرجین و فشنگ انها را بعد
وزنداست تسلیم الفرقه بحسب تسلیم کرده پس نفر رضا بان و نعره کنان وارد همدان گشته و این فتح را
که مقدس خرس البیس لقا شیخ سقا محض فخریه و اعلان همچو منادی شیطان بازار رفته
اظهار دارد پس این ماموریه بشعار در سر گذر و گذار فریاد کرده که ایها المؤمنون آسوده باشید
و شکر نمایید که حسام الملک اگر دارنا بهجان خود افسرده و پشیمان و لفظ غلط کرده بالاتر از این
بصراحت بیان فرموده است و اسلحه سواره محمود خانی را پیش کش نموده بعد از خواهی تمام عرض
ارادت و سلام داده که روزه و نماز همگی قبول و مقبول باد چون بواسطه

سردی هوا و برف و بارندگی حاجی میرزا محمد باقر بحکم اذا ابتلت النعال فالصلوة فی الرحال
این ماه رمضان را بمسجد نپرداخت چنانچه در مدت سی سال افزون بهمین قانون برقرار داشت
که در خرابی کوچها از گل باران اگرچه یکماه طول زمانش بود نماز جماعت را در منزل خود مسکوت داشت
و بعد از رفع موانع مجدد بمسجد نپرداخت پس سید عباس نامی را دو سه نفر از اشرار حیله دیگر بر خلاف شرع انور
بکار برده و بدون اطلاع حضرات شیخیه و اذن امام راتب آن مکان در اواخر ماه رمضان ملا عبد البدیع
نامی بالاخره اعور را که زاده حاجی ابو القاسم اصفهانی اعرج و فسق و فجور فرزندانش خاصه عشق
امردانش مشهور تمام خاص و عام و هر راست و کج بود و اهل محله بمعرفت حالات و کردارش
اهل سنت و جماعت امامش را برای نماز جماعت شبها اختیار کرده بعذرها که چنین امجد فاسقی را مشهور
العمل دادند که در این چند روز ظهرها را هم در مسجد با امامت نماز جماعت مشغول کردند تا بحکم
برخلاف شرع و قانون مسجد را از تصرف حضرات شیخیه خارج و بیرون نمایند و جمعی از
اراذل و اشرار محله را هم مانند سید ابو القاسم پسر حاجی سید باقر که بدستاویز که برحلقه
اراذل و تمام این فتنه و مسکاره عظیمه را از جان و دل باعث و بانی بود و چند نفر از جهلان بیشرات
تولان کوچه سکران و دیگر از عامی و هواخواه او نمودند که چون حضرات شیخیه بقانون سابق
جماعت طرح خود را در مسجد قرار بدهند و حق خود را قانع باشند بشرارت و رذالت
انها را مانع گردند فذلک عبرة لمن اعتبر

تفصیل

بعضی از

بعضی از حالات ذی الحجه شرحی از گفتار و کردار حاجی میرزا محمد باقر در ماه مبارک رمضان در همدان
چون حاجی میرزا محمد باقر رئیس حضرات شیخیه بسببهائیکه مذکور و مسطور گشت تمام ماه صیام را در
بیرون منزل خویش نماز جماعت و موعظت و نصیحت و اظهار عقیدت خود بر سوم مذهب و ملت قانون
ائین و کیش میپرداخت و از قرار گفتار جمعی از موالف و مخالف اغلب روزها را در منبر مطورا شارع
از وقوع این حادثه خبر میداده خصوص در روز بیست و هشتم که اظهار عقاید حقه اسلامیه و ایمانیه
را کرده و خدا و رسول و ائمه هدی و جمیع انبیا و اولیا و ملائکه و مؤمنین انس و جن را از عقاید
حقه خود و مشایخ خود شاهد و گواه گرفته و تمام افتراها و تهمتهای بعضی از رؤسای بالاسریه که از روی غرض
یا اشتباه بر مشایخ شیخیه بسته همه را ذکر کرده و از جمله انها تبری جسته و لعنت خدا و رسول صلی الله
علیه و اله و جمیع لعنت کنندگان را بر معتقدین این افترا نموده بعد میگوید دانسته باشید که با
همه اینها که گفته شد و مکررها هم گفته شده تا ما که اعادی و مفترین هرگز دست از ما بر نخواهند داشت زیرا که
غرض و مرض در کار است و طالب حقیقت نیستم کم و مایل تقلید و مقهور طبیعت می بسیار و شیطانی
احکامشان هم ساری و جاری بود در عداوت ما بی اختیار و جاهل با هم اتفاق گرفته اند که احدی را با ما
بخود راه و سامانی نخواهد داد و اراذل و اشرار هم که در رواید ما را فرا گرفته و اسناد رسالت حاکم که
سامحه و طفره را در هر امر تحقیق و رسیدگی اولی و انسب دانسته انهم بغرض شان واگر
با غرض است که حرف سبب کلی رفته و باعث تقویت مرض خواهد گشت انیک حکومتی است که

ملاحظه کرده اید و دیده اید عما قریب و خیلی قریب است که بریزند و بکشند و غارت نمایند و بشکنند
و آتش بزنند و بسوزانند و خراب نمایند و بدتر و سخت تر از اینها بعد ملک بدانید و حاضر باشید را
برسانند که ما مسلمان و شیعه اثنی عشری و معتقد تمام ضروریات دین و مذهب بوده ایم و هستیم و
مخالف تمام ضروریات بلکه یکی از ضروریات را از دین خارج دانسته و بیزاریم و بدانید که هر وقت آن
این واقعات خواهد شد چرا که علانیه و آشکار دیده و دانسته اید که تمام مذاهب مختلفه از
فرقهای معاشر اسلامیان گرفته تا طوایف باطله سایر ادیان جمله را در تمام بلدان از جانب دولت و از
طرف ملت به هر قسم حامی و هواخواهی بکار است تجربه به کسان هیچ بها هر که ابدا و نباید در کسی و در او
خواهی نخواهد بود مگر غوث اعظم و حجه اکبر امام العصر والزمان که بر همه پیدا و نهان با عنایت نگران و اقوال
و افعال جمیع بندگان و آگاه و حضور مبارکش بر همه عیانست و اراده اش جاری و حکمش نافذ
بر آن هر که با فولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد پس صبور باشید
که واقعه عما قریب است که تمام این قید ادیان شدگان و متغیرین با حق و پذیرندگان و جاری کنندگان احکام
بطور مطلق در مجالس و مجامع و محافل که دیگر را ملعنها خواهند زد و لعنها خواهند نمود و بقسمیکه تماما ایشان نها
خواهد رفت و در صفحه روزگار باقی خواهد ماند تا وقتی که همه بپای حساب در روز موعود حاضر گردیم و معلوم
گردد که ظالم کیست و مظلوم که خواهد بود و ما که هرگز کسی را زنجیر نکرده ام هر آنکس هم که این عبارت
صبر بدارد و رفته تا زگرد ها بر دو آسوده کرده و در کس هم که بمیرد و ماندند ان بر دو نیم قرنش

وانجوان

وانجوان روضه خوان بداند که توبه اش دیگر زدن قبول نخواهد بود چرا که از ما کفری و ارتدادی قولا
و فعلا و اعتقادا هرگز ندیده و نشنیده اگر چه عند الله شاید توبه اش قبول باشد ولی تکلیف شرعی من
همین است که عرض شد و ذلک عبرة لمن اعتبر

واقعات اول

روز سه شنبه غره شهر شوال و عید فطر سنه ۱۳۱۵ در مسجد ایشان شیخیه و بالای

چون صبح عید فطر که حضرات شیخیه مجلس جانب حاجی میرزا محمد باقر به تبریک عید بجلوس شان تشریف آورده
بعد از انعقاد مجلس که بنای حرکت را داشتند و در ساعت ظهر و جمعی بسته غمگین شده که روز خوش تعطیل
و آفتاب گرم و کوچه خاک تنگ مجلس را جماعت سخت و دشوار چنانچه حالتی باشد ظهر را مسجد بروم
و انتخاب چون از حیله و تدبیر رسید که جای خیر و غافل بوده قبول نمودند پس اذان ظهر را که بگویند جماعت شیخیه
نماز را تا قانون سابق مسجد برده و حضرات شیخیه بارمیش خود اول وقت را که رسم و عادت اهل
اینها بوده حاضر است و مشغول نماز جماعت و نوافل خود شده و بعد از فراغ از نماز و زیارت مشغول از
زیارت و تعقیبات بیرون رفته و در خانه و منزل خود بیروند و از آن طرف بنوحه خوانان ملا عبد العلی
جماعت که مانده خود شان اول وقت را در خواست بودند مگر چند نفری که مستحفظ این کار بودند در
وقت ورود شیخیه بمسجد جمله روی بام مشغول اذان بی وقار و چون ورود اینها را دیده و در نظر خود را
ملا عبد العلی رسانده و تا او را از خواب بیدار ساخته و صورتی شسته جمعیتی هم بسته و بمسجد

حضرات شیخیه بیرون آمده و در اثر راه بهم برخورده و از هم گذشته و رئیس شیخیه ابتدا او را شناخته

که کیست و بچه کار بوده ولی ملا عبدالعلی چون با اراذل و مستحفظین اطراف مسجد میرسد خطاب و عتاب

میکند که چرا اجتماعات را بمسجد مسلمانان راه داده و آسوده گذارده اید پس اراذل شرور را

حرکت کرده و چند نفری از ضعفای شیخیه را که از عقب میرفتند برای تفرق و منازل خود در رفته دستگیر

و بضرب چوب و چماق رنجه و دلگیر نموده و عبا و کلاه هر یک را بسرقت میبرند و یکی از آنها شکسته

حکومت که در این حال رسیده و بیچاره ها را از معرکه خلاص نموده و همراه آنها میبرد در خانه حاجی میرزا

محمد باقر و تمام واقعه را بیان مینماید و چون از شیخیه بیش از جمعی در آنجا موجود نبود مصلحت را در آن

دیده که باشاید حکومت بعد از دیگران ولایات پس جمعی رفته و شرح ماجرا را بحکومت اظهار

و مستدعی جلوگیری اشرار میکردند و فخرالملک از روات غایتی که داشت میگوید شما جماعت شیخیه هم

بروید مسجد برای خود بنا گذارید و کسی را بمسجد خود نگذارید و جمعی از مجلسیان و اشراف همچون

میرزا رکن الدین و نوراله یاسین که با شیخیه هم رابطه نداشته میگویند این چه حکومتی است که

در اول این شهر جمعی مسلمان شیخیان سی سال است حاجی میرزا محمد باقر با سعاد خواهش ورثه میرزا تقی

این بنا در مسجد پیش نماز خانه و کسی دیگر را منبر رسد بدون اذن او که امام راتب است مختل نماز

را تصرف نماید و این حرکت که این اشرار بهجوم و اجماع کرده خلاف شرع مطاع است پس فخرالملک

از گفتار خود خجل و شرمسار آمده و تدارک پرداخته که این سید محمد عبا و اتباع او ... خانه

فتنه و شرارت

فتنه و شرارت را وا دارند و استحکامات مسجد همانا که بهانه همان فساد است و حضرات شیخیه میگویند

چون خود حکومت شاید حال است دیگر چه حاجت بگفتگو و قال است بعد میگوید شما بروید و همان

ذات خود که همیشه معقولیه را داشته و رفتار که ابرجاری کرده اید ... خود ستم نموده اید تا هنگامه

را موقوف دارد و اتباع خود را از اینگونه شرارت منع نماید و غافل از آنکه همان وقت که او را از دور

شیخیه بمسجد منحدر میبارند حکم بهجوم و شورش و غوغا برپا داخته و عنان اشرار را بالکلی از قید یکی

با احتیاط رها ساخته پس حضرات شیخیه از مجلس حکومت حرکت کرده و در فتنه در عرض راه نفری

چند نفر زخم خورده و خبر داده که جماعتی بسیار از اشرار غدار اطراف خانه حاجی میرزا محمد باقر را بجامی

و اگر فته و چیزی نمانده که بریزند و مقصود خود را از قتل و غارت حاصل نمایند و از این خبر وحشت اثر

جماعه شیخیه بعجله و شتاب بالغ ... باب شتافته و میرزا کریم کرمانی که هم قدم و همراه

بوده محض اطلاع حکومت و درخواست چاره و استعانت بمجلس فخرالملک معاودت ولیعهد

ولدی الورود تمام واقعه را بیان کرده و کسان حکومت را برای رفع غائله و دفع اشرار خواهش

و تقریر مینماید و حاجی سید محمود طهرانی که در آن مجلس حضور داشته از این حکایات با بیان حکومتی

بی کفایت خودش بجوش و از جوش آن بخروش آمده که منزوی از مسامحات خود ...

که باز هم کوتاهی و درنگ مینماید پس فخرالملک نایب احمد و میرزا پاپا شاه را که از جانب منصور الدوله

با سرباز ش حراست حکومت رسیده است با تنی چند از سرباز و فراش ... اراذل و اوباش را

و مدد کار و در اموال غارت تمام هر خانه و در بگذار شریک بزرگ اشرار بعد از آنچه را مأمور نموده که برود

منزل سرا بداید متولی امامزاده یحیی تا اگر اجازت داد بپردازند بتفرقه جماعت مجاورین بگذارد از وقت

حاجی سید محمود طهرانی و میرزا کریم کرمانی با حضرات مأمورین از منزل حکومت حرکت کرده و در عرض

راه کماشتگان فخرالملک متولی را در منزلش ملاقات کرده و او هم بواسطه کینه دیرینه که از جنبه در سینه

اش کمینه نموده دبلا خطاتی چند اظهارش را نتوانست نمود امر در که فی الجمله بنوع رجوع جواب

خواست گوید هرچه را که خواست گفت و همی بد خواست و همی بد گفت بهر حال که بداق جواب نگفته

جواب داده پس از مجلسش برخواسته و همراهان از شیخیه ملحق گشته و بخانه رئیس شیخیه دریابانند اگرچه

کروه اشرار همان اول وهله که حضرات شیخیه از منزل حکومت مراجعت کرده و در سیدن بکارها تنها

تا خجی آورده از در دولتخانه عقب رفته و از آن کوچه پس نشسته و اجماع از روی میدان قبرستان

کشیده بودند ولی منتظر نبودند و رود کرده بی را که با تهیه و تدارک از جانب سید … با

حرکت را می داشتند با الجمله کماشتگان حکومت نزد اشرار از روی قبرستان و فحاشی و بیگانه …

و قبرستانه و بر تند و بر کهنه و با شاره و کنایه آنها را دلداری داده میرزا پاشا با سران شان که … عنت با

جماعت آنها بحالت در آمده و دیگر بمنزل حکومت مراجعت هم نکرده و نایب احمد هم بعد … از همراهان

خود بطرف خانه حاجی میرزا محمد باقر آمده و حضرات شیخیه را اطمینان داده که آسوده باشید … بی

نیست و اینک … سید … که از اراذل و اوباش با ستفرق کرده اند بعضی رفته و بقیه هم

خواهند رفت

خواهند رفت و از قبیل چاپلوسی و زبان بازی را که و … ببرد و در راه خود پس حضرات شیخیه با … برسد

بهتر آنکه نایب ساعتی را مکث نماید تا جماعت آنان پراکنده و علم فتنه و فساد شان پراکنده گردد و او

چون … گشته و شورش خود را منتظر نموده بعذری چند متعذر و خود را بمقر حکومت کشانده پس از رفع

و آرام نشسته و جماعت اشرار که ترصد رفتن نایب احمد و رسیدن … و … چهره و حد … آن

می رفت که رفت و آنان هم که فوج فوج می رسیدند و یکدفعه جار چیان به ایمان چون شیخ … شریف

کرجی جوز و دیگران بفریاد الله که حضرات … سید محمد خون و مال شیخیه … ایشان را

حلال فرموده اینک لوای نصرت و رایت … از سادات کشمیری … و علم … رسیده بمحله

دعوغای اراذل بلند و سید ابوالقاسم کرد ستانی که خود در شرارت … نموده جمعی را با خود همدست

کرده و در بخانه رئیس شیخیه تاخت بیاورده و حضرات شیخیه که این عوغا را شنیده از خانه بیرون تاخته

را دگرگون و … های نایب حکومت را بر عکس و … یافته پس فورا میرزا کریم کرمانی را با تعلقه

حکومت فرستاده که اگر نایب را در راه برسد او را همراهان مراجعت داده و چون بقیه حکومت یکی شتافته

با استمداد و استعانت جمیع حاجی سید محمود خود را سپر بلا نموده و جلو اشرار را گرفته و تقدیم قطعه

نصیحت و التماس گفتگو نمایند که شما ها مسلمان و ما هم مسلمان این عوغا و … برای … چیست

اگر مقصود شما ها مسجد است این شما و این مسجد و … که دیگر شیخیه … مسجد پا نگذارند … سبب

سر خود را برهنه کرده و دستار سیادت را روی دست شقاقه نهاده که و الله … ما مسلمانیم … وا

اهل ایمان را این عمل و فعل که شما را منظور نظر است حاشا که نتیجه‌اش بلا است و رسوائی و عاقبتش
موجب غضب و مواخذه خداست الحمد لله که نصایح و شیرین زبانی‌های آن سید عزیز فی المجلس بعضی را تقبیح
و فضایح اعمال بد افعال خود بهوش و تمیز آورده لاجرم تحقیقی در خیال شرارت ایشان روی داده و دیگر
را گذاشتن و گذشتن از این کردار نابهنجار همی اظهار میداشتند در این حال جمعی از اراذل شریر که تمام
غرضشان غنیمت و غارت اموال شیخیه بجرم و تقصیر خصوص پسر شاطر حسین که هیچ خلاصی نامی از اشرار ظالم
فاجر و طالح که از تخمه و نژاد یه گفته کان با آن نصایح نبود چون عزیمت را منصرف دید حالت
یاران را مستانف دید که عنقریب مقصود از دست خواهد رفت پس بیچاره‌ها قداره چوب را برداشته
و بالعن و طعن شدید از پیش تاب دیده و چند ضرب چوب سید بر سر و بازو و پشت و پهلوی آن سید
فرود آورده و او را انداخته و پامال نمایند و چند نفر از نظارگیان سید بیچاره را از معرکه بیرون
کشیده و خون ریزان منزل میرزا هدایت متولی که در نزدیکی همان مکان بود برده و بحال آوردن
همی پرداختند القصه در آن وقت سید ابوالقاسم شریر کردستانی تاخت آورده و مخصوص بیچارگان
آوردن جماعه اشرار آتش لولی را با قطار فشنگ بر کمر و تفنگ بسته کشیده و کوه و الان
از هر خالی بوده و حضرات شیخیه که منتظر ورود میرزا ابراهیم و کاشفان حکومه بعد پیاده تعطیل
چون دیدند از حکمران ولایه خبری نرسید و حاجی سید محمود هم با صدمات و بلیات گرفتار
آمد و گلوله سید شریر کردستانی هم که بمقیم خانه رسید لاعلاج دروازه خانه را بستند و در

بیرونی

بیرونی بدور بگرد گشته که با این احاطه و اجماع گروه مردان بی تمیز ما را نه تهیه دفاع است و نه استعداد
ستیزه و نه یارای فرار است و نه پای گریز انا لله و انا الیه راجعون و جماعه اشرار چون دروازه را بسته دیده
درهای حجرات و دکاکین محوطه و متعلقه باغخانه را شکسته و دست بغارت اموال و اثقال حاجی فراوان
از هر قبیل و هر شال بوده و ظرفی نفت از دکان سقط فروشی بدست آورده بیاوردند که دروازه خانه
را بسوزند و کار خود را بسازند پس حضرات شیخیه که در همان ضعفی و تنگی پنج شش لول تفنگ یعنی تکمر
فشنگی تحصیل نموده از حکایت نفت و سوختن دروازه دل از جان و تن برکنده و از صحن خانه ببام دروازه
کشیده و اشرار شریر چون تفنگ داران روی بام را دیده یکباره از حوالی خانه زیر چه بعضی
و هر یکی با لعن و طعن صغیر و کبیر را بر پا کشیدند و حاجی میرزا علی محمد نائینی که از جانب حاجی میرزا محمد قم
کاشیکه بوده نیابت نماز جماعه و موعظه را میداشته چون حال را بدین منوال دیده و دست و تفنگی
قرائه
ورش گرفته و خود را ببام دروازه رسانده و اول تفنگچیان روی بام بموعظه امر بصبر و حوصله کرده و بر
لب بام کوچه و قریب بکیاقه جماعه اشرار و مخالفین با نخدا و رسول و امیر المؤمنین و خون سلطان
سلام الله علیهم اجمعین خوانده و قسمها داده و قرآن مجید را شفیع آورده که این فتنه را بخوابانید
که شیعه اثنی عشری و مسلمان میباشید ما هم که مسلمانیم الا اینکه داد و فریاد مسلمانی را داریم دیگر این نزاع
و جدال برای چه و برای که اگر مقصود مسجد است مسجد برای شما ما در حق شما ما و ما دیگر نخواهیم
و اگر از بودن ما در شهری بدین وسعت تنگ شده مهلت دهید و آسوده باشید ما اهل و عیال

خود را برداشته و بزودی خیلی زود از این خاک بیرون میرویم و این شهر و خاک را با الملزومات شما

و اگذار خواهیم کرد و چنانچه بزعم شما مسلمان هم بوده‌ایم امروز ظهر را که آمدیم مسجد و در فضیلت

در معبر عام اذان و نماز مسلمان را بجا آوردیم و اکنون که در حضور شما ما در این مکان مقدس تمام شهادت

اسلامیه و ایمانیه دل پسند با علاصوت خود شهادت میدهیم و اگر باز هم قبول ندارید شما را بگو که

خلاف شرع و قانون تمام ملل و مذاهب هجوم کرده و اطراف خانهای ما را گرفته و دکاکین ما را غارت نموده

اید و الان هم عزم جزم بر سوختن دروازه و ریختن بخانه ما دارید بدانید که ما هم دست بر روی است

نخواهیم گذارد و بتکلیف شرعی خود تا جان داریم لابد و لاعلاج عمل کرده و شر شما را از خود دور و دفع

خواهیم پرداخت پس شما جماعت ما را استیصال مجبور بگلوله انداختن میکنید و باعث ریختن خون

جمعی و خرابی شهری گردیده که این اعمال و اطوار شما با هیچ ملت و آئین پسندیده نخواهد بود بالجمله

که این نصایح و مواعظ و مراعات و تنبیهات ابدا در آن جماعت کسل اثری نکرده بگوش آن شریرها نرفته و مجبور

شرارت و فحاشی و قساوت و قلاشی سودی نداشت بلکه سنگها بود که از کوچه و اطراف بروی

آن بام میانداختند و حضرات شیخیه همه را بمسامحه و صحبت و نصیحت گذرانیده که شاید مامورین

حکومت برسند و فتنه را بخوابانند تا شری بزرگ برپا نگردد و لهذا اشرار که از غارت دکاکین عینیتی

و افروختاورده و دستشان بخون آلوده گشته جمعه را همت برای بود که خانه رئیس شیخیه را غارتی

شدید کرده و صاحبش را با یارانش تمام شهید نموده پس مژده فتح و فیروزی را السید عباسعلی

بایشان

آرایشش را محض جلب منافع خود مسلم نمایند و یکی از سادات کشمیری که سید جعفر بداختر بود سوارهای محمود

خانه را که نزدیک محله شیخیه از حالشان مطلع گشت با تفنگ و فشنگ میبرد و روی بام مسجد میرزا تقی که مقابل

خانه رئیس شیخیه بوده و سنگری برای محمود قرار داده تا هر که روی آن بام حرکت نماید از پای در آورند و حضرات

شیخیه ملتفت گشته و دیوار کوچکی را پناه خود نموده و نشسته که شاید داد رسی در چنان روزی اعظم

نصرت نمایند و هر چه منتظر ماندند از طرف حکومت بلکه کفایه و پیشوایان شریعت خواهان نهی و شرکت حمیت

و بی مروتها اثری نشده و خبری نرسید و اشرار هم چون سواره محمود خان را که کار کرده و از تیر انداختن نموده

و از آن روی بام مسجد دیده و شوکتی در چهار طرفشان افزوده و قوت قلبی حاصل نموده و گمان کرده که

شیخیه دستشان از کوچه بکلی بریده پس سید ابوالقاسم شریر بنعره و نفیر جمعی از اراذل کمیل گشته و رو

خانه حرکت کرده و بیایند تا محاذی دروازه و نفتی بان سرزده در آنجا گشوده و اینچگونه خود

داری و کوتاهی ننمایند در این وقت حضرات شیخیه که در جمیع الموقع همی مأیوس بوده و از نصیحت اشرار هم

که فایده و ثمری نبخشوده بیش افسوس خورده حالها دیده و دانسته که دیگر مسامحه جایز نباشد

الآن است که دروازه را سوخته یا از عقب دکاکین چسبیده بخانه که غارت کرده و این بخبر جزایه نموده

و لیکه فقه میریزند بخانه و همی با هلاک و اهل و عیال بچنگ اراذل و اشرار بجای بیفکنند و قبل از

پس آنی برسید شهید از ورود سلطان جسته و بسکویه الموت خیر فی رکوب العار

و العار اولی فی دخول النار   و میرزا جبار خان سرتیپ تلگراف که حامی

را با ماده و ارادت بندی خالص و صاف نموده یک گلوله به دیوار کوچه انداخته که از کنار سینه ابوالقاسم
شریر گذشته و بر دیوار نشسته که آن شریر بی‌باک از روی ترس آنقدر که اشرار را بغیرت و جوش
آورده حرکتی بر کشیده خود را بر زمین انداخته میرزا جبار خان سرهنگ مرا گلوله تفنگ از
پای در آورده و جمعی از همراهانش فوراً او را در عبائی پیچیده و بر دوش کشیده و از میان جماعت متحصن
بیجان آوردن ارازل و اشرار بخانه‌اش برده و آسوده که تمام در بستر راحت قرار و آرام بگیرد اگر چه
تدبیر و حیله بکار بردند ولی نتیجه‌اش بعکس گشت و جماعت اشرار را چنان هول و هراسی دست داد که
دیگر احدی نماند و کسی وارد بآن کوچه نگشت و در اینحال سوارهای محمود خانی زانو بر زمین گذارده
و از سنگر خود اطراف خانه حاجی میرزا محمد باقر را بضرب گلوله شکاف شکاف نموده و از طرف
شیخیه همان معدودی که روی بام بوده همچون میرزا جبار خان و میرزا سید حسین خان و رفقا
رستم علی آقا که جلادان شاه سنگرها اتحاد نموده همان دیوار کوچه را پناه خود کرده
هر چه تمامتر تیراندازان سنگر را با آنچه زبردستی مصاف داده و تقسیمی از طرفین گلوله ریزان
گشته چه تو گفتی ابر بهار نموده و تگرگ غلطان و آخر الامر بمقتضای کم من فئة قلیلة
غلبت فئة کثیرة تفنگچیان سنگر را تاب مقاومت نمانده از مقر خود مفارقت کرده و از
بالا بزیر بیایند و جماعت اشرار بعد از دو هم عهد گشته که یک یک بر جای دیگر بجای جانب
شیخیه بیاورند و از هزار گلوله بر نگردند اگر چه یکنفر از آنها پاک بخاک هلاک آید تا فتح آن بازار که چند

اظهار

آنکار از اثاث ذکور و صغیر و کبیر قطعه قطعه و چاک چاک نمایند پس یکدفعه با هلهله و همهمه حرکت کرده
و آن کوچه را چون مور و ملخ فرا گرفته و چند گلوله بطرف بام انداخته و یکی از آنها نصرالله نامی علی‌آبادی را
از پای در آورده که بعد از شش ماه جراحی نخجوانی را بدست بیاورده و چون حضرات شیخیه دیدند که اشرار
بدروازه خانه رسیدند و کار از کار گذشت چند نفر خود را با احتیاط تمام بر لب بام کشیدند و با
جماعت ناسازگار نصیحت را آغاز نهاده و آنها را بدانکه کلمه را جواب با صواب بنماید و یک حکایتی که
فحاشی بعد شیخیه بگویند این تفنگ است و این فشنگ معرکه و جنگ را موقوف دارید و آنقدر بر ما
سخت و تنگ مگیرید که اگر ما بالا بدرآیم بالا دست گشودیم شما را در کوچه خود خود را پایمال خواهید ساخت که
یکدفعه مردی کهن سال از عملجات شریر و با عجائبه بار پشتی بزرگ نموده و حالتی بد دل و دیوانه حضرات
روی بام را آواز داده و نا نجیب بیجا شلوار خود را بالا کشیده و عورت خود را روی دست نهاده
حواله کنان و ناسزاگویان با جماعتی خود رو به دروازه خانه تاخت بیاورند پس هرزه گویی رذالت
آن نامرد عنان طاقت را از کف شیر دل جوانمردی ربوده و یکگلوله حواله سینه او روانه نموده و
حواله سید داده با ناله و فریاد بخاک هلاک افتاده و عملش را روی دست گرفته مرو الیهم لعنة
و همین یکگلوله جماعت اشرار یکباره مجسود را شکسته و چنگی فرار بر قرار اختیار کرده و کوچه را با انجمن
خلوت نموده و باز روی قبرستان با هلهله کنان جمع بیایند و گروهی این گرفت همگی یکدیگر را تحریک
کنان و غافل از حفظ خداوندشان پس سید جعفر عقید و عده و وعده سواره اکراد

یک شلیک دیگر استمداد خواسته و مجدداً سوارهٔ محمود خانی از سنگر بام مسجد و تفنگداران شیخیه از
روی بام حاجی میرزا محمد باقر بطرف یکدیگر گلوله انداز را مشغول گشته و در این معرکه سه نفر ضرب گلوله خورده
از پای در آمدند یکی شاطر جعفر نام و یکی سید محمود نام و دیگری از عملجات دباغخانه؛ شاطر جعفر از کسان
خبازی ملکی حاجی میرزا محمد باقر با لباس کار از خوف کوچه را خلوت دیده اولین را برداشته بتقاضای حاجت از
در پناه دیواری نشسته که گلوله ناگهانی از طرف سوارهٔ محمود خانی از راه دروازه او را انداخته و بعد از
مدت نامی هر حکاری که تری ندیده از زندگانی خود هم در گذشت اگرچه همان جماعه بعضی بدیده و مسجد
از صرف حماقت و محض عداوت قتل او را و قتل سید محمود را الحکمهر قبلی را که در اندوسته روز از طرف
گروه بالاسریه بهر سبب و بهر جهت مقتول گشته جمله را بدفاع کنندگان روی بام شیخیه نسبت داد
و مشهور نامعدود خود تسمیه خود از هر کسی حکمی صادر نموده ولی قلم در دست دشمن شمال است بر زبان معروف
و مشهور عقلای هر انجمن جاقه بفتوای بعضی مفتیان آخر الزمان که افراد و هبا زانسبت بجمعی از مسلمانان
مظلوم جایز دانسته و را حبا و غلط خود احکام را جاری کرده تا این فتنه و هنگامه عظیمه را
بر پای نمودند و حال آنکه بتصدیق موالف و مخالف و مبغضان از هر طوایف بتحقیق پیوسته که
حضرات شیخیه با همان معدود یکه بودند اکراه روز را بسم دفاع تعدی را از قتل دشمن سید نشده اند
فرار از انجا که هلاک میپاید اختند ولی چون قصد بجز طفره و مسامحه نبود ولا علاج حرکتی نموده
تا دشمن را از خود دور کرده و روز را بشب اعده و تماشا معرکه و هنگامه را از آتش جیش و جوش

بحال

بحال گلوله شاطر رسیده عقل بر عاقلی که محوطهٔ معرکه را دیده علانیه حکم میکند که از طرف
سوارهای محمود خانی یا اشرار روی قبرستان که محاذی بوده اند آمده دیگر تعمد بوده یا از روی خطا
علتش یا خداست و شاهد است که از روی بام شیخیه ابداً گلوله انگار انخوانند گرفت و نقل جمعی از مبغضان
هم که خود حاضر معرکه و میدان بوده اند دلیلیت شاهد و عیان و آقا سید محمود سراج که از جمله
سادات شریر و مشهور بتقیری و خود بی محجوب دارد تا نام و عزی و بری از شرارت تمام مقتسله و اقوام
در آن هنگامه بقهوه خانه کوچه امام زاده بوده و بعد از صرف چای و تریاک و قلیانش بعزم
و ساماناش حرکت کرده و در گوشه میدان معرکه که قبرستان و محل اجتماع اهل فتنه و طغیان بوده
سیر و تماشا نموده که ناگاه بضرب گلولهٔ ناگهانی ناله اش بلند و از زندگانی دست شسته و از پای
در آمده و گلوله اش از سنگر روی بام مسجد و طرف اکراد محمود خانی اگرچه از روی خطا ممکن است
که محل قتل او گلوله گیر انجا بوده ولی تعمدش نامعقول است و نه از کسی منقول یا از طرف حضرات شیخیه
اگرچه در السنه و افواه مدعیان و خون طلبانش بسی مشهور و عیانست لکن بشاهده محوطه و مکان عقل از
قبولش متعجب است و حیران چرا که از سنگر و پناه گلوله اندازان شیخیه تا محوطه قبرستان چهار خانه
دیوار بلند و یک کوچه وسیع سنگ بند از دیگران فاصل است و حایل و گلوله گیری از آن
سنگر بمحل قتل سید قریب بمحاذی است و نه مقابل پس این شهور رشهوریت لا اصل له
و باطل خصوص که جمعی از معتمدان که همان بر محفل و مجلس اند سید قریب ضرب گلوله حقیقتاً بی

برادر حسین نجف که معروف المجی فسادات را با در آنچه که در روز معرکه با جمعی از تماشاییان در
بالاخانهٔ شیخ محمد برادر حاج ملا رضا کاز زاید الخلقه که خود نیز بتقریر بعضی در خلقت ناقص و به دو عناد
با شیخیه همی کامل بلکه فاضل نبود و همگی در حضورش اجماعی داشته و شیخ رضا دار دریچه که بخط کشتیبان
و جماعه شرارت نهاد بوده با جهاد خود اشرار را دستور العملها داده و تحریض و ترغیب یاران از فتنه و تیر
و گرمی کارزار نموده پس حسینقلی که سواری چرا ردا اغلب اوقات با تفنگ و قطار سیاست مجلس نیز آنکه
معرکه سخت کرده و شرار بهانجویش اید و آتش فتنه و شرارت خاموش نگردد خود را روی بام برآورد که
در همسایگی شیخ بداختر بوده انداخته و از پناه بطرآری گلوله را در میان جماعه رها ساخته که سینه
سراج قبری را کاری همی پرداخت و بهمین حیله که سنگ بهنگام بوده و هنگامه را گرم و آتش جنگ
و شرارت اشرار را شعله ور باید ساخت پس الحق کل الود نموده و اموال فراوان از اسباب و غارت همی
صید کرده و همی در ربوده چنانکه روز تاخت و تاراج با چند نفر نوکر و شهر لال را در اجماعی کرده و بجها
متفق با دوش کشیده و بمنزل الجخانه سپرده و مکرر مراجعت بغارت همی نموده و عجب اینکه چیزی
نگذشت که خون سید قبری بی تقصیر دامن گیرش شد و هنگام سوار که با رکاب گذارد
تیر ناگهانه از تفنگ دست خودش بر زمین افتاده و غارتهای برده را نخورده برای دیگران
گذاشت و در گذشت لا قتیل دیگر که از علمجات بالاخانه بوده و جود دیگه قابل فتنه و شرارت
باشد نبوده و در خارج معرکه پشت دیوار انجخانه و حاجی میرزا عبدالله میرزا حسام الملک بیحال

اینکه اگر

اینکه اگر خانه‌های حضرات شیخیه را غارت نمودند او هم بقدر وسعت و طاقت خویش کمی از آن نیش را
اگرچه کهنه بحالی باشد با شستی چشیش از این ثواب که اجر روز حساب است محروم نباشد ابتیاع
و با رفیقی هم که با او از یک جنس و یک خیال بوده شرح حال و خیالی شگفته که بضرب گلوله‌های مطلب
ناگفته و خیالها اشفته دار رو بار یکباره بخاک میبرد و گلوله او هم اگر از سنگ بام مسجد بوده و بعید نباشد
و اگر از برج و برج از خود که بر بازی کری بام خود گرفته و محض غوغا بر طرفی بجو گلوله بیاندازند از آن
گلولهای که به مقتضای الحاجات قتیل اجلش بسر رسیده بوده امریست ممکن و محاله در کار بود
و ما از روی بام رئیس شیخیه با وجود آن حالها که قتل سید قبری را ذکر کردیم دو دیوار بلند بیمحابا
و حاجی میرزا عبدالله امریست محال مگر اینکه نعشه‌اش همچون مرغی پرواز کند و بالای سر حریف
آمده و بضرب گلوله او را از پا درآورده و مراجعت نموده باشد و اینهم محالیست فوق محال
که مقصود از شرح این واقعات بی مبالاتیه بعضی از نفتیان همدان بود برای عبرت گیرندگان چگونه
قتل تمام ایشان برده شیخیه تنظلم نهاده و حکم تی از راهی صادر و مزین داشتند با جملهٔ بعد از آن هجوم
اخر با عهود شکوه کرده و فرار جماعه اشرار از قتل تکفیر شریر تمامی انها زینت شدگان روی قبرستان
اجماع کرده و نتیجه را نه مرگ خود را از زندگی اولی و خوشتر دیده و تند بیرون تند دیگری میرداد
و چون حاجی میرزا محمد باقر محض شرارت بعضی از اشرار در حمام های محله حمام گوچکی بقدر کفایت خود
و همراهانش در گوشه حصار طویله‌اش بنا نهاده تا از گفتگوی اراذل با جوانمردان جاهل دستگاهش

چنانکه در تمام امورش همین روش جاری و مراعات را در جمیع الجهات ملاحظات سنه داشت که
با هر یک از رؤسای ملت چه بومی و چه بیگانه اگر در مجلس بندرت و اتفاقیه معاشرت و ملاقاتی حاصل
میگشت با همه علم و فضلی که داشت سبقت بر سلامش گرفته و تا ممکن بکسی تقدم میگذاشت مگر اینکه
تقدم جهت را اظهار کرده و با اصرار تمام او را برتر برده و خود فروتر می‌نشست و هرگز در توشیحات
شرعیه خاتم خود را در محل مهر رؤسای ملتی نمی‌نهاد اگر چه آن نوشته یا قباله مخصوص او بود و تمیدادن
دادش میبود و بکذا او کذا بهر حال چون صبح عید فطر شد ضعف و نقاهتی در کار بوده حمامش را بتعجیل انجام
نموده و بعد از نماز جماعت طرف خانه که ذکر شد بخانه رفته و صرف چای و قلیان را فرموده و فی الجمله از
اراذل را که نسبت با خانش که مجبر گشته اجازت حرکت اصحاب خود را بسمت حکومت داده و چون ولایک
حاضر بوده اقدام برفتن حمام کرده و ناگاه حضرات شیخیه با جماعه بالاسریه و اتباعان حاجی علی خان بهمراه
میکشته بملاحظه اینکه شاید میرزا کریم کرمانی با شیخیه و تدارک حکومتی برسد و هنگامه را انجام نبند
او را در حمام مخبر نساخته و شرح حال میرزا کریم و گرفتاری در مجلس حکومتش را در ذیل همین قصه نگارش
خواهیم کرد الحاصل که چون کار بنجی کشیده او را در حمام از غوغا و شورش و اصرار کرده اشرار از هجوم
و یورش خبر میبرند و فوراً اعمال حمام را نیم تمام گذاشته و بعجل میبرد بیرون میآید پس
پس عجیب و غریب دیده که دشمن بنیاد دوستی هرگز نشنوده اهل و عیال و اطفالش همه مبهوت و غرق
محنت و اندوه و دوستان و بستگانش همه دست از جان شسته و مصمم دفع ظلم شرارت

گروه شرارت شکوه در اینحال تنی چند را از خاصان خویش همی در پیش خواسته که تا ممکن باشد نصیحت
و مسامحه بلند برانید که این که روزی بشب شود و جماعه متفرق کردند زیرا که ما را از حکومت که یکی با او بسیج و هیچ طمع
هم که امیدی و دستی نداریم و بجز اینکه دست رد بر روی دست گذاریم و هر چه خدا خواهد آن را تسلیم
دیگر راهی در پیش نباشد و آنچه مقدر گشته البته خواهد شد پس اجازت داده تا تلگرافی بطهران و اعلان
دولت سلطان و تلگرافی بکرمانشاهان و حضور نواب مستطاب سالار الدوله حکمران آنجا بنویسند که حال ما در
گرفتاری و هجوم اشرار چنین است و چنان متقرر دارند که ناکار از دست رفته صاحب منصبان دولتی
خود را برای جلوگیری اراذل و اشرار بهمدان برسانند که مسامحه سبب فتنه عظیم خواهد گشت که تلگرافی
برای حسام الملک نگاشته که مکتوبه اینجا کشیده اگر خود را نرسانید چاره از دست خواهد رفت و فسادی
بزرگ برپا خواهد شد و هر چه تلگراف را برقعه از روی بام درب خانه میرزا کریم بتلگرافخانه و منزل حسام الملک رسانید
و پیش تلگرافخانه همدان شاهزاده عبدالجواد میرزا اگر چه با حضرات شیخیه مراوده و اتحادی داشت
امین جرأت بود و آن حضرت خود را خیانت ننمود پس در آن غوغا و هنگامه روزنامه تلگرافی را بدار الخلافه رسانیده
که الحال که دو ساعت بغروب آفتاب عید فطر مانده قریب ده هزار نفر اراذل و اشرار در همه بیابان
بیکار اطراف خانه حاجی میرزا محمد باقر رئیس سلسله شیخیه را محاصره نموده و عزیمت ریختن بآنجا
را دارند و حضرات شیخیه مشغول دفاع میباشند تا بعد چه پیش آید و بوصول تلگرافات بطهران
فوراً جوابهای سخت برای فخر الملک و حسام الملک و منصور الدوله رسید که خود را

درلت فنا مند و چنین فتنه و هنگامه در همدان برپا گشته و شماها آسوده خاطر در ساز خوش
بعیش و عشرت نشسته که گویا ابداً هم غم مخبر نبوده باشید البته بزودی عجله خود را رسانده و آتش این فتنه را
خاموش دارید که مسامحه سبب سیاست و مواخذه شده خواهد بود ولی با این تاکیدات عدیده سخت
فوری حضرات مأمورین بعد از مسامحات و بی‌خبری دقیقی حرکت نمودند که کار از کار گذشته و خونها ریخته شده
و خانه‌ها خراب گشته و اموال بغارت رفته بود چنانچه در جای خود مذکور خواهد شد الغرض که بعد از فرار
و اجتماع جماعه اشرار بتحریک احمد دربندی قرستان شیخ محمد ناقص الخلقه که فی الجمله شرارتش در عداوت شیخ محمد سلطان
شد از راه بام خود بالا رفته و احمد خان را که از جمله اکراد و حسین نجف رامی و داماد او بود و در آن هنگامه با تفنگ
و فشنگ بمحارست خانه‌اش امر نموده ملاقات کرده و تحریص و ترغیب نموده که تو [illegible] عقبات
عالیات مرله بوده‌ایم و پنج شش نفر سوار قین یا قین چوب را که بر سر جماعه را از این باخته تکیه نفاق کرده با جمله
را از پای در آورده و تیک روی بام خانه حاجی میرزا محمد باقر پنج یا شش نفر بکوشش [illegible]
پنج را بعد دو کافر که بروی جماعه سلمان تفنگ کشیده و جمعی را جرئت و جسرت بخشیده [illegible]
گلوله از پای در بیاوری و در انجال انگرد جوانمرد و شیخ مامور را خطاب کرده که اگر این اشرار ضرب گلوله
سلمان باشند پس چه شوند آن اطراف خانه مظلوما را محاصره کرده آتش بر سر گشت و مصیبت بیچارگان
بتازند و اکنون که تو چنین اصرار و ابرامی را داری چه کلام حکمت بدلالت انجا خواهش بروز تو
نگاشته و خاتم بران گذاشته و فرجایل بدست بسیار تا و مار را از روزگار مظلومین برکنده بودند

که زعم

که زعم شما کفار و کنا بکار زند بر ارم و همین نوشته را در جواب مواخذه‌ات اینای جهالت داکر زند در مقام
انتقام روز قیامت در آرم که بفتوای مفتی بی دین درویش و اعظین غلطی چنان و چنین کردم پس چنانچه شیخ ساکت
چون از گفتارش مأیوس گشته از بالا پایین نشسته و با غوای رؤسای اشرار تدبیری بکار برده و محرمانه
سفیری از جانب خود دلبری ساده کشمیری شریر شیر کرده که کسشتی و تحریر بهای [illegible]
که روی بام پرشس شحنه عرش چند پیر باشند که اینطور بحفظ و حراست مشغول دارند شما با حاجی
کار آزموده‌گان شریر را منتخب سازید و از این کوچه بخیر بخانه میرزا کریم که عمارتش متصل
میرزا محمد باقر و وصل است یکباره بتازید و از راه بام آنجا که تمام خود را بتحانه رسانده کار
بدجواله بسازید و جمعی نعشیان بقتطر را از غلبه و فتح خود مخبر نمایید و مژده رسانید و آنچه که شیخ
عجب تدبیری محکم هم بسته بود ولی حیف که با تقدیر موافق نیامد پس چون سید جعفر شریر داد شرار
شار و شر جوزه سید بجا مژده و تدبیر شیخ را شنیده از حرص و ترس آنکه مبادا عدو
و جماعه اشرار متفرق گشته و غروب نمایند و شبانه جمعیت و جماعت نجات شیخ [illegible]
و سعی و کوشش چندین ساله جمعی کثیر ضایع و بیحاصل کرده [illegible]
هم بند و شیخ افزوده که چند نفر اکراد محمود خانی که بوده بعضی را مجدد لشکر روی بام مسجد
و دو نفر سید جعفر همراه خود برده و در بالا خانه شکرالله بخار که غفار کرجی [illegible]
میرزا محمد باقر را همسایه و جاری بوده نهاده تا آنان از لشکر دانیان این نفر بگلوله زنند که

دفاع کنندگان شیخیه را از محل پناه خود بطرف بام خانه میرزا کریم مسدود و حرکت انها را ممنوع دارند
و جمعی از اشرار خونخوار خنجر گذار را با اسلحه و تفنگ و فشنگ تعلیم و دستور شیخ مشروح بر بعضی خانه میرزا
کریم مامور سیداردند پس غلامعلی نامی پسر غلامعلی از اشرار محله مصلی در همان ماه رمضان نوکر حاجی علی
مهربانی شبی را در انخانه بمهمانی رفته و از وضعش فی الجمله اگاهی داشته خود را پیش انداخته
نمک نشناس جلالت و ارامی در پیش دیده و کسی نباید که گفت بیکوید میرزا کریم خانه است
بیکوید کاغذ فاضل خانست که از مهربان است اینک گرفته برساند تا جوابش فردا صبح بیارند
بیچاره بیخبر در را گشوده که کاغذ را بگیرد یکدفعه جماعة اشرار بخانه ریخته و جلبله و غوغا طوله انداز را
هوا میبرد و ازند و بیچاره را تا انخانه که جمعی زنان بیگانه هم از روز را مهمان انها رفته و در ایوان
بساطی از انها و از قلیان و حلویات چیده از مشاهده کلاه کاهای سر از پا نشناخته هر چیز را گذاشته
ایخانه بخانه دیگر فرار نمایند و اطفال خورد سال انها را خدا حفظ کرده تا یکی از همسایگان جلو را
برساند و چون تقدیر الهی بر تدبیر شیخ بر تقدیر و مراد عباسیان شرارت و بدبختی نمای انها
نبوده چشم اراذل و اشرار که با اثاث البیت افتاده خانه حاجی میرزا محمد باقر را علی فخر الشرف خاطر
نهاده و یکباره دل بتاراج و غارت بسته و دستها گشوده تا عدلها قند و شکر و صندوقهای
روسی و اثاث و کیسهای تنباکوی احمال و ار بدوش کشیده و دسته بدسته از یکدیگر ربوده
و غارتی آسوده و بطیب خاطر مینمودند تا اینکه اعیان بغارت و یغماهی پرداختند و اگر عسکر شیخیه

دفاع نمایند

و خانه شکر الله نجار محض جلوگیری شیخیه چون گرگ گلوله بیاید خشنند و حضرات شیخیه که بری
بام بوده هشتگاه خانهای میرزا کریم و برادرانش را ملتفت گشته بواسطه گلولهای پی در پی تعدیات
و گذاره و منع شرارت اشرار را داشته هی سوخته هی ساخته و انصداهای جو دگشایش و فرجی را
یکی از انها گلوله بهدف نیست یکی از اکراد عسکر مسجد انداخته تا قند انقفل وی شده و در رم هم شکسته
رو بجلو بکراد رده که ما هر چند سفاک و از جمله قطاع طریق معروف میباشیم ولی این بیرحمی
خود هموار نداریم که ده هزار نفر از اراذل شریر جماعة قلیل شیخیه مظلومه بی تقصیر را احاطه و محاصره
مابهم معین این ظالمین بیدین گردیم و حال اینکه از معاشرت شیخیه آگاه که بهای خود قانون سلطان انها
و نیک ذاتی انها را از همه کس بهتر دیده و فهمیده ایم اینک سید محمد عباس نخواهد نماید بطور استاد
و سادات شریف کشمیری از انهمه فتنه و فساد و شقاوت و عناد و انها که عصمت و عار تشان مقصود را
و مراد رب العباد و امثال ما را چه رسیده که جان خود در کف نهاده محکوم حکم چنین اشخاص
ظلم و اساسی گردیم پس از عسکر زیر آمده و گوشه قرار گیرند و حضرات شیخیه چون از طرف عسکر
گشته نظر دقت را بکان گلوله اندازان دیگر افکنده تا انکه محل را بدست اورده و گلوله
انها انداخته و انها نیز از مقر خود فورا فرار و گوشه گیری رفقای خود را اختیار نمایند پس جمعی را
شیخیه فرج بعد از شدت را غنیمت شمرده و خود را بیام خانه میرزا کریم رسانده و جمعی
کرده انچه بود از هر گونه خنصی و اثاثیه ای از خانهای میرزا کریم و برادرش میرزا کاظم

پسر و میرزا حسن بیگ دار و عطار که دکاکین انها را در همان غارت اول بیغما برده و خانه
داماد ش شیخ محمد نامی که اسم زاده خاک کرمان بوده همه را بفاصله یکساعت چنان پاک نموده که
بالشته سفال را تا خاک که ذغال بفراغ بال رفته بودند میرزا کاظم را که دران روز غیبت موجه نموده
چون بغارت او طاقش رسیدند و او را خفته دیده مهمات حالت تا جر بها قالی یک جا داده پاره
و عیال و بیلاقش خود را بالای پسر ساخته و بخیذ پشت قداره اش نواخته تا انکه جمعی را از حرم
وان اراذل شریر دفع را از این عمل منع کرده و محض رحمت فروش چند نفر ادم را چون
و بیهوش مدهوش گشته شد و دران هوای یخبندان روی برف فراوان انداخته که مدهوش
مرده وار بی حرکت و جمعی زنان بیچاره و اطفال خرد سال و شیرخواره را دیده که بی چادر و
درگوشه سر بهم اورده و یکدیگر را از دیدار اشرار استور نموده و بعد لک بعضی از ان اراذل
پست فطرت اطراف انها را گرفته و بعضی بسبب مطالبه زیور و زینت انها را ساید اشتند و
اراذل را مشغول کندن ارسی و پنجره و در و پیکره دیده و جمعی دیگر شیرخوار را مشاهده کرده
لول و تفنگ فشنگ خود را برکنده بر بام انداخته که بالا رفته تا مقصد کلی را انجام داده و غل
رسانند پس حضرات شیخیه را از ملاحظه و مشاهده انجمله واقعات حوصلها تنگ گشته و شیخیا
رفته و زنند کبرا نیک شمرده پس گلوله از راه بام انداخته اشرار تفنگدار از راه زینه در
بزیر افکنند بطوری که یکی از انها حور رود بحال مجروح و نشسته بال در کوه برف پای

و پامال گشته و کسی متحمل احوالش نگشته و جمله صحن خانه را فرا گرفته و بنای فحاشی و هرزگی را گذاردند
و حضرات شیخیه انها را از روی بام خطاب و عتاب اگر کرده که مال منهوبه را استید که بر دیده و خرابیه را طالب بوده
گردیده دیگر بس است الحال از میان اهل و عیال پریشان و خانه ویرانشان بیرون روید و بیچارها را بحال خود
بگذارید و بگذرید و گروه اراذل بگمان اینکه سرکرده های اشرار اموال غارتی را بانبار رسانده و اکنون
بروی راحت بنمایند بگفته شیخیه اعتنا نکرده بخیال خود دلیر تاخته و حال انکه غارتکنندگان را ابعد
برده و خود از غفوت کلی منصرف گشته و بغارت چند خانه دیگر از شیخیه دلیر تاخته و لیکن انها
بگمان خود وقت طلبی داشته و قلت جماعت روی بام هم زده احتمال نشان گشته بنای خیرگی نهاده
راکذارده و گلوله ها بالا می انداختند حضرات شیخیه لابد دست گشوده و تکفیر کرده شیر گلوله
بجای فحاش انها از ضرب گلوله از پای در اورده و از نوهای چهر رود در ارش همچنان بحال مانده که در
پیکر رود و چند گلوله پی در پی هم جهت تحذیر اشرار شیر بدیوار خانه و میان کوه برف انداخته که
التحذر و الفرار از اشرار بلند گشته و بنای گریز را گذاشته و بطوری هول و هراس بر انها دست داده
که راه خانه را فراموش و راه پس در را اندر رفته و سرگشته گشته و چون دو خانه تو بر تو بوده
باب علیحده جمعی از اشرار که راه خانه عقب را معلوم داشته زودی فرار نموده و بعضی که خبر از
ان راه نداشته چون تحتی را که در اخر غارت از دالان خانه جلو بیرون می برند در گردش
دالان گیر کرده که نه بیرون رفته و نه برگشته لهذا سرگشتگان فراری از این بله بعجله روی

ریخته و از روی بام هم که فریاد و زد و بیرون رویده بوده با گلوله ریزان و پاره خشت پران و قتل کم

سبی تنگ و سردی فراوان پس از آن اراذل از جوان جنگی و سالخورده و خورد سال خود را از زیر

نمیخت بنجی بیرون کشیدند بطوریکه یکنفر خفه و پایمال بیکرده و جوانی دیگر از هول لیکه از آن تنگنای

هولناک با پای شکسته خود را بیرون انداخته در کوچه برف کوچه رو درافتاده و سرش از فرقش

خاکسار و پایمال اقدام فراریان بیاید و حسرت یغما و غنیمت بدل پرورش مانده و جان خویش را

بغارت بسیار دپس در اینوقت آفتاب از دو غروب کرده و هوا در نهایت سردی و تختی

و اراذل با همه بدبختی جنگی متفرق و پنهان بسیار بند بطوریکه نفس کشی در انحوالی بجز پالیجا نهای

محفوظ باقی نمیماند مگر تنی چند از جماعت اشرار که در خانه میرزا کریم استکام فرار از غلبه و هجوم

راهی ندیده و از ترس و هول در بیغولهای تاریکیها تخانه خزیده اکنون که غلغله اشرارت سر کو

و شورش و غوغای اشرار پراکنده و بازگون گشته لابد خود را ظاهر کرده و بضراعت و زاری راه

فرار خواستکار بیایند پس جماعت زنانه با همه وحشیتی که از آن تخراب و قتل و غارت بدلا

کوشیدند تا جمل نعشها را بردوش آن نهاده و یک گریزان نشان داده و آنها نیز جنازه

بحوطه قبرستان برده و انداخته و خود رو بفرار گذارند و حضرات شیخیه از روی بام پایین آمده

و درهای آن خانه را محکم نموده آن بیچاره عیال و اطفال حیران و ویلان به خانمان از در طاق

ویران جمع آوری کرده و کرسی و در و انداز و پلاس و سوخت و ساخت و تماشایی از خانه حاجی

میرزا محمد باقر برای آنها فراهم آورده و میرزا کاظم پاره پاره را توجه نموده و زخمهای کاری او را بسته

که بعد از چهار ماه با جراحی و مرهمکاری اغلب اعضا و جوارحش همچنان بسته و بیجان مانده بود

و بحیده و چون شب را از شر دشمن فی الجمله ایمن گشته و ساعتی بفراغت نشسته بیاد

آمده که بحکم دفاع با معدودی تفنگ انداز و پنج اول تفنگ تنجی و سفارش در مقابل ده هزار اشرار

به بام و تنگنای پی بردی و کوشش کرده تا غالب آمده و جایی که در حفظ خداوندی از آنچه بام

شر کسی دست بخانه رئیسشان نیافته بلکه فتح از دو را خود دریافته تهیه تا ز را دیده و خود را از

بخانه حاجی میرزا محمد باقر انداخته و بنماز جماعت می پرداخته و سجده شکر را اشکرانه بجا بیاورند

عید جماعت اشرار پلید چند خانه دیگر را هم از حضرات شیخیه غارت نموده که در سوق خود

گشت و آنچه بتحقیق بعرض آن از سوالف و مخالف و همسایگان بعرض که برهمه مشرف

جا بوده محقق گشته در آن عصر عید و آنفر که شدید به هر سبب و هر جهت هشت نفر از بزرگ و کوچک

و کم بام جماعت بالاسری تا از پای در آمده یا مقتول گشته و چهار نفر از آنها بگلوله دفاع حضرات شیخیه

یکنفرش در کوچه دروازه حاجی میرزا محمد باقر و دیگری در خانه میرزا کریم کرمانی و یکنفر

که بگلوله سوارهای اکراد محمود خانی از پای در آمده و یکنفر سید محمود قیری سراج که تیغه

هر کس از هر جهت قتلش را سر رساند بگلوله حسینقلی برادر حسین نجف معروف بالنجانه که بسیاری

اموال غارتی شیخیه بخانهاش انداخته گشته و شرح محبت و مردمیت جناب شریف الملک

را درباره او و خلاف و خیانت او را نسبت بآن سید بزرگ فش خود اگر مذکور داریم کتابی مبسوط خواهد
بود و یکنفر دیگر که پشت دیوار همین انجمن از گلوله تا کوچه و از خانه را وداع کرده و تجسس بغیر قضا بان
قتل او را میرسانند گلوله خطای بواره محمودخانی با اشرار بیکار بازیگر هر جائی و سه نفر دیگرش که در
غارت خانهای میرزا کریم و بستگانش بجای دیگر مجروح و شکسته و پایمال و هوای غنیمت بجا بستند
اموال حلال بیگرون اول آنکه از سیدین حضرات شیخیه منع شر اشرار از غارت کرد لب بام انجمن
و فرار اشرار از راه پلهای بام بصحن خانه از ترس گلوله پس این بذل شر را از بالا بقعرش خود خندید تکیه
کرده تا با سر و پای شکسته و خونین بکوچه برف پایین رفته و از جمیع الاطاق اراذل پایمال و جانش تباه
قدوم اشرار گشته و هم آنکه در هجوم فراریان زیر غنیمت غارتیکه کرده بود در زیر اقدام جمعی گشته
و ته بر ترا ز خوش رنجه و شکنجه و خفه و پایمال آمده و دیگری آنکه بهزار سختی و تلواسه با افتضاح
خود را بکوچه انداخته و از بیحالتی بر رو در افتاده و اشرار فراری سینه کاسه دران رفتهای بهنگام
پیکرش با نعل و میخ چکمه و کفش بیجان کرده و داغش را بدل کسانش هر چه چشم داشت بنهاده
و غارتش را داشته بحسرت گذارده و خود فرار نمایند این بود شرح حال و حقیقه مآل کار این
چند نفر که اغلب اینها از اهل فتنه و شرارت بوده و محض غنیمت و غارت که بهر چه باشند
هر که باشد بنیت بخورشید چنگیز خونریز خلق بدخلق به همه چیز این هنگامه را فراهم آورند
تا آنکه آتش این فتنه خشک و تر را همی بسوخت و کار جهد را همی ساخت هر کس را در دو غارت قسمت

کارکه

کار که گشت واحدی از علمای صاحب زهد و تقوی و پیروان ائمه هدی علیهم السلام بحسن نظامی راضی
نبوده و اگر جمعی حرکتی نموده همانا اگر کافی بودند بلباس غش درآمده که عقل صفحای سلسله
بیش از پیش همی بودند و حمله را بعداوت مظلومین تحریص و ترغیب همی نمودند تا واقع گشت آنچه
واقع گشت و عجب و عجب‌تر آنکه بنجاش و اجبار خود کلاه خلاف شرع واضح مبین را هم از راه نقادت اهلی
و الحاد با اسم شرع اطاع بر سرش نهاده و بقول نعقی بدفتوای شرارت و قساوت شأن
اجماع کرده و این فتنه را برپا نموده و اسمش را جهاد فی سبیل الله نامیدند و تمامی مکلفین اهل
از هر فرقه و کسان بهر طور و هر طرز که بود اهل این فتنه و جماعه این هنگامه را حمایت کردند
و اعانت نمودند بعضی بیداً و بعضی لساناً و بعضی هم قولاً و هم عملاً و همانا که اغلب اغلب که الحال
حمله آسوده و غافلند و اگر پرده زندگی کار را بر دارند بطور یقین میدانند که اگر اسلام حق
است وراست و قواعد اسلامیه صدق است و از جانب خداست پس حملگی عند الله مؤاخذند
و حکمشان با حکم رونخوا است چرا که اهل انشهر اگر پنجاه هزار نفوس بعد باتفاق تمام عقلای
دیار یکصد نفر الی دویست نفر و اگر نه پانصد یا هزار نفرش اشرار دلیر دار اول شرّ شرّ بر نمود
و رؤسای شرور اینها که واقفا قساوت در عداوت خود نسبت بحضرات شیخیه مطلوب داشته
و بقدر قوه و قدرت خود هر چه ممکن بود اظهار عناد و عداوت را مینمودند چنانچه الی ده نفر بشر
بشمر نخواهد رفت مانند ملا عبدالله بروجردی که منشاء این فساد گشته شرح حالش در همین

مقدمه‌ای که گذشت و سید محمد و سید فاضل عباسیان و حاجی میرزا مهدی و دیگر حاجی ملا رضای
زاید الخلقه و برادر نو تفش حاجی میرزا حسن بقدر حوصله و قابلیت خود و سید میرزا غفار زنجانی
حاجی سید اسحق برادر جبرئیل بقدر حوصله و قابلیت خود و اگر غیر ایشان هم نفری چند بحاجی آقا الله
را اظهار کرده‌اند داشتند همچون شیخ محمد صوفی زاده ناقص الخلقه و برادر زاده نفیسه مقلدین ملا محمد
و میرزا هدایت متولی و حاجی سید محمد علی روضه‌خوان و حاجی شیخ حسین اعظمی و ملا عبدالغنی [illegible] ثابت
با نه تمام این زیارت و امثال ایشان و الا که مخبر و [illegible] مسالمت نموده‌اند و اگر نه که اینها را هم محسوب داری
بر عدد نخواهد افزود بهر حال به هر وجه شماره اشخاصی که سبب این فتنه و قتل و قال بوده‌اند از پنجاه
نفر افزون‌تر نخواهد شد پس چهل و نه هزار نفر دیگر که در نزد اهل زمین صاحبان ملت و آیین و مفروض‌اند این
مسلمین قشقار بر بروند باید بدانند که در نزد اهل آسمان و حضور خدای عادل عالم بر غیب و نهان در جرگه
همان اغلب اغلب خواهند بود زیرا که تماشان موافق قواعد اسلامیه بتقیه مامور بوده‌اند که بر کس
نفس و ریاست دین و مذهب مقر بوده و اقوال و اعمال مسلمانی را از وهمی شنیدند و همی دیدند مسلمان
دانند و چه خوش دیدند و چه خوش شنیدند و کسانیرا که از امثال ملا عبدالله بروجردی و حاجی ملا رضای
زاید الخلقه و سید محمد عصاکش چنین بدعتها را اختراع و اینگونه منکرها را برپا نمودند از اوجب
واجبات بود که منع فرمایند بلکه تحدید نمایند بلکه کناره کنند و اینها را از خود برانند و عیب ایشان را به
مردم برسانند نه آنکه بکلی سکوت نمایند و هیچیک را در این مدت مدید که عمری خیال نشر از

فتنه و علانیه دیدند ابداً منع ننمایند و تحذیر نکنند و بدعتهای آنها را واضح نگردانند بلکه اگر قواعد
اسلامیه حق است و صدق پس حالا همه یهود دارانه همدان هم مؤاخذه گرفتارند چرا که از جمله شرایط
ذمه اسلامیه اینها این بود که اگر جماعتی با گروه مسلمان بجنگند و محاربه در آیند اینها باید اعانت و یاری مسلمانان
را نمایند و ذمیان همدان با اغلب حضرات شیخیه و بابیان فراوان معاشرت کرده و معاملات نموده اگر
قواعد اسلامیه اینها خبر و محکم از این بنده و فهمیده پس معلوم است که پست ثابت
و خود همواره اوقات بدین مطلب مقر بوده بلکه اکمل و افضلش را گواهی بداده و عملی داشته‌اند که
عباسی و امثالش احکامی چند را میل خود فتوا داده که تمامش در اسلام بدعت بوده و جمله فهمیده
که همین مسئله عید فطر در همدان برای این بود که حضرات شیخیه در مسجد خود شهادات اسلامیت
و ایمانیه را گفتند و در قبله اسلام و اسلامیان عبادات مسلمانی را بجای آوردند پس همه را یقین و نظر
معلوم بود که شیخیه مظلومه بقواعد اسلامیه عمل کرده و در رفتار بید اشتند و کسانیکه سبب این فتنه و هنگامه
چنین و قتل و غارت گشته البته از قانون اسلام بیرون بودند چنانکه در ذیل مقدمه سیم خلاصه از آیات
بعضی از اهل کتاب را در همین باب شرحی مسطور نمودیم پس اگر حکم حق جاری بود اعانت و یاری
جماعتیکه بقواعد اسلامیه راه میرفتند بر گروه اهل ذمه هم لازم بلکه واجب میگشت چه جای
کسانیکه دعوی اسلام و ایمان و مسلمانی و تشیع را میداشتند تا چه رسد بجماعتیکه مدعی
علم و عدالت بلکه ریاست مسلمین و مؤمنین را مینمودند پس اگر قواعد اسلامیه و ایمانیه بحکم

و حق است آنچه را که ذکر کردیم با قواعد مطابق و حق را موافق خواهد بود و چنانچه بزعم کسی قواعد سلاطین

العیاذ بالله اساطیر اولین است و بی پا این جزو فها را هم جزو هوا بدانند که بی اصل است و بجا الناس

نیام فرموده مخبر صادق است علیه السلام وای بر اشخاصیکه بغرضانه بواقعات این تاریخ نظری

عبرتانه فرموده و بعضی مطالب را تحقیقات متعرضه و خارج از رسم تاریخ نویسندگان پندارند اگر

دقت نظر را بکار برند معلوم اید که روزنامه و تاریخ تمام صحیح همان است که واقع خارج صریح مطابق

و موافق باشد که اگر فی المثل زید نامی در خارج عالم و عادل و مظلوم است و عمرو نامی در خارج جاهل

و فاسق و ظالم همانا که هر دو را با صفات خود مذکور دارند تا هیچ نکه اسم هر یک بواسطه ضبط تاریخ

از زمان گذشته اند کارها معلوم میگردد و هم شان نیز انها را مشهود گرگه اید و چون چنین تالیف

گردد پس انکه درباره نظر بعضی بغرضانرا از مولف بغرض حقیقه نویس غرض و مرضی معلوم گردد

و بدیهی است که شجاعت رستم و عدالت نوشیروان و سخاوت حاتم که ضرب المثل عرب و عجم

است بهمین سبب و سیاق جمله در آفاق منتشر گشته انکه ما را معلوم و مشهود است بلکه اگر کسی

تدبر نماید اسم مکان بواسطه همان رسم و آثارشان معروف الی هر شهر و دیار گشته والا رستم نام

چون نوشیروان و حاتم نام در ملک خداوند عالم بسیار بوده و محض انکه رسم و صفات مخصوص

و شماره نداشته انها اسمی هم از انها باقی نمانده و بما یا ابدا نرسیده و اگر چه جمله بعضی یک نیک نامه خود

ابدالده گرفتارند پس تمام نیکان یادان معروف در نگار همین سبب صفات و آثارشان اسمشان

باقی

باقی مانده و معروف و مشهور گشته لذا الحاصل آنچه از تحقیق حاجی [illegible] بغرضان در مسئله عدد

مقتولین عصر عید فطر و سبب و جهتش همانست که ذکر شد و اگر در محضر اهالی شرع انور این مسئله

ثابت گشته همانا که از جای دیگر ضمیمه کرده لذا مانند آنکه بعضی از اشرار که در همان شب در محفل

بر سر تقسیم اموال غارتیکه همان عصر عید از خانهای چند نفر از شیخیه چون خانهای میرزا کریم و

و خانهای کربلائی اسحق و حاجی علی و حاجی تقی و غیره غنیمت برده بنای جنگ و جدل را گذارده تا آنکه

مخاصمه و مجادله را از کوشش و کشش رسانده و مقتولین مجالس با همان شب با بدن کشته شده و در میان

و در میان احباء در روز انداخته و بخرج آورده بودند چنانچه نعش حالی را هم که گفته پیدا نموده و

در طلبش جستجو مینمودند همانا که بخبر دختری خورد سال در یکی از خانهای شیخیه از زیر خاک بسال

بیرون آورده که همان شب جمعی از غارتگران بر سر تقسیم اموال او را مقتول و پنهان کرده بودند

و چون نعش او را بحضور سید فاضل عباسی برده بعد از اطلاع بر حادثه شیعه [illegible] انقلاب

که غارتگران شیعه در همان شب این نعش را هم اگر سایرا احباء رسانده بودند بخرج مقتولین

شیخیه در مسلمان را بانها رفته بوده و دیگر کسان را هم حرجی نبوده و این سخنان از امثال بنی عباس و عیاش

هیچ بعید نباشد و البته کسانیکه افراد و جهت را [illegible] از مسلمانان جایز دانند این ها جزو

واجبات همی دانند و چون شرح حال میرزا کریم را در جهت منزل حکومت عده بدل [illegible]

داده ایم لهذا مینگاریم که چون نایب حکومت و همراهانش بدو رخود را کرده و براه خود رفته عاقبت الامر

هم هجوم آورده پس شیخچه میرزا کریم کرمانی را سیم دفعه بطلب نایب محمد و حضور حکومت فرستاده
و او برادر اصغر خود میرزا حسن را همراه برداشته و در راه هر کس باو برخورده ناسزا و فحش داده
و بیچاره سر بالا نکرده تا مقر حکومت در آمده و بتندی و تلخی و هم بضراعت و استمالت نالیده و داد
راه آورده که عجب رعایت و حمایتی بود که مأمورین حکومت دادند و آتش فتنه را مشتعل کرده و خود
نبودند و عما قریب است که هنگامه عظیم برپا خواهد شد چرا که اشرار و اراذل بقول شماها باغوای
سید یحیی کاشی پای شرارت داشته و دارند و الحال که از اطراف پشت گرمی حاصل کرده اند خوف
و بیم از انها برخاسته عزمی و قصدی جز ریختن بخانه حاجی میرزا محمد باقر ندارند و حضرات شیخیه را
هم تا نیم جانی در تن است دست از دفاع و جنگ باز ندارند و تحمل این عار و ننگ نخواهند نمود و بواسطه
سامحات حکومتی جمعی از پا درآیند و فتنه این شهر بسی عظیم خواهد گشت و آن معدن فهم و فقاهت
و کفایت و اقتدار چون کوه وقار را ابدا تزلزل و انقلابی اظهار نکرده و بجز اف خود و غوایت میرزا
غلامرضا نامی که در حکومت نواب عزالدوله زمانی چند وزارت مینمود و در این اوقات در جریان
ولایتی را از حکومت بمی اجارت داشت و در صاحب اختیاری جمعی از اشرار در تقسیم غنائم و
اموال کثیر از حسین ... کاظم مرز شیفت خیال و نایب میرزا و نایب احمد بد طینت جهال
عنود هما که فخر الملک سامحت افزوده و همی کوتاهی نموده و رسول بیچاره که در آن دستگاه تکلیف
یک کلام او را هم اگر کرده باز بهر زبانی رنگ بتظلم و دادخواهی گشوده و ابدا سودی نبخشید

تا آنکه

تا آنکه حاجی حسنخان نصرت دیوان که مدیر گمرک همدان و کردستان بود در رسید و سلوک در حکومت
بتماشای اسب و تجمل خود پرداخته و غافل از آنکه الان است که اشرار سرکش از شهرها شیشه ساعت ساخته
و غارت و خرابی تمام این شهر خواهند پرداخت پس رسول دل افکار را چون همزبان و مددگاری
بهم رسیده در مبالغه همی افزوده و چون دیده که نایب احمد در حقیقه حاکم است و فخر الملک
محکوم و از فطرت و کفایت آن هیکل عالی همم که بسی مأیوس بوده پس منزل نایب و فخر الملک
رفته که شاید شیری به بستان ... کرده یکی را مشغول نماز طولانی و راز و نیاز دیده و دیگری را
گرفتار محاسبه و حساب بیش در آن بیچاره طاقتش طاق و فریاد الامان را از آن اطاق بفلک
بر کشیده تا آنکه الان حکومت اقدامی بر حرکت نموده که در اینحال صدای تفنگ از معرکه بلند میشود
و نفس حکومت و امثالش در سینها گره و بند بیاید که دیگر حرکت با اینحال محال گشت پس رسول بیچاره
بعجلت بر آمده که الحال چهار گلوله افزون حواله گشته و جلوگیری میسر است و تفنگ هر
گلوله حواله شد دیگر اصلاح و استمالت حاصلی نخواهد داشت پس در اینحال با شتاب پیشکی که
کار از حد مأمورین و دفعه اول شریک دزد و رفیق قافله بوده همان اول وهله در حوزه اشرار
خدا آرام و قرار گرفته و در دستور العلما ابا نها مینمود با شرور در رسیده که پسر حاجی
سید ... دیگر در ... داده باغی بد قول و بد عمل و چندین نفر دیگر از اشرار در غل مقتول گشته
و دیگر جلوگیری غیر معقول خواهد بود و صدق گفتار و بیغرضی خود را بشهودی چند نماند

وشیطنت پسند مصفی میدارد تا آنکه شخصی دیگر از بغرضان همان دستگاه از سید آن حجره بیگانه

برگشته و برای تحستی که نسبت بان رخیل اشرار راه واضح داشته که سیّد شریر گرد است نفی ابدا کلوله

نخورده و روباه بازی و شغال مرگی حیلتی بکار برده و جابر را علیهم بیچاره را کرده شرارت آگاه

در جواب موعظت و نصیحتش سنگی فراوان و فحشی بی پایان با گلوله چند از تفنگ و شتاب دیگی بالای

گلوله جوانه علی آبادیرا که روی بام شیخیه جزو ملحقات خدمت بوده نه از جمله لهاب مجاز نشت

پستان رسیده و از پشت شانه درگذشته و در بانتقال پشه بر ذالت و فحاشی بر [illegible]

کرده و رو بدروازه رشیشه تاخت آورده تا ضرب گلوله جان خود را پرداخته و اشرار از هجوم

خود و قرار را اختیار و روی بقبرستان می قرار میگیرند پس رسول بیچاره باید حصول حرکت

مسجد و جنگ آمده و سید تقی نامی پسر سید مصطفی برازکه سابقه دوستی با اشرار داشته بی شرط [illegible]

قول او را قبول کرده و مجلسیان را خطاب آورده که والله مرا یقین است که این اشرار

با این جماعه که همیار بیچاره میرزا محمد باقر دست نخواهند یافت شما ما حرکتی ننمایند تا شاید خدا نجات

اعانتی کرده باشد پس در این وقت عزیمه برایشان غالب و حرکت را طالب گشته و وصول در دروازه

قلعه همهمه و غوغای شنیده و شخصی در رسیده که جماعه اشرار نعش خود را بحضور حکومت بیاورند

و چون والی بی هنر را خبر میبرند حکم بستن دروازه قلعه را داده و فوراً بسته داشته [illegible] خاطر

در منازل خود می قرار میگیرند و میرزا کریم از همه جا مایوس عزم رفتن کرده میگویند در این

محرم

مجادله

مجادله بار نخواهد گشت و سید را زاو را بموعظت مخالفت کرده که اگر مقصود وصول بنجانه حاجی میرزا

محمد باقر است بعض حرکت از مقر حکومت تفنگ را پاره پاره خواهند نمود و بی سبب وجهه بوحشت خون

بیگناه خود خواهی بود پس او را با احتیاط آنکه کسی نبیند در صندوقخانه کرده و درش را مسدود نموده

تا آنکه مغرب در میرسد و بیچاره از همه جا بیخبر نماز میخوانده و با اجابت حوار پریشان و دل تنگ در آن تنها

تنهائیکه تا ساعتی بشب افسرده بسر برده توقف در بار و پیش کرده و از بعضی اتفاقش متحیر بوده

و میگویند الحال کو چاه خلوتست اگر میخواهی برو و اگر میخواهی نخواب و او رفتن را اختیار کرده و کسی را

همراهی خواسته و اجرای حکومت عذرش را آورده تا آخر در چنان شبی بی افروختن نکرده تنها

رو بخانه حاجی میرزا محمد باقر روان میگردد و چون دق الباب نموده دربانان او را شناخته و در را

گشوده و بحضور حاجی میرزا محمد باقر شتافته و تمام وقایع را مخبر گشته و شرح حال خود را بیان

داشته و مجلسیان که جمله او را بطور یقین مقتول میدانستند شکر گذار آمده و بعد او را بانجا دیدار

اهل و عیال که مختفیا خود را فراموش کرده و جمله او را در خیال بوده روانه میدارند پس از آن

بام آنها را اطلاع کرده و چون همه را در آن منزل خراب و حشت و اضطراب بیابند بخانه یکی بهتر جا

بجا نموده و خود مجدد بمجلس حضرات شیخیه شتافته تا تکلیف را معلوم دارد و با جمله چون

عیال حاجی میرزا محمد باقر صبیه آقا ابوالحسن که از سادات جلیل القدر رضوی کیا با یا بعد از [illegible] جمله

ارادتمندانش بوده و برادر اصغر آنمخدره آقا هاشم نام همان طور عید داخل صف جماعت شیخیه در

سجده نماز شب را خوانده و بخیال منزل خویش شتافته دو سه ساعت بعد کسی او را از واقعه بیمکان
ناگهانی خبر داده و از روی عجب چند نفر را همراه برداشته و بسرعت روان گشته پس هنگام آمد
عجیب و غریب دیده و هر چه سعی و کوشش کرده تا خود را بانجا برساند ممکن نگشته لابد منزل
میرزا سید باقر نایب التولیه رفته در خانه بحیرت نشسته تا بعد از غروب که هجوم اراذل و اشرار
متفرق گشته خود را بخانه حاجی میرزا محمد باقر کشیده و بخواهش آقا حسین آقا جواد کلبابانه اهل
عیال انخانه را که قریب سی نفر از کبیر و صغیر بوده مخفیا بعضی را بپای خود و برخی را بدوش جمعی
از شحنه داده و در آن شب تاریک سر بحیدان و از شهر مخوف بیرون و آن جمله را از محله امام
زاده بمحله کبابیان برده و هر یک در خانه و سامان خود آسوده خاطر قرار و آرام رسیده بود و چون
قرار گذارده بودند که حاجی میرزا محمد باقر هم همان شب بکبابیان نقل مکان نماید پس باجی
از شب گذشته رئیس شحنه با مجلسیان خود شورایی کرده که الحال چه باید کرد و هر کس بر
حسب فهم خود چیزی گفته تا بعد خودش میگوید بمحله کبابیان که نخواهم رفت و عیالش را بالکلیه فراهم
کرده میبریم بشورین تا از آنجا بهر طرف که خدا خواسته عازم گشته و بعد از آن بالمره گذاشت
و این شهر خاکدان را بستگی نخواهم داشت تا وقتی که یکی از مجلسیان میگوید تکلیف تا صحبت
و دیگری از یاران انجمن با نجشیان گفته که ما را الان تهیه و تدارک موجودات و عیال
و اطفال هم که بکلی از انخانه مفقود و اعوانی چند جلب جو و با استعداد در این شب.

بامداد آمده هما که فردا صبح را الی کیسان کرده و هر کس آمد نیز هم تا تمام گشته کرده انگاه بجانه
تازند و بنیانش را خراب و اساسش را بر اندازند در اینحال حاجی میرزا محمد باقر خود بسخن در آمده
که این بنای علیل تا مشغولیت شده دفاع و عصر بهم که کار بانجا کشید فرجام بوده که اندر حجر تو زند
و چون بیرون آمدم معرکه و هنگامه دیدم که مبهوت گشتم و چنان اطراف را بر ما تنگ گرفته بودند
که نه فرصه زبان بود داشتیم و نه فرصه بکار او بجز قتل و غارت حکمی و حتمی دیگر هیچ راه گریز برای
ما ها راضی نگشتند باهم کار را بگرد کار خود واگذار نموده و هر چه شد روزی شب رسید و فرصت
اند اکنون عیال را که از تهلکه بیرون کردیم و خود هم بیرون میرویم اینخانه و این اموال و مدفنی جا بگذاریم بالکل
و حاجی میرزا علی محمد نائینی و میرزا کریم کرمانی را سفارش نموده که علی الطلوع نزد حکومت و میرزا
شریف الملک که عمر عید مسامحات حکومتی و اهمال رجال چه لطفی حال بدین منوال گذشت و اگر امروز
را هم بنای مسامحه باشد هزار تعاطل بدتر و سخت تر خواهد شد و اصحاب خود را نیز وصیت کرده که حاضر
غایب را مخبر نماید که هر یک از شما با فردا روز بچنگ این اشرار خونریز گرفتار آید پاره پاره و ریز ریز
خواهد بود و هما که باید دل از خانه و اموال برداریدو همین شبانه هر یک خود را با عیال بجای
بیگان پنهان دارید تا شاید جانی بسلامت بیرون برده و از شر اشرار محفوظ بمانید
میگوید تمام حضراتیکه در اطاق بیرونی جمع بوده باشند بعد از صرف غذا عده خود را گرده
و متفرق نماید و میرزا کریم را تا هر یک را بگوشه پنهان بسازند پس چند اسب یا بابل سواری از

طویله حاجی میرزا محمود خان باده ثانی میرزا اسد الله شیر که هم خود سرپنجه و سرهنگ ملکم افغان

بوده و حاجی محمد رحیم تاجر رشتی که هر دو نفر از جمله ارادت مندانش بوده حاضر نموده و بعضی

چند از بستگان و یارانش همچون حاجی سید ناصر و زاده نو رس خود ش میرزا عبد الله و دو نفر

داماد ش آقا سید کاظم و میرزا جبار خان سرهنگ ملکم افغان با یکنفر خادم فرمان بر در ساعت

بطلوع صبح مانده در آن سردی و سختی برف و یخ بندان همدان مختفی و یکباره از شهر حرکت

کرده و در راه شوریده بسیار بیکرد و در تفصیل شرح احوالش را در خاتمه کتاب سطور خواهیم داد که عبرت افزا است

واقعات دویم

در روزهای آخر شهر شوال سنه ۱۳۱۵ بعد از حرکت حاجی میرزا محمد باقر از همدان در دوره آمد

بعد از حرکت حاجی میرزا محمد باقر پیش از بامداد و پراکندگی جماعت با تهیه و استعداد چنانکه مذکور شد

میرزا حسین پسر موذن با کربلائی عبد الحسین موذن دروازه را بسته و میرزا آقای تشنه و میرزا کریم

هر چه کوشش کرده که پیرمرد را حرکت داده با خود برده و بجائی برساند قبول نکرده که از دیدن

سردی هوا و ضعف پیری حالت حرکت را ندارم و عمر خود را هم که کرده ام و صبح اگر جانی بیرون

بردم که بردم و اگر هم مراکشتند که کشتند پس او را وداع کرده و از راه بام بیرون گشتن و دیگری نکاش

اقدام ننماید و از اطراف رؤسای شرارت شرارت ش را سید محمد عبا در خانه حاجی اجتماع کرده و شورا

پرداخته پس بفتوای ده تا رأی آن سید شریر خانها و جهات تجارتی و کسبی تمام شیخیه را بر

رؤسای اشرار و اوباشان بر حسب منزلت و مقدار شان بموجب سیاهه تقسیم نموده تا بر خلاف

شرع و تعادل واقع گردد و حکم دیگر آنکه هر کس از شیخیه را که بدست آورند بدترین عقوبتی و سختی

بقتل رسانند آن وقت اطراف خانهای حاجی میرزا محمد باقر محاصره نموده و چون شبانه اجماع او را استماع

کلی در انجا فراهم آمده پس جهاد کنند تا غالب آیند و خون صاحب خانه که عمده مقصد است و چون

اهل و عیالش و هر کس که در انجا است هدر و اموالشان از شیر مادر حلال تر خواهد بود و تمام

را آتش زده و از ریشه در آرند و آثارش را باقی نگذارند و فوراً جاسوسان چند را با حضار و گنجی

جات در علیای شهر زه هزار آباد و دهات که دست رس بوده مانند برانیج و دره ناو فقره و جهد

و کشین و حصار و همچون جورقان و ظفریجان و سنگستان و حمدره و شورین و اشلیفه و کنجینه

و گلیجه و بهار و مهر آبادی دیگر که اطراف شهر و دیار آشنا است و فرسنگ الی چهار بوده فرستاده دیلاغ

احکام بدفرجام سید عبا را نموده که فرمان را عملی برای جهاد و قتل اشخاص و غارت اثاث چهرا ت

شیخیه شیرازی با شناخته با حربه و اسلحه باید در شهر حاضر کرده و در همان شب میرزا محمد مجتهد محله جولان

که اغلب شیخیه آن محل و مکان حاجی زادگان معروف بداراپی و گلی بی موصوف و مجتهد مزبور را گاهی

در مجالس مأنوس و مألوف بوده ریش سفیدان و سروران اشرار آن محل و کدخدا را احضار نموده و موعظه

و نصیحت اصرار کرده که تمام گفتار سید عبا و کردار تابعان بی تمیز هم از روی هوا

و هوس و قیاس است و علانیه مخالف قانون شرع و اساس و جلب سید انند دزد و مزدور را

شیخیه نموده و نسبتم ولی از طلب حق و سلامتی در چنین موقعی چشم پوشیدن و اظهار اسلام را
نمودن لبی قبیح و از نهایت بی دینی است و اگر حکم شرع واقعی جاری بود این اشرار که
اطراف خانهای حاجی میرزا محمد باقر را محاصره کرده که چرا مسجد رفته و ادای نماز و ادای
شهادات اسلامیه و ایمانیه را نموده تا اینکه حکمشان سیاستهای کلی بود و تنی چند که در این اجماع
از اشرار شریر بر دست جماعه دفاع کنندگان شیخیه با جهات دیگر که ممنوع گشته مقتول آن بالاخره
در آنکه لذا اگر تمام جماعه اشرار یکمان این مسکاه را برپا کرده و بخانهای شیخیه در میان اهل و عیال
بیچاره انها بغارت اموال پرداخته بالمره مقتول گشته بودند بحکم صاحب شرع قطع اعضا را خونی
نموده و هیچ چه در خون خود مدیونی نداشتند و سید محمد عباس اصلاح احکام غیر ما انزل
الله ساق خود را که موجب این همه فتنه و فساد گشته امشب را با احکام لاحق بالحق دیگر رد و
دفتوالی را داده که همه شنیده اید و دانسته اید و فردا با این احکام و فتاوی فقهای عظیمه را
خواهد گشت و سرار جان خود و تمام اهالی این محل رحم آمده ممانعت و نصیحت میکنم که شما
در محله خود که تسلطی دارید خطا و خلاف را منع نمایید تا کسی متعرض حضرات شیخیه
این محل از هیچ جهت نباشد و نیک نامی برای شما تا از هر جهت فراهم گردد و در کارها
دا الحق چون مواعظش همه خیرخواهی انجماعه بود همگی را در دل اثر کرده و متحد شده پس در محافظت
شیخیه محله خود ایستادگی نموده تا نیک نامی را برای دیگران ضرب المثل گشتند اگرچه بعضی

اجماعی کرده

اجماعی کرده و برخی از شیخیه را برای تجدید مسلمانی محضر شرع برده ولی خلاف قانون اسلامی و اجرای
حکم غیر ما انزل الله را بطور معقولی و ملایمت بجای آورده و اشرار شریر از آن محل همچون اولاد آذر
نهادن و ذات نیا دسیر اخور حسام الملک تقی نام و برادرانش که هر گونه فتنه و فساد را مایه ایجاد بوده
با اتباع شریر با اکثر خود اگرچه از غارت خانهای شیخیه جولان با توان و ما و کشته شد خانهای بیماری شیخیه
واقعه در محلات دیگر را مانند خانها و حجرات تجارتی حاجی محمد رحیم تاجر رشتی و بستگان شان را
با علم و کوس تاراج ننموده بلکه از سایر تاراج کنندگان اموال غارتی را بعنوان باج میربودند بهر
حال که چون صبح سیوم چهارشنبه طالع و آفتاب طلوع نموده از طرف حکومت و سرکار حاجی
و رنود سای ملت باآنکه عصر عید تلگرافهای عدیده متغیرانه بس شدید از جانب اعلیحضرت شهریار
رسیده بود که بدون مسامحه و خودداری بعجله خود را رسانند و اشرار را بحکم مغارت بهم قریب که
پیش نمود جلوگیری و سیاست نمایند ابدا خبری و اثری بظهور نرسیده و همگی در منازل خود
آسوده نشسته و در ما ابروی بیکانکان چنان است که بحکم سخت و رتلی اعتنا کرده و به تکلیف
حتم قطعی عمل نموده بلکه بهمین سبب جمعی کثیر از خدام شریره و عملجات شرور شان که تعطیلی در کار
دیده و خود سر و بیکار گشته و نزاع خود را در حرکه اشرار درآورده و قوت قلب و اطمینان خاطر
غارتگران میکردند بالجمله که اشرار خونخوار چون جماعاتشان از جمله محلات و اطراف دیگر
یکباره خیابانات رسیده و از طرف خانه حاجی میرزا محمد باقر هم که نهایت وحشت و اضطراب

و دهشت و انقلاب را داشته آسوده خاطر گشته که خود و بستگان و اعوانش بالمره بجانب [illegible]

هجرت نموده و اموال را برای طالبان مال بیچاره خود گذارده پس برحسب تقسیم و احکام دوشینه وزیر

سید عباس سید ذبیح الله کربلائی که از اجله اشرار و در شرارت و قساوت بی‌نظیر بوده با [illegible]

اشرار کشمیری مانند سید هاشم و سید جعفر و سید سلیمان دیو سیرت بداختر جماعت

حرکت داده و در تمام محلات همدان سوای بعضی کوچه‌های جولان رحل اقامت را انداخته

خانه و لانه از حضرات شیخیه بود مانند مور و ملخ اطراف آن را محاصره کرده و لشکرگاه ساختند

و عجب آنکه حضرات شیخیه را بهمان وصیتی که حاجی میرزا محمد باقر شبانه کرده چنان قوت حقی

و وسعت صدری خداوند عالم عطا فرموده که هر یک هر یک در همان ایام خرابی با اهل و عیال و اطفال

خود را برداشته و بجاهائی که خود را کشیده و پنهان گشته که احدی از اشرار بمکان آنها

راه نداشته و بجز همان چند خانه که در عصر عید فطر غارت نموده و اهل آنها از دیدار از [illegible]

متزلزل و هولناک بوده و بحفظ خداوندی آنها را از شر اشرار ناپاک بیباک [illegible]

خانه را نقش کشی از [illegible] باقی نبوده مگر آنچه کوچک و بجاهای [illegible] و اثاث البیت ممتاز

و اموال فراوان بی پایان پس چون اشرار خونخوار خانه‌های بی صاحب و بی مانع را با اموال

بیشمار دیده بجای پا با سر دویده و قفلها و قداره‌ها را کشیده و در سر اول [illegible]

روی ظلمی [illegible] اهل و غارت دیگر می‌پرداختند که گفته‌اند ستم برستم [illegible]

و تقسیمی

و تقسیمی که در بیت سید محمد عباسی بطور تعادل کرده بود تا عمده غنیمت [illegible] بدست کرد و احدی

تفتیش را اعتنائی نکرده و بجز وبال چیزی بکردنش نماند خسر الدنیا و الآخره و در هر غارتی که سادات

کشمیری و زادگان میراخور حسام الملک و [illegible] مخصوص فخر الملک سرکرده‌های [illegible]

و هر بار حضور داشته اشیاء نفیسه اول سهم آنها بوده و بعد هر چه مانده سایر اشرار را

بقدر کوشش و کشش خود می‌ربوده و با آنکه حسام الملک خود نظم شهر و جلوگیری اشرار مأمور بوده پسر

آخورش با سورکه تمام از خانه‌های حاجی محمد رحیم و بستگانش قاطر قطار را شتر و الاغ بار کرده

و بمحله جولان و خانه [illegible] میداده و هر خانه را که غارت کرده بعد از حمل اموال و اثاث البیت

در و پنجره و تخته و تیر و شمسه و حصیر [illegible] را چون قاع صفصف و اهل قبور بمانند نشور کرده با اشجار

نیز از پای در آورده و سوخت زمستان ساختند و دکاکین و حجرات تجارتی و انبارهای اجناس

شکسته و عدلهای بسته و نبسته و صندوقهای آنها را رشته را بدوش حمالان و آغوش دلالان

[illegible] آورده که [illegible] دکان [illegible] الاشان رسانده و اجرت حمالی

بتجارت تمام خلعت و انعام میدادند و از اول [illegible] چون اراذل و ایتام [illegible]

و مساکین از مسلمین خدانشناس هر روز تمام از صبح تا شام در خانه‌های تاراج گشته شیخیه

بجمع آوری [illegible] بقیه تیر و چوب و آجر و سنگها می‌مشغول گشته و بقدر قوه و امکان بر

تا غروب برده و بعضی خانه‌ها را برای [illegible] آورده و همان حال [illegible]

خانهای حاجی میرزا محمد باقر را که اکثر آتش افروخته بودند در شب دیدم که شب جمعه بوده و دیگر امید خانی
نبوده چنان آتش بیافروزند که شعله و روشنی آن تمام شهر و تل صلا را روشن کرده و تا سه ساعتی سوخته
تا آنکه ابری نمایان و برقی آمد از شدت بزران گشته و آتش را خاموش و اهل قصبه را بخواب و مدهوش
میسازد و دیگر در شهر غارتی نشد یعنی چیزی نماند و اگر سوخته تیری یا شکسته آجری باقی بوده قسمت اهل
و عیال بعضی از همسایگان آنست که در تاریکی شب از خرابها تندرها بقدر امکان برده آتش بهای
بعبادت میبرزده باشند و بعد از غارت شهر و شهریان بعضی از رؤسای ولایت بفکر غارت اموال
تجارتی حمل شده حضرات شیخیه در بیابان بهار آنست چنانچه میرزا جعفرخان خرالرایاستین که وزیر
و امین تجار همدان بوده باغوا و همراهی چند نفر مفسد ظاهر الصلاح همچون حاجی ابوالقاسم اصفهانی
معروف برشتی که خود را امین تجار و طاق تجارت نامیده و برای تجار بیچاره ضمانت خرج و خیانت ثروت
از او چیزی بظهور نرسیده سواری چند را فرستاده تا بارهای چرم و روغن و سایر هر نوع
اجناس دیگری که حاجی محمد رحیم رشتی تاجر سهمین واقعه از همدان برشت با پیش کرایه فوق العاده
حمل نموده و چند منزل را مکاریان پیموده در کبوتر آهنگ تصرف در آورده و عودت بهمدان میدهند
و بعضی را که صاحبانش مدعی گشته که وجهش نرسیده سلفی گزاف از مدعی تعارف گرفته
و در غیاب مدعی علیه بدون اطلاع بمدعی داده و باقی ضبط کرده تا بعد از چندی ها که فی الحکمه حاجی
پیدا شده و مؤاخذه از جانب امنای دولت مؤید گشته وجهی بابت تعارف از عامل حاجی

رشتی

رشتی دریافت نموده و چند عدل اجناس باقی سوخته دست خورده و کسر شده را با چند وقر روغن
ریخته متحصل گشته را تسلیم کرده و باقی را بخارج و حساب انگشت شمار خود و دستگاه خود بخارج
میسازد و همین واسطه مبالغی از قند و نفت و سایر بیچاره بارها که از رشت حمل گشته مکاریان با آنکه نیز تاراج
میگرفته غفلت شمرده و در منازل ارض راه برای خود فروخته و وجهش را تمام و کمال ضبط نموده و خورند
و یکی از رفقا کلی را از قند و نفت در سر لنگه حواله کبوتر آهنگ نموده یکی از خوانین آنمحل تجریک باینکه محال
چون عمل خرالرایاستین را که این بیچاره تجار بوده شنیده و خود را در بیچارگی کمتر ندیده چند بار
را از آن بارخانه ضبط نموده و یک عدلش را از مال خاص خالص خود بمکاریان بخشیده تا بطیب خاطر
دعاگو و ثناخوان باشند و از عجایب جهان که از ضرر هر کس عرق اسلامیتش در بدن باشد
جگرش را میگدازد آنکه بحکم و فتوای بدعت آرای سید محمد باقر در آن روز اراذل خونخوار
خنجر گذار هر جانی با از حضرات شیخیه بچنگ آورده با انواع عقوبتهای وحشیانه اولی تمام
حربهای قتاله و آلات آتش فشان از پای در آورده و چون بیچاره از عطش غش نموده و جگرش
از آن اشرار بی مروت ملتمس آب و خیل یکیشه نفت بگلو و بدن ریخته و آتش میرسانند و بیجان
مظلوم پی میزده و میسازد و هر طرف که روی میآورد جماعه از اراذل کف زنان و رقص کنان
قهقهه و هلهله او را طعن و لعن و مسخره نموده تا جان را بجان آفرین تسلیم کرده و شهید
میگردد و العجب کل العجب که هر یک از شیخیه را که در آن روز مقتول ساخته قتلش در خندق

جمعی کثیر از پانصد نفر بالاتر که تمامشان دعوی اسلام و تشیع را نمودند واقع بوده و آن شهید مظلوم را
از اول که زخم می‌زدند و زجر کش می‌کردند تا آخر کارش که به راحت شهادت افتاده البته ساعت بلکه
بالاتر همی طول کشیده و در تمام این مدت متصل فریاد می‌کرده با اعلی صوت خود که ایها الناس والله
مسلمانم و الله من شیعه و دوست علی و اولادش و دوست دوستانش می‌باشم و الله هیچ حلالی
را حرام نمیدانم و الله من هیچ حرامی را حلال نمیدانم همه بشنوید قول مرا که شهادت میدهم
ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان علیا امیر المؤمنین ولی الله و تمام این شهادات را
مکرر بر مکرر همی ذکر کرده و اتمام حجت می‌نماید و بدیهی است که کشنده یک نفر اسیر در آن ازدحام جمعی
کثیر ده نفر الی پانزده نفر و اگر نه بیست نفر بیشتر نباشند و باقی آنجا تماما از اطراف ایستاده و نظاره
مشغول و تمامی با ادعای اسلام و ایمان همی دیدند و می‌شنیدند اظهار صریح و فصیح اسلام و تشیع
و شهادات را از زبان خود آن مظلوم بیچاره شهید مکرر همی بر زبر مکرر و ابدا اکثر مو عرق مسلمانی
در تشیعشان بحرکت نیامده که بروند آن اشرار خونخوار بی دین بیچاره را از این گونه ظلمها و اعمال
شنیعه ممنوع دارند بلکه همه راست راست ایستاده و خیره خیره نظر کردند تا مسلمان مظلوم
شیعه بیچاره را بدترین قتلها کشتند و سوختند و پاره پاره و چاک چاک و پایمال نمودند
چشم باز و گوش باز و این دغا خیره‌ام در چشم بندی خدا و اگر قانون مسلمانی این است
پس اسلام چنین جماعتی را باید اسلام گفت   گر مسلمانی از این است که ایشان کنند

وای اگر از پس امروز بود فردائی و تمام امروز را از طلوع تا غروب طایفه بالا سریه از اراذل اشرار
ناس و اتباعان بنی عباس بقتل نفوس و غارت اثاث و خرابه و سوختن خانهای جماعه شیعه
بدترین قتلها و سخت‌ترین غارتها و خرابیها که کس ندیده و نشنیده بود همی اشتغال داشتند
و شرح حال و کیفیت شهادت هر یک از مقتولین شیعه را در واقعات سیم کتاب انشاء الله مسطور خواهم
داشت و بعد از قتلهای شدید هما انکه حکم جدید رسید که دیگر قتل موقوف و هر کس از شیعه
را که بدست آورده بمجلس شرع عباسیان حاضر سازند تا همه را با القای شهادات ظاهر مسلمان
کردانند پس هر کس را که بچنگ آوردند بذلت و خواری و هزار مرتبه خوارتر از اسیران رومی و زنگباری
نیم کشته و خون آغشته بحضور خلفای بنی عباس بدعت اساس احضار همی نمودند و بعضی دیگر از
جماعه شیعه هم از وقوع این بلیات راه نجات و اسباب فراری بدست آورده و در این هوای
سرد و سخت فرودین پر خطر و هول و هراس هر کدام را از زندگی و ذلت مجلس عباسیان
اولی و خوشتر دیده و در برف صحرا و کوهها قرار داده جمعی از کان نزول شرر و بلیات   بیان
را انها تاخته و با اذیت و آزار حال و عفونت و غارت اموالشان همی پرداختند و شرح حال
این جماعه را از حضرات شیعه در واقعات چهارم این کتاب انشاء الله مذکور و مسطور
خواهیم نمود و جمعی دیگر از شیعه که در آن روز بچنگ جماعه اشرار گرفتار گشته هما نکه
از قتل ضعف شدید در گذشته و از شر اسیری و ذلت و خواری سخت‌تر از قتل که بود رو

مختصر نسل عباسیان بدست تو از آن بود نجات یافته ولی چه گذشتی و چه جای که در هر زاویه
و بیغوله که پناه برده اغلبشان از اهل و عیال و اطفالشان برکنار بوده و اجتماعشان ممکن نبوده و بسا
لیکن خانواده که بچهار طرف در منازل عدیده متفرق گشته بودند و در هر زاویه که خزیده جرات حرکت
را بجهت دیگر ندیده و بسا اشخاصیکه بستهٔ شبها مخصوصا انهار را طالب بوده و چند روزی در آن
در جستجو و گرفتاری کسی بر آمده و آن بیچاره آواره از وحشت و دهشت روز را در جائی بسر کرده
و شام را در جائی و خفتن را در جائی و نماز صبح را در جای دیگر بجای آورده وای بسا کسانیکه
صاحب الاف و الوف و ملبس بلباس خز و دیبا و صوف و عمری با عزت و کرامت در منتهای
بی منتهای خدای رؤف بسر برده و در این قضیه قضائیه عدیه الهیه که نتیجه اش حقیت طریقه شیعه
بوده در گوشه بی تهیه و توشه لقمه نانی قوت لایموتش شده و خشت و خاکش بالین و بستر
گشت و آفتاب را در روز نه روز ندیده و صدای اقارب و احباب را ابدا نشنیده و بسا
انکه یکدفعه از این واقعه هایله گذشته و برادر از برادر و زن از شوهر و پدر و مادر از اولاد خود دوری
و خبری نداشته که آیا روی زمین از جمله زندگان است یا زیر زمین در زمرهٔ گشتگان و در کان
و یا انکه در بیابان ها طعمه جانوران درندگان و معذلک احدی از جماعه شیعه در این همه
همه و بلیه ناشکری و بی صبری ننموده بلکه یقینی بر یقینشان افزوده و استغاثه دعوات شان
جلاین بوده ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک
انت

الوهاب ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا
بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا و توفنا مع الابرار اللهم لا
تجعلنا من المعاندین ولاتخزنا فی حد التقصیر یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب
ثبت قلبی علی دینک اللهم انی اسئلک ایمانا تباشر به قلبی و یقینا صادقا حتی اعلم
ان لن یصیبنی الا ما کتبت لی و رضنی من العیش بما قسمت لی یا ارحم
الراحمین و اگر چند نفر هم بجزع و فزع آمده همانا که از سختی مصیبات
بیشمار بوده و شدت شرارات جماعات اراذل و اشرار علیهم لعنة الله الملک الجبار و بعد از هم
اگر از شدت حرص و جمع مال بواسطه غارت اموال و اثقال چندین ساله بی حال و بد احوال
گشته همانا که از اعتقاد بدبنیاد و سستی اعتقاد بوده و عاری بودن از یقین و ایمان و اشتر از امتحان
نعوذ بالله من الخذلان و بعضی گرفتاریهای دیگر جماعه شیعه در ضمن ماموریت حسام الملک در
واقعات پنجم کتاب از سنه مذکور خواهد شد و ذلک عبرة لمن اعتبر

واقعات سیم

در قتل و شهادت جمعی از حضرات شیعه بدست اراذل و اشرار همدان بعنوان بابیه و بعضی قضایای همدان

شهادت حاجی میرزا علی محمد

چون حاجی میرزا محمد باقر هنگام حرکتش از همدان وصیت نموده بود که حاجی میرزا علی محمد

نایبی و میرزا کریم کرمانی صبح را بمقر حکومت و منزل شریف الملک چنانچه مذکور شد پس میرزا
کریم بواسطه غارت و خرابی خانه اش که تمامی اهل و بستگانش در گوشه خانه یکی از همسایگانش پناه
گزیده و بعد از حرکت رئیس خود و متفرق نمودن جماعه اعوان از جهت مأموریت خویش از وقت بعضی بر
عیال و اطفالش رفته و لمحه میگذرد که صبح طالع میگردد پس بعد از نماز و سلام بعزم انجام خدمت
حرکت کرده و ببنی خان یاور توپخانه که در همسایگیش بوده و با او برخورده و جلوگیری نموده که از الان
دروازه کوچه پیام تقیمی اراذل و اشرار روی میدان قبرستان جمع گشته که اگر بنده باشی جان را
بیرون نخواهی برد و در زیر خواهی گشت ولذا حاجی میرزا علی محمد بعد از حرکت رئیسش بخانه خویش که در همان
کوچه داشته رفته و بعضی نوشتجات ملکی و پاره اجناس نفیسه را بهمراهی اولاد و دامادش بمکان خود
در جاهای بیگانه پنهان کرده و زحمتی بیهوده بوده زیرا که غارتگران بر او کاوش کرده و پی برده و جمله را از
ربوده بهر حال بعد از طلوع صبح نماز و نیازی بدرگاه کارساز آورده و مسلحی بضاعتی که بر خود را
بجهه احتیاط ملکرافهای لازمه برداشته و چون بخانه میرزا کریم از آنجا که اشرار رسیده در کوچه تمام
زاده را خلوت دیده پس از آن راه با تیه و سلاح عزیمت دیدار حکومت و منزل شریف الملک را نمایند
و در عرض راه بخانه میرزا علیرضای کرمانی معروف بقوام العلماء برخورده و دق الباب کرده ولدی
الورود او را تکلیف همراهی نموده جواب میگوید اکنون وقت گذشته و بین الطلوعین که اقتدار
نزدیکتر بطلوع است بهتر آنکه حرکت را موقوف و بیجا خفیانه با هم مألوف باشیم که اراذل

و اشرار تمام

اشرار تمام گذرها را بقصد قتل ما گرفته اند و هر چه اصرار میکند قضا را مانع نمیتوان گشت و آخر الامر
وداع گفته و از کوچه بالای حمام زاده بسوی روانه میگردد و یکی از همسایگانش شخصی بزرگ که با اشرار حوزه
سید نجف آبادی همراه بوده چون همسایه را بمقر حکومت دریافته از تعاقبش عبا بسر و در بدر راه می رفته
و بهر کس از ایشان خود برخورده باشاره اش مخبر نموده و با خود مقدم ساخته تا آنکه جماعتی قوم
گشته پس در کوچه خلوتی از محله زندیان حوالی خانه حاجی سید اسحق مجتهد که اعداد عدد حضرت
شیخ بوده یکدفعه بر سر آن مظلوم بیچاره تاخته و او را در میان انداخته و اول لباس فاخر او را با آنچه
همراهش بوده غارت نموده و حربهای قتاله خود را بر بدنش فرود آورده و کشان کشان بخانه و حضور
حاجی سید اسحاقش برده تا بحکم مفتی بفتوی مقتولش دارند و مفتی شرع بعد از مشاهده و ا
شهادات اسلامیه و ایمانیه آن مظلوم گرفتار تعرض شدید با شرار نموده که این ملعون بیدین را
در خانه من برای چه آورده اید نبودی کشیده برید و خود دانید و خود او را البته و باید در خارج شهر بیرون
حرز سند که رئیس سلیطش خوانند پس اراذل و اشرار که اکنون از پانصد نفر افزون گشته بیچاره را با چوب
و چماق و قمه و قداره و لگد و سنگ گاهی برانده و گاهی انداخته و پهلو پهلو کشیده و هر کس
حربه داشته از شمشیر و قمه و قداره جاهی اش تا سوزن و درفش و قلمتراش محض ثواب روز
حساب بر بدن مجروحش بکار برده و هیچگونه ظلمی را ضایقه ننموده اند تا شهادت و آن مظلوم بیچاره هی
ادا کرده و هی اظهار مسلمانی را مکرر بر مکرر می نموده و التماسی که بان بی رحم جماعه داشته همین بود

که یکجهت عتاب تشنه‌ام برسانید و انوقت کار مظلوم را بمراد خویش بسازید و ابدان شهادت
و اظهار مسلمانیه و التماس تشنگی اثری بان سنگدل جماعه نکرده تا انکه علی محمد نامی پسر حاجی کریم برازاز
باغوای میرزا علی نامی پسر شریر حاجی ملا کاظم پیش نماز دلش از استغاثه و اظهار عطش او تنگ امده ولی
در تنگ خود را بخانه خویش که در ان نزدیکیها بوده رسانده و ظرف نفت با کهنه سند رسی فقط الوده
اورده و فریاد میکرده که اب دارم و مجیبا به دارم و ان نفت را بکله و بدن ان مظلوم ریخته و با همان
کهنه اتش میزنند و دو دو راه او را دایره وار گرفته او ایستاده و زبان فصیح شهادت گویان میسوخته و جماعت
وان بیرحم جماعه قهقهه و هلهله و مسخره و لعن و طعنش میبرداشتند و وی فریاد میکرده که ای بیچاره مردم
این قرانست که بیائید و بی رشته و سنگ دستم مجروح است و سوخته بیائید باز کرده و در برهانید
و اتش را بمن باز گذارید و اشرار شریر هیچ اعتنا نکرده بلکه کف زنان و پای کوبان جهان اقوال و افعال
رذالت منوال خود همی اشتغال میداشتند تا انکه اتش تمام گشته و بدن نیم سوخته اش از پای در
پس یکدفعه برا و حمله اورده و قتلش را بریکدیگر سبقت گرفته و جمله از اطراف حربهای قتاله حواله
نموده و شش لوله بسینه اش خالی کرده تا جانش را از صدمات خلاص نمایند و بعد از قتل ان
سختی و شدت و انهمه صدمات و ذلت باز از چنان بدن دست بر نداشته و چون ان نسبی حاضر
نبوده که بران نعش سوخته چاک چاک بتازند لاجرم پاهای ان مجروح خسته و سوخته را بسته و دیگر
های سنگ فرش میدان کشان کشان آورده تا در محوطه کنار بوعلی سینا انداخته و اسوده خاطر

بعمارت و خرا

بعمارت و خرابی خانهای حاجی سید محمود طهرانی پرداخته تا این شب هم محروم نباشند بالجمله که
یکشبانه روز ان نعش قطعه قطعه نیم سوخته در میان یکی و معبر تحت حکومت بیکفایت روی خاک افتاده
و از ترس اشرار و قدغن سید محمد مجتهد عبا بکفن احدی اقدام بدفنش نکرده تا انکه میرزا اسمعیل مستشار برادر
ظاهری حاجی سید اسحق دلش از حرکات برادر بد اخلاقش بدرد آمده که آوخ این چه مسلمانیت که
تمامش ننگ مسلمانیت و تنی چند را برانگیخته تا که و برا بعجله خبر نموده وان نعش نیم سوخته را و دان انداخته
در بروش خاک و خاشاکی ریخته بطوریکه مدتها پدید انگشتان با کف هویدا و دیده میبوده کی از اروپ
اسف تشنی خاک بر خاکش نیافزوده و مکرر با بعضی از اولیای امان کنند و دفنش با قبری معتبر از عکاسیان
سیر درخواست نموده و اخر اجازت نداده و اجابت نموده و شخصی دیگر درد رفع این عمل سید بود از
عبید المجید باشد و نشدید طلبیده میگوید من جرئتی نیست و تکلیف ندارم تا انکه بعد از مدتی چند
بیرون اورده و در قبری کنار باغچه و نزدیک رودخانه مدفون ساخته و عامل این عمل بعلوم نگشته
و بعد از اخراج سادات عبا و حاجی میرزا محمد دلرقاری بعضی سرکردهای شریر مشترک در حرص حسام
الملک و رجال الجمله نظیبه در این بزرگ ستغزم حزم اعلیحضرت همایونی روی داده و از غرش
ملکوت پیچ نام اشرار پیشانگ دیالمه عرعرها و صداها از غوغا افتاده یکی از حضرات شیخیه حاجی
ابو القاسم نامی برادر زاده حاجی محمد کریم رشتی و جوجو گرفته فقیر گان بلا انصاف محله
زاده داده تا با نظامی میرزا سید باقر متولی ان نعش نیم سوخته را بیرون آورده و در خلعت و صندوق

گذارده و در سردابه از قبرستان کنار امامزاده سپرده تا رجب وصیت خواهان شهید عتبات

عالیات نعشش حمل نمایند و قبرکنان بدستور العمل عمل کرده و شبانه آن نعش را بیرون آورده و بجوار

امامزاده نهاده که روز دیگر خلعت نموده و سرداب در او بندند پس تنی چند از مقدسین بعضی این

زمین متحیر گشته و جمعی از اراذل شهر را با خود همدست نموده و با قمه و قداره بیاهو کنان چون ایل

برسر آن تاخته که این نعش را در قبرستان مسلمانان مدفون نشاید ساخت و شرارت را بنهایت رسانید

تا آنکه جماعه کثیری از مرد و زن اظهار انجامات برخواسته و جمعی از آنطرف خیال داوری را انگلوت

و حسام الملک کرده و صاحب لیکه حاضر بوده اظهار ممانعت فرموده که اگر دستگاه جلالت اثر را

کفایت و اقتداری بود دیگر عقلای مظلوم را چه غم و چه زاری بود و جماعه اراذل با کجاجرات و قدرت

براین کار روکردار پرخ خوشتر آنکه کار را واگذار نماید بخدای منتقم جبار و رسید تو لیهم چون واقعه را

موجب فتنه و هنگامه متوالیه دیده خواهش تغییر بکار زائد بکر سکان نموده پس آن نعش محنت

دلعت کشیده را خلعت نکرده با همان پلاس پیچیده از دروازه امامزاده که معروف به سنگ شیر

بوده بیرون نموده و محاذی دیوار باغچه ملا یوسف امین الرعایا پهلوی درختی در خاک گذارده

که همان درخت علامت قبر آن شهید مظلوم عاقبت بخیر نیکبخت میگردد العجب از تاریخ

دیگر آنکه در اواخر شهر ذیحجه سنه ۱۳۱۷ در حکومت نواب ظفر السلطنه که دو سه

ماه از این واقعه هائله گذشته از قرار تحریر وقایع نگاران بغرض میرزا علیخان ایلخانی برادر ضیغم

همدان

حکمران

حکمران ایل کلهر که مرحوم از جمله فدویان ارادتمند حاجی میرزا محمد باقر بوده اند از کرمانشاهان و حوالی همدان

ارسال داشته تا نعش آن مظلوم را روانه عتبات عالیات نمایند و جمعی از حضرات شیخیه در صدد آن

خیر زاده و با آنکه در این هنگام صدق کلام حاجی میرزا محمد باقر که در محضر به سر عز گفته بود و بحضور

در ذیل مقدمه چهارم گذشت بهمانکه واضح و ظاهر گشته بود که اهالی همدان جز تنی چند از مقدسین سالوس

دیگر یکی از پیر تا جوان و درویش تا مرئوس در رهگذر و کوی علانیه و آشکار مشغول بودند بلعن و طعن ظالمین

ستمکار و ظالمین انکار و کردار مقدسات شیخیه مظلومه و بواسطه خودسری اراذل و اشرار و قلت اعوان

و انصار که مبادا مفسده و غوغائی دیگر پدید آید اقدام باین کار نکرده و جمله متحیرانه از این غم و از فقدان

محنت و آزار بوده تا آنکه میرزا کریم کرمانی که بعزم حرکت دادن عیال و بستگان خود از طهران بهمدان

رفته از مشاهده این حال پر ملال غمش یکی بر غمی افزوده پس بعزم جزم چهار نفر از یاران دیگر را با خود همدست و متفق

کرده و شبانه خفیانه از شر ظالمین از زیر زمین محل دفن آن مظلوم را نهاده تا نعش شهید شرار را بیرون

آورده بحضور یاران انجمن جماعه منتظرین با محنت قرین در آورده و خلعت نموده و دکانچه بار بر

گذارده پس یکی تضرع و نیاز عرض حالات با مدبر کله قاضی الحاجات مناجات نموده که یا احکم

الحاکمین احکم بیننا و بین القوم الظالمین بجاه محمد و عترته الطیبین الطاهرین پس نعش آن

شهید را همراهی برادر مؤتمن خود میرزا کاظم و میرزا حسن که اوقات عزیمت تشرف بعتبات

عالیات علی مشرفها الالف الصلوات والتحیات داشته حمل داده تا آنکه در آن تربت پاک

و استان عرش درجات فی شأن اعدائش سپرده و مدفونش میسازند فیا للعجب که از مظلوم
شهادات و اعمالیکه یک عمر از او دیده شده از نماز و روزه و حج و زیارات قبور حجج معصومین پاک گهر و تعزیت
داری بر مصائب شهیدان از اولاد سید لولاک و بگذار و بگذار اسلام و مؤمن بلکه عالم بوده از محن
ذلت و خواری و محنت و گرفتاری که قبل از شهادت و بعد از شهادت از اهل شرارت و شقاوت
همه جهت از او فرا گرفت پس زهی سعادات او و مرحبا و خوشا بر علو درجات او فلمثل هذا
فلیعمل العاملون و همی برای رجال و احوال اهل همدان و کسانیکه راضینند باعمال آنان باید
در زبان و کنایه و اشاره یا بال و حال آنها را یاری کرده و دلداری داده تا آنکه این همه اعمال قبیحه
ناشایست را که بهیچ مذهب و ملت جایز و بایست نبوده از روی میل و اجتهاد خود واجب و جاری
کردند و اسلام و مذهب اثنی عشر را مسخره تمام ملل و ارباب سیر می نمودند و طرفه آنکه در همان
کربلیات خوش سالی و گرانی و کسادی و ناامنی و فقر و پریشانی که اهالی اصفهان را فرا گرفته بود از
ریاست طلبان همدان چون علاقه باردگی را از تجار و سایر جمیع عوام مسلمین یا روزه داشتن سه روز
امر نموده و چهارم روز را که ابری متصاعد پیدا بوده بهیئت جماعه و زاری و ضراعت بمحض دعای
استسقا بالمصلا نهاده و شیخ عبدالمجید نامی از مجتهدین جدید باشیه شهرت و ریاست بر جماعت همانا
که دعا و نماز گشتش و کوشش بس شدید کرده و چون به بیک ناله و افغان دعاگویان بتقدیس این
ذکر امین یا رب العالمین مستمعین آنان سرزمین بآسمان رسیده که یکدفعه بادی سخت با کمال همچون

مخمل

مخمل و متوکل بود تا نمه در رسیده و آن ابر متصاعد را رانده و برده و آفتاب جهانتاب مدد از سر گرد
و صاحبان چند که در آن مکان بلند که در جرگه تضرع کنندگان نشسته بوده اشاره بخانه جناب حاجی
میرزا محمد باقر که خدا انشاء حالت این جماعه و زاری و ضراعت را می بیند پس این اعمال را که جمله بدانند از
و عبادات و نشر فضایل و مقامات و شرح مصائب و بلیات حضرات معصومین از عترت سید کائنات
علیه افضل التحیات میسر آنچه دارات بوده و بجهت و شرارت همین جماعه خیس معطل و باطل گشته
تا برای چه باقیات الصالحات گذاشته اند گویا اندک خفیف شنیده و نشنیده اند وای اگر از پس
امروز بود فردائی پس جماعه یهود همدان از مشاهده اینحال پریشان احوال گشته و تقاضای خرید
و نماز و قربانی و نیازی بپا گذاشته و در روز سه شنبه غره شهر محرم الحرام سنه ۱۳۱۸ بعضی از کسان
از خودشان ضمنا بر شانه را بحضرت خامس آل عبا علیه السلام که سرور شهیدان و امام مظلوم اسلامیان
است متوسل گشته و جمعی کثیر از صغیر و کبیر و ذکور و اناث بمیدان دعا و استسقا انجمن گشته که خدایا
ظلم و بیرحمی اسلامیان همدان که بر تمام اهل ادیان واضح است و عیان بر ما بیچارگان مکرر و بیش
فلان سوزان و ابر رحمت خود را بر ما و سیاهان بریزان هر چند که ما شکر یم و مستحق نزول
اینحال محض عبرت گیرندگان خورده خورده ابری نمایان و ترشحی که آثار رحمت بوده ابر
اقامه مجلس عزای کشته تیغ و مظلوم کربلا ارواحنا لتربته الفداء نرم رنگ نزول گشته تا نیمه
شب را بتمامی ساعات بارندگیهای کامل حاصل و تا آنکه ملامت و شماتت جماعه را انتشار نموده

وهر که بود مراسلاییان همه از او اصل و شامل بیاید بعضی که نقل احکایات برای خود
سلمین بر نقل مجالس و محافل بکردد لطف حق با تو مدارا نماند چونکه از حد بگذرد رسوا کند در یک عزیز

شهادت حاجی عبدالرحیم اصفهانی

حاجی عبدالرحیم پسر حاجی ملا علیرضای اصفهانی مشهور بحاجی لنگ بوده و حاجی اخوند خود بوده
تمام اثنای حیات معبود در توسالت شخص یک نفس خیر خواه و از همه چیز و همه جا مجرد و آگاه
و پیرو شریعت و سالک طریقت و دل بسته حقیقت و کلمه اش برای حاضر و غایب مسلمین و مومن شیرین
همیشه بار و سفره اش در مجالس و محافل خیرات و مبرات همواره پهن و دراز و بعد از رحلت مرحوم
حاجی محمد کریمخان کرمانی بجاده خود و مراد و شاهزاده عباسقلی میرزا که الحق در علوم ادبیه و رسوم
دینیه بحر حقیقه کوه حقیقه چونه بدیگر زخرفات لاطایل ابدا دل نداده و اعتنا نکرده و دور از اختلافات
بیان بلا مانده خان کرمانی تنها که اقوال و اعمال حاجی میرزا محمد باقر را از روی بصیرت در بیان بی‌غرض تصدیق خاتمیت
دادخان نموده و ارادتمندی خود را نسبت بآنجناب در نزد دوست و دشمن اعلان کرده لاجرم
آخوند هم بطور تحقیق بهمین مطالب را تطبیق محکمات دلایل و براهین تحسین داشته و چندی قبل از
واقعه همدان با احمد نامی پسر کوچک خود مخصوصا از اصفهان بدان سامان آمده پس بعتبات عالیات
شرفیاب گشته و باز مراجعت بهمدان نموده و محض درک فیض روزانه و نماز جماعت شیخ سیام و استماع
فضایل محمد و آل محمد علیهم السلام قصد اقامت کرده و روز غارت تمام تدارک تهیه

واجناس

واجناس نفیسه که همراه داشت بالمره بتاراج رفته و حاجی عبدالرحیم چند سفر بهمدان آمده و رفته
و این سفر آخر و آخرتش بوده که صبیه خطیب همدان را بعیال گرفته و خانه و لانه و اثاث البیتی با اجرا
و انواع زحمت فراهم آورده و گاهی در منزل پدر و گاهی بخانه دختر خویش میرفته و روضه را نوحه
و محزون میخوانده و اذان بصوت حسن فصیح و بلیغ میگفته و ظهر عید فطر در مسجد حضرات شیخیه
و اقامه جماعه اذان ظهر و عصر را ادا نموده و بعد از نوای عصر عید تا چهار ساعت شب همانجا با شیخ بوده
و آخر شب را بمنزل خود رفته و بعد از ادای فریضه صبح خوابش ربوده و چون خانه اش
در همسایگی پسر ملا عبدالله بروجردی واقع بوده و جمعی اشرار رفته و قداره بند شش لول گرفته از در برای
پیر پوسیده یادگار مانده که اغلب اوقات در محضرش حضور داشته خصوص در اوراد که
هر بچه غارت و یغما را ناظر و تاراج منزل او را منتظر خاطر همی داشتند پس لا اله خودش شمار که
سرکرده اشرار حوزه پسر ملا عبدالله بوده جمعی دیگر را همدست ساخته و یکدفعه بخانه اش سر ریخته
و باجرهای خارا شکاف از فرق تا نافش را شکافته و همی بجز میخوانده که این حق همان ذبح
که دیروز گفته و هر چه در آنخانه یافته بغارت و تاراجش میبرند و بعد از ظهر بقیه اشرار را محضر
ساخته که حاجی عبدالرحیم هنوز نیم جانی در بدن باقیست پس مجددا آن اراذل بست قطعات
بر سرش ریخته و دشمنکانیکه در حال احتضار شهادات اسلامیه و ایمانیه را اظهار میداشته
ترحم بر حال و اقوالش نکرده و بضرب حجرهای قتاله بدنش را پاره پاره و جانش را خلاص نموده و براه

پیش گرفته و مژده فتح بابا خود را قهقهه کنان برای پسر ملا الله رده پس تحسین و آفرین بسیار کرده و در دلگرمی لعن الله عقیم

شهادت حاجی تقی همدانی

حاجی تقی یکی از تجار معتبر دباغخانه و ساغریخانه همدان و خانه اش در محله جولان نزدیک خانهای سادات
بنی عباس بوده و از جمله چند خانه ایست که اشرار عنیده همدان عصر عید غارت نموده و بعد از غارت
خانه اش عیال و اطفال خود را برداشته و شبانه بکاشانه مادر زنش که در کوچه مراد و تحتی بوده
منور گشته و قبل از طلوع صبح صاحب خانه بعذر تشر اخواسته که عیال و اطفالت را از اینجا بجای دیگر
بسلامت و امان و خود را بدیگر سامان برسان چرا که اشرار در صدد گرفتاری و قتل تو بر آیند و خانه ات را
خراب و اموالش را بهمین واسطه البته بغارت بربایند و آن بیچاره که دستش از همه جا کوتاه بناله
و له در آمده و دست بدامنهاد را آورده که فکری بحالم نمائید و از چنگ کرده بی نام و ننگ نجاتم
برسانید و آخر الامر چاره کار شر را این دیده که بیچاره را در خانه یکی همسایه در چشمه عیش تا از
بکان انکه هیچکس مخبر و در نیک نخواهد شد پنهان نموده و غافل از انکه بعضی از اشرار در پنهان کوچه
و حصار منتظر فرصت بوده که همان شقاوت خود را اظهار رسانند تا انکه بعد از طلوع که اتباع عباسیان
بجولان در آمده پسر ملک محمد عطار قداره بدست از منزل خود بیرون تاخته و جمعی بسیار که
از اهل همان کوچه با خود همدم و همقدم ساخته و یکدفعه اطراف خانه عمو تقال که عیال حاجی تقی در
حال بوده فرا گرفته که با حاجی تقی را با بلسیار با دل از خانه و اموال اندوخته بر دارد و نقال

خونکش

بیچاره چندر

بیچاره چندر آورده که عیالش چون منسوب بسادات در اورده و نزد مادرش محجوب داشته و خود را
بیرون شتافت و قضا را از قضا بخبری مذبها و اشرار خونخوار بچشمه و مکان بیچاره راه داده پس
با شمع و چراغ خود را بمظلوم رسانده و از او دعوی اظهار مسلمانی بوده و التماس و از آنها قصد یقین او
و اجرای احکام بنی عباس و ابتدا ترحمی بحال و اقوالش نکرده و او را با شتم و لگد از چشمه بیرون و حرمها
قتاله را نحوش کلکون ساختند و از کوچه وقاق او را بشاه مرله و بعد اتفاق آورده پس در اینجا بل
فاعل فجره همه جور بدرود پسر بدنهاج سیده اسمعیل تاج جور زار راه رسیده و چنان برگرد
بر فرقش بواخته که مغزش را تا پیشانی و دماغ شکافته و همان ضربت کار شرا ساخته و دست
از شهادات و اظهار مسلمانی خود بر نداشته ولی بر بسته تا انکه او را کشان کشان چنان کوبان
بازارچه خانهای حاجی میرزا محمد باقر کشیده و اطرافش را احاطه کرده و بضرب حربهای جان
شکافش از پای در آورده و تا نفس آخر متصل قسم یاد میکرده که بخدا والله مسلمانم و از زیر بنیان
و اقرار دارم بتمامی ضروریات اسلام و ایمان و هنگام بیهوشی و جان کندن ظالمی نحوش کرامتی
بوده حسنعلی نامی از عملجات ساغریخانه در رسیده و چون حربه همراه نداشته محض ادای دین
خود تخته دکان بقالی را کشیده و انقدر بر کله و سر و پیشانی کوبیده که جان را بجان آفرین
تسلیم نموده و از ظلم انظالم لئیم آسوده و راحت بیکر دود نعشش را از رجب و سیصد ...

نعش حاجی میرزا علی محمد حمل عباسات تا بنا دود لکه عمر لعنه الله فقیر

شهادت کربلائی عبدالحسین

کربلائی عبدالحسین قاشق فروش لبی سالخورده و دل زنده با خلقی حسن معروف بتقدس بوده و از تدین
و توقفش در خانه حاجی میرزا محمد باقر بعد از حرکت آنها مذکور شده و خود یکی از طائفه داران بهائیان بوده
و در جوانی پدرش که از جمله تجار معتبر بوده در گذشته پس پرستاری عم و نهی اعمامش نشو و نما یافته
و بعضی برانند که حاجی سید کاظم عرب که از جمله تجار معتبر و متمول بوده با او ببلدی الورود بهمدان
در کاشانه و دستگاه آن وارد گشته و بیاری و اعانات آنها مکنت و وسعت رسیده بهر حال این
پیر زنده دل در جوانی تمام عیش و کامرانی خود را نموده و محض عبرت عبرت گیرندگان چنان [illegible]
و کشتشان در اندک زمانی برافتاده که عاقبت کارش بدست فروشی و فلاکت افتاده و از غیرت بکلی
داشته دست از کسب و کار بر نمیداشته و قوت لا یموتی برای خود و عیالش فراهم آورده و بشکر
گذاری خدای خود میپرداخت آن شب را که در خانه حاجی میرزا محمد باقر بسر برده و بعد از طلوع
آفتاب که اراذل و اشرار را یقین گشته که آنخانه خالی از رجال است و بر اموال آنها که از
حرص غارت و تاراج چنان بر یکدیگر پیش دستی گرفته که اغلبشان شکسته بال و پا مالی
گشتند پس از اطراف بالا رفته و در آن خانه فرود آمده و در را که تازه از بیرون آتش
زده باز کرده و یکدیگر را با اموال فراوان با آنجا از سیدا دیدند و این پیر نومقی و میرزا حسین نموده بودند
که در آنخانه مانده بگمان خود از راه بام فرار نموده و در روی بام چند نفر با نهار خورده و در خم قدآ

سر او را بر زمین انداخته و بشوق غارت اموال دیگر با نها پرداخته و بتعجیل رو بپایین روان گشته و در عرض
و سوزن چون بینه و رمقی داشته خود را از روی بام میان برفهای کوچه انداخته و رو بفرار نهاده
راه جمعی او را بقدار با نواخته و بغارت لباسش همی پرداخته و چون عجله بوصول تاراج خانها را
داشته او را بحال داشته و گذشته و خلاصه احوالش اینکه خود را بپناه امام جمعه کشیده و بنا
پس بخانه آقا سید محمد مجتهد رفته و او چون عریان در خم خورده و خون ریزانش دیده توجه بحالش نکرده
نموده و چند روزی پرستاریش کرده و معذرتش را خواسته و چهار صباحی هم بخانه حاجی سید اسحق
رفته و بعد بحضور حسام الملک شتافته و بخونبهای جهت خرج راهش داده پس روی بسیار طهران
میکرده ولا کربلائی عبدالحسین چاره بسیار زخمها افتاده در خاک و خون بیهوش و مدهوش
افتاده که شاید چند نفر از اراذل ناپاک بیباک هر دست و چوب انتظار گرفته و گهواره وارش
بجنبش در آورده و از بام بر بلند او را بمیان خانه انداخته پس بضربه بر زمین بیاید که دو روا
جان را بجان آفرین تسلیم کرده و جمیع اعضا و جوارحش در هم درهم رفته و از شر اشرار رهید نهاد
اناده سیاید و بعد از ده روز بحکم حسام الملک نعش او را با نعش حاجی تقی جمع آوری کرده و در خاکستان
پنهان میدارند **وصف** العجب از انکه طفلی بیست روزه دختر
زاده حاجی میرزا محمد باقر که پدرش میرزا ابوالقاسم خان کرمانی برادر زاده میرزا علی
دکتر صاحب کتاب بزرگ شانه و خود نیز انتظام الاطباء و طبیب با مهر فرج بوده و قبل از واقعه

رجب با ثوریت با ساعد السلطنه از همدان بعربستان رفته الطفل چند روز با بنی بیشکاه نامه
رخصت دنیا را وداع گفته و برسم معمول همدان که طفل مرده چهل روز در سینه را بیرون برده خانه و در
دفن نموده پس او را بعد از تغسیل و تکفین در کنار دالانی مدفون کرده و قدری خاک بر رویش جمع آورده
و علامات قبرش بنیان کند و چون روز غارت میرسد و غارتگران به کتابخانه جناب
و حجره را برده و خود را بتاراج خانهای سایر شیخیه رسانده پس بعضی از اراذل باقیمانده بجستجوی و حجره
دفینه خانه رئیس شیخیه بر آمده و خاک قبر طفل را علامت مقصد پنداشته و بخیال اینکه تمام
خاک را انباشته و سنگ ابر داشته و چون طفل را بیرون آورده خرسند نشده بهاهی از آن گشته نعش آن
لاجرم نعش و کفن طفل را بر بام رفته و آتشی افروخته و آن نعش صغیر کفن پیچیده را روی آتش گذارده کف زنان جنبه
می سوخته و نام نیکی در روزگار برای خود و اهل دیار خود همی اندوختند و در هیچ تاریخی از هبوط آدم علیه السلام
تا این زمان در هیچ واقعه و جهادی و هیچ غارت و تاراجی و هیچ جنگ و جدالی میان هیچ دو خصمی
تا خصمی چنین عمل و فعل زشت و قبیح عجیب و غریبی روی نداده و از این است که در اخبار
وارد است که در آخر الزمان ظلم ظالمین آن زمان بجائی میرسد که مؤمن آرزوی مرگ را دارد و مرگش
نیز میسر نشود و اینها با صالحین و مقدسین بغیر از رسم دین و آئین که از بیشعوری بفهم خود مملکت
خود می بردند و بسی مشهور است که چون لفظ ظالم میگویند یا می شنوند بغیر همین سلاطین و حکام مملکت دیگر
کسی را در نظر داده نام نمیآرند و حال آنکه بدیهی هر عاقل با خبری است که وجود مسعود این سلاطین باثروت

و حفظ

و عظمت و شوکت و قدرت و حکام انتظام و قوام هوشمند عدالت پسند که بجا اسلط کفات
باشند از عدل بلکه از فضل خداوند است و نعمتی است بس بزرگ و شکرش را کس نتواند که
بجا آورد پس کسیکه از غفلت بیدار و عقل را دچار آمد بعد از واقعه همدان دگر دار و رفتار اهالی
انسان آنچه را که دیده و هرچه را که شنیده علانیه می بیند و می فهمد که ظالمین واقعی چنین حکام
و چنین محکومین و چنین رؤسا و چنین مرؤسین و چنین پیشوایان و چنین مقلدین بوده و ظلم حقیقی
فقادیت و اینگونه احکام که با قرآن و فقهها و قیاسات و خیالات واهی خود تکفیر کردند گروهی
از اهل اسلام و ایمان را و کردند آنچه را که کردند و دیدی آنکه شنیدی آنچه را که گفتند و آنچه را که
کردند ای صبا الجنس آدم روی که هست پس بهر دستی نباید داد دست و اگر همین صالحین مقدس
در این عالم خلط و لطیف فکری نمایند علانیه و عیان نقصان مجهولات را العزم جزم و حتمیه نظم
سلاطین کامکار و حکام ذوالاقتدار شاید خواهند بود و در نزد عقلای روزگار و تمامی
و اسعار بسی ظاهر و آشکار است که همین واقعه همدان بواسطه مسامحات صدارت عظمی امین الدوله
و بی نظمی و بی کفایتی حکمرانان همدان عضد الدوله و فخر الملک و تعویق و اهمال صاحبمنصبان ولایت
چون حسام الملک و دیگران واقع و برپا شد که ظالمین حقیقی آخر الزمان بدون مانع ظلمهای بی
منتهای خود را آسوده خاطر جاری و احکام بد فرجام بدعت قوام خود را همی مجری داشتند
و مکر دادند و مکر الله والله خیر الماکرین   چه کارهای خداوند عالم

یعنی فعلی بالذات است تمامش از روی اراده و تعمدات است نه بر حسب اتفاق و از عین حکمت است نه بر ضعفی جهت

لغو یا اغراق و چون شیتش وقوع واقعه را خواهد اسبابش را از حیث انجات جمع و موانعش را از

رفع فرماید چنانچه در همین واقعه هایله همدان که عقلا متحیر ماندند اهل اسلام و ایمان از غفلات اغرار زنانش

خوانند و دانند جمیع مراتب مذکوره سرهن و عیانست که چون وقوع تکبهای چند از خباثت بوده

جا آنکه طالبش را بان شقاوت و طلوعش را باین ملالت و انسانی چه لشکرش را الجز و رودرسای علمش را

انجبر و اسبابش را چنین جور فرموده و مفقد لک کله کلی تعبیر عمع شکسته عملی

عالی و فعل هر فاعلی کائنا ما کان خیرات و حکم کمکار خود افعال و خود افعال صادر باشد و جزش

از انها دو عودش بسوی خود انها خواهد بود ولیس للانسان الا ما سعی دلیل عقل است که در

نقل است و قضای حکیم که از تمام این اوضاع مراد خود را حاصل و اظهار و حق را از باطل واضح و نیکنا

و غافلین را از خواب غفلت بیدار و هوشیار فرماید لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة و ان الله لسمیع علیم

شهادت کربلائی هادی عصار

کربلائی هادی عصار همراه قبل از واقعه همدان بصفحات کیلائی رفته و بواسطه برف بارندگی

و سردی و سختی از مراجعت افتاد توس ماه رمضان زمستان آن سال از آنجا محبوس بوده

تا آنکه روزی در بازار به دوستی اسب سوار برخورده و از حال و خیالش پرسش کرده میگوید شغلی

مهم دارم همدان ولابدم از شکستن برف و قطع بیابان ولی مالی خالی دارم و منتظر رفیقی باو توفیق

ولکن

میباشم پس کربلائی هادی آن را غنیمت شمرده و دوستان را معذرت گفته و با سوار برگشته

و بعزم همدان راه بسیار میکرده و چون قضا او را بسعادت شهادت میکشیده در اواخر ماه رمضان

بان سامان رسیده و بعد از شکایات عصر عید در آخر شب بهوا رنیج و دعت خود را باپای کسبه علی

و منزل برادر خویش کشیده و روز قتل و غارت و بلوای سخت شده در زاویه بیگانه خزینه تا از شر

بلکه محفوظ باشد تا آنکه عصر آن روز سید محمد جبا قاتل شیخیه را اذان داده که دیگر که را بیحساب او زید را

مسلمانی مجلس حاضر نموده تا اسلام را اختیار نمایند و عصار بیچاره چون این خبر را شنیده بعجب

بعزم سبب از آنجای تنگ و تاریک بیتی بکر بدر بده تا طهارت و تجدیدی باید و دیده که از گور او را

نظر در آورده و فورا اشرار آن کذر را خبر داده و باانکه جمله مشغول قمار بوده حربهای خود را برداشته

نموده در سر آن بیچاره یکباره بریده پس قاتل نامی پسر جعفری شریر طلا جور که سر تقریبا عبدالله

در امال قبور خود را صاحب انقیاد و سر خیل اشرار قرار داده و منزل خود را کمینگاه صید اطفال از نزد

و امر رفیق و اموال رجزی خوانده و با جماعه اشرار یکدفعه با آنخانه ریخته و آنمظلوم را

بیرون کشیده و چند حربه کاری به بدنش وارد آورده و با پای علیل بمیدان برده عقیلش کشیده

و اطرافش را هجوم کرده و با حربهای قتاله ضربت بضربت او را حواله نموده که شاخ خود را

بلعنت و بیزاری یاد و شاد کردان و او با این حال بمیدان ترنم لب بذکر و یاد میکرده که اشهد ان

لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد علیا ولی الله پس جماعه اشرار را

خطاب کرده که ایها الناس من مسلمانم و مشایخ من همه ایشان علمای شیعه اثنی عشریه باشند سلمان

پس خدا رحمت کند آنها را و لعنت کند دشمنان آنها را و منکران آنها را و لعنت کند بر صاحب

بدعتی را که در اسلام محکم است و می باید وی بکرر شهادات را بفصاحت و بلاغت بیان نماید جماعت

اشرار بجای اشرار بار زخمش زنند که ای بدبخت پیشتر با ما هم که همین شهادات را اسیاد ادی و قتیل تمکیشت

پس شخصی راه گذر که همه او را می شناختند گفت و چه می گوید اگر پیشتر با ما هم همینها را می گفته

والانهم که بطور صراحت می گوید پس چرا او را باین ذلت و خواری بقتول میبایدکی می گوید این بد

بخت هم نخواهد شیخی گردد بیچاره می گوید بخشید که ندانستم و شوخی کردم و نکفر دران از دهام

جماعه انجور پیدا میشود انهم انطور و اگر صد نفر بلکه ده نفر ازان جماعه افزون از شمار با او همراهی

کرده بودند و این گفتار را از اول و اشرار را دیگر کجا قوت و قدرت بود براین نوع رفتار و کردار پرخال

چون بیچاره استغاثه از تشنگی عطش کرده و جرعۀ آبی را طلب نموده شیشه نفتی بگلو در ریخته

و اتش را آتش برسانند و او وی میوزید وی اظهار مسلمانی و تشنگی خود را مینماید و آنها اطراف فرش را

فرا گرفته کف زنان و پای کوبان جوابش را با سنگ و لعن داده تا آنکه نیم سوخته برو خاک افتاده

و بجان کندن خود مشغول میگردد پس بذاته مرا بنجی از نالداران شقاوت شعار بجهانیده

اسب تازان عرصه نینوا که نعلهای خود را از آب گذرانده و بر بالای پیش آهنگ خود سوار و با تن

معرکه و کارزار رسیده پیش آهنگ اجلو و باقی را از عقب ربین مجروح نیم سوخته اش تاخته و کارش

راساخته

راساخته تا پایمال سم ستوران گشته و از جهان فانی در میگذرد که در آنحال یهودی زاده بدبخت هائی

سنگی با فرسماره و مشهور بقلندر وجود بوده باقلاب دلو کش نعره زنان در حرم حوالان در رسیده که

جان بمن ده که جان ستان آمد ملک الموت کافر آن آمد

و بپهای پاهای آن شهید مظلوم مرا چه قلاب انداخته و جماعت اشرار نیز بتابعتش پرداخته و او را

کشان کشان در کوچهای سنگ بندان نعشش و سر و ریش را با قلیل قسبورش رسانده و نعشش

و ملکدی خنده و دهشش نموده پس متفرق و پریشان میگردند و ذلک عبرة لمن اعتبر

شهادت جمعی دیگر از حضرات شیخیه

یکی از آنها آقا حسین علی نامی بوده مجری ساز که روز قتل و غارت با پسرش بگوشه پنهان گشته و روزی

بعد از آنکه روز تجدید مسلمانی بوده صاحب خانه جوابش کرده و در کوچه بهر طرف سرگشته می گشته

که ناگاه جمعی از اشرار شریر باو برخورده و دستگیرش نموده و بعد از چند زخم کاری بزرگ لگد

انداخته تا شرف بمرگ گشته پس او را روی تخته دری گذاشته و بخانه سید هاشم مجتهد سلمانی

حمل داده و بهمان حالت میان مجلس جاش بر زمین نهاده و حضار مجلس با همه دلسختی بیچاره را

بحالتی دیده که جمله از حرکات اشرار شریر رسیده و سید عباسی فوراً رخصت انصراف فرش را

داده و جمعی بدوشش کشیده و بخانه ویرانش کشانده و بوصول منزل خون از دل پر دردش شکنده

و یکشبانه روز بهمین درد بسوخته تا جانش از محن و صدمات بدن آسوده و خلاص میگردد

ودیگری حاجی اسدالله که در جوانی بسبب قوه و بنیه پهلوانی قوی استخوان و بسالیان
فراوان همه ساله حج بیت الله و زیارت کعبه معظمه را از جمله مسافران و رهبران بوده تا آنکه از اواخر
عمر و پیری مثل هیمه بفلج و زمین گیری مبتلا گشته و اگر گاهی سیر هم می نموده با چوب و عصا
حرکت میکرده و چون اشرار بغارت و خرابی اموال و خانهای شیخیه پرداخته‌اند تا آنکه خانه
او را هم خراب و تاراج کرده و بدنش با زخمی چند مجروح نموده و چون از جنبش علیل بوده و پای
فرار نداشته در زیر لگد و چماق اشرار جانش قرار و در نعم القرار قرار و آرام میگیرد و
ودیگری کربلائی محمد ساعتچی که یکی از متمولین همدان و معتبرین ساعتخانه بوده و از او
دستش تهی گشته و پسرش را با برادرزاده اش در حجره کسبی خود نشانده و بواسطه سرارت و دیانت
اهالی ساعتخانه از منزل و سامان خود چندان بیرون نمی رفته و در روز قتل و غارت شیخیه خود را
بخانه برادرزاده اش در محله لام زاده پنهان داشته و چون اراذل و اشرار بتاراج خانه حاجی
سید ناصر تاخته داو را در همسایگی یافته جمعی بقتلش شتافته و او را دستگیر ساخته و باضرب
قالب بذلت و توقیرش می پرداخته و او چون رشید و بلند بالا بوده بعد از صدمات زیاد خود را
از کمندشان بیرون افکنده و از راه بام فرار نموده و سرگشتگی را از دیواری بس بلند بخانه همسایه
در افتاده که پرده‌های پهلو و دلش پاره گشته و دیگر سری برنداشته تا آنکه بعد از دو روز در خانه
ولد برادرزاده اش عبدالکریم شبانه او را بمحله جولان و خانه حاجی طیب تبریزی اشتره برده اش

رسانده و عیال پراکنده اش نیز بدورش جمع گشته و چند روزش بپرستاری او پرداخته
و چون سعادت شهادتش در پیش و اجل موعودش در پی بوده حاصلی نبخشوده پس دار فانی را بدرود نموده
و شهادت گویان در رسیده و حمل نعشش را اشرار انجمن مانع و حایل گشته که چون مجلس سید عباس بنی
برای تجدید مسلمانی حاضر نگشته پس قبرستان مسلمانان او را شایسته و سزاوار نباشد در این هنگام
برادر زنش که خود یکی از سروران بزرگ اشرار بوده این ماجرا را چون شنیده تیغ انداز را بکشتن گشته
که فریاد این مظلوم شهید مدتهای مدید خود معاشر بوده ام و او را آشنای اسلام میدانم تمام
را از اسلام بیگانه و فوراً حکم بحمل نعشش داده اشرار چون حریف را سخت دیده لابد گوش
کری و تمکین را برگزیده پس او را برده در طرف چهارباغ مدفون میسازند و دیگری آقا محمد
اسمعیل زاده نورس آقا محمد صادق تاجر خونساری بوده و قصه روز تجدید مسلمانی که بر
وی پسر با کمیفه بمجلس آورده و بصدمانها پرداخته‌اند تا آنکه شرحش در محلش مذکور خواهد شد پس آن بجوب
یک نفر را که مدتی در صدمات پدر شرکت داشته بجدی اذیت نمایند که از هول و اضطراب
زهره اش بکلی آب گشته تا آنکه یکی از آشنایانش که در زمره همان اشرار بوده حالت او را
و دلش را باخته یافته پس رحمش شامل حالش گشته و بتدبیری آن جوان اسیر را از معرکه اشرار بیرون برده
و بکسانش سپرده و آنها جداً با حالت رفقایش را در انجمن بحال آورده ولی بعد از آن دیگر
سری گرفته و جانی نیافته و در اندک مدت قلیل که ظاهراً احیائی داشته تاش دل برده و علیل بوده

و خورده خورده علفش قوت گرفته در روزی چند او در بستر خفته و در جوانی زندگانی را وداع گفته
پس برای جاویدان می شتابد و دیگر اطفال صغیر حضرات شیخیه که در روز قتل و غارت
نصیبات همه قسم و همه جور گرفتار گشته و بعضی از هول و هراس و بعضی از فقدان شیر و لاش
که بیرون تختی چندین روز را میسوخت و ساخت لب بر برده و بعضی با شیر در پستانهای بکلی
خشکیده که قوتی نخورده و این جمله با انواع علتها و اقسام صدمات تلف گشته و مرده و از دست
رفته اند بسیار اند اگر چه بعضی از اطبای طهران و جمعی یونانیان را عقیده بر این است که هر کس
از حضرات شیخیه ذکوراً و اناثاً و صغیراً و کبیراً که در این هنگامه حاضر بوده اگر چه هیچ صدمات
ظاهر هم ندیده بوده از همان هول و هراس و وحشت و اضطراب زیاد و تغیر تام و ضعف تن
یکدفعه بر خلاف معتاد چنان صدمه بایشان رسیده که هر وقت بهر مرضی که بمیرند ناخوشی ایشان ناشی از
همان صدمه است و شهید مرده و بر عقیده خود بر این بوده لا الی بسیار بیشمار طلاب و ذالک عبرة لمن اعتبر

واقعات چهارم

در واردات روز پنجشنبه نهم شهر شوال سنه ۱۳۱۵ گرفتاری جمعی از شیخیه بدست
اشرار پلید برای تجدید سفاکی و شرح حال بعضی که در فرار گرفتار بوده اند

چون روز گذشته بحکم و فتوای سید محمد شیخ با اعوان بنی عباس هر کس از شیخیه بدست اوباش افتاده
قتلهای گشتند پس با قساوت قلبی که داشته وحشت نموده و انان هراسان خود را بسید [illegible]

که مانده

که خانهات خراب بر سند خلاف دیانت نشستند و آنچه را بخیال داری اجرا کنی شهر اگر بسته و از
اراذل و اشرار خبر نداری که چه میکنند و چه میپردازند و بچه نحو بیچاره مردم را مقتول میسازند الان کسان خود را
با تاکید اکید روانه دار تا اشرار را ازین کار و کردار ممنوع دارند پس نفعی بایمان بر حسب مصلحت خبر ایشان را
نفری چند را از عدول خود بسوی جماعات متفرقه ارسال کرده که قتل را دیگر موقوف بدارند و هر یک از شیخیه را
که بچنگ آورند بمجلس و حضورش حاضر سازند تا خود اسلام را بایشان عرضه کرده و مسلمان گردانند لیکن
در این روز جماعه اشرار بانجام این خدمت اقدام نموده و هر کس از شیخیه که آشنا یا خویش از اتباع عباسیان
داشته علی الطلوع آمده و بهر وسیله بوده از وعد یا وعید و تهدید برهانیده و دیگر بیچاره ها را بمجلس سید عباسی
برده و بهر گفتگو که بوده الحسینیه حاصل کرده و بجان جراحات زبانی مقدسین النحل اشرار برده
همه جور سختی بعد از آن قناعت نموده و دیگر از صدمات بلانهایات اشرار در امان ولیکن محصل ایجاد
اسوده بسر بردند و آنکه روحی که مانوس بر اینجهت بوده گویا بکلی در شقاوت و عناد و رادت حارث
قساوت بنیاد بوده پس بواسطه جاسوسان سالوسی چند در صدد بدست آوردن حضرات شیخیه
از هر گوشه و زاویه بر آمده و در راه مسلمانی امروز را لانی سخت تر از قتل شدید دیروز برایشان عیان
سازند و نمونه اش را در شهادت ملا حسینعلی مظلوم مذکور داشت و شرح حال و گرفتاری نفر
صادق بیچاره و دیگر را هم میگذاریم و برای سرگذشت حال آنچه مطلوب همین نمونه ها کافی است که جمله
ملا محمد صادق خونساری که مدت بست کرداری و خوش رفتاری و معقولی و مجوبی او تمام در دست دشمن

بمقول بعضی او را صادق القول میدانستند و روز قتل شهید در خانه شهیدی اسمعیل دلاک خود را مخفی
خزیده و تا شب او را در انجا بسر برده و پیش از بامداد بمکان انکه امروز بعزم نظم امور حج اقای ولایترا عدل
ودادی خواهد نمود و خانه خودش را هم چون غارت کرده بودند در امان ولی نیافته لهذا اثر [illegible] را
که شهادتش مذکور شد همراه برداشته تا کوچه حمام خواجه حافظ شتافته که ناکاه جماعتی از اشرار
پرشور و شر که در ان کذر برای غارت هر [illegible] نشسته بودند خواسته و بحکم سرخیل [illegible] حاجی حسین
کبابی فروش که در شرارت و ملعنت خاصیی را هم دوش بوده ان پدر و پسر را چوب و چماق زد
بدر کارسازی نموده و بفتوای خود خون انهارا هدر نمایند و بیچاره کرفتار چون این وضع را دید
ملتمس کردیده که الان طلوع صبح است و انکونه عزم قتل ما را جزم دارید خون خود را مهلت دادن
دو رکعت نماز صلح کردیم اگر قبول نمایند پس باب حمام خواجه را کشوده و انها را داخل نموده که نماز خود را
زود بخوانید و در همین سر زمین زیر تیغ بخوابید که خلاصی بر شما ممکن نخواهد بود پس بیچارها اینکه
وضو کرده و ادای فصیح و نمازی بلیغ خوانده و بعضی شهادت [illegible] و جماعتی اشرار چراغی
روشن کرده و عوض نان خرمهای خود را بروغن جلا داده و بر سر انها تاخته و اول لباس ان پدر
و پسر را از عبا و عمامه تا کفش و جوراب بطرز اداب بیرون کرده و شلوار که ستر عورت [illegible] انها
را مسنون داشته و تیغها را بر سرشان افراشته که کلمه کفر را بکویند و خلاصی را از زحمت دنیا
بجویند و راحت نمایند در انحال تا چندان مطلوبها را شفاعت کرده و حاجی حسین شقاوت فطرت

را استمالت نموده که از قلبشان و حکمشان را بحضور بنفی اکر و اکذار تا هر چه خواهد بجا اورد
پس شفاعة انها مشغول کشته و بیچارها را بذلت تمام از حمام بیرون اورده و از اول اشرار با خنجر نیها
و چوب و چماق اطراف انهارا کرفته و هلهله کنان عبر دهشان تا سلمان نماینده کاش با خود بزدن
قناعت داشتند بلکه بر سر هر کذر انهارا نکاه داشته که تماشاکران از زن و مرد انها را لعنت
و شماتت نمایند و قمها و قدارهای برهنه را از اطراف انها بلند میکرده که یکدفعه با بدن انهارا در همین کذر ریزه ریزه کنند
و خونشانرا هدر ساخت و ان بیچارها مشغول ذکر شهادت میباشند و بعد چند نفر شفاعة
و از قلبشان در کذشته و روانه میباشند پس درانحال پدر و پسر از یکدیگر جدا کشته و پسر را
چنانچه در شهادتش مذکور داشت وا کذاشته و پدر را بهمین شور و شر برده و هر چند قدم یکی از
اراذل پشت سرش امده و خنجر پیشتاب خود را از روی شانه اش بهوا خالی نموده و در کمری پشت و پهلو
خالی را چاشنی کذارده و از روی سینه و شکمش کرفته و بصدای چاشنی اذیتش میرساندند و جمعی دیکر
دیکر از کذری دیکر با نها برخورده و بعضی اجر خریل او را انداخته و بالکد و چوب شکسته اعضای او [illegible] بلکه
کوشش نمایند و جلادان اعمال و حرکات در جمیع کذرها و محلات تا در واجبات بوده و در کشتن او با چوب
مواخذه عالم الشر و الخفیات میدانستند و دیکر سنجاقشان در کوچها از چند جوان و مرد [illegible] واز
حوصلها افزون و چون بیازاری رسیده شیشه نفت و کبریتی تهدید و از اینجا شروع نموده تا بفاجعه
دیکری خبرش را در کذشته بهمان لعن و طعنش عبور داخته اند القصه که او را نبات و [illegible] رحمت

واقضا حاجی میرزا که بیچاره که از غبطه و حسرت حال مقتولین بودند گذشته را خورده که یا لیتنی کنت معهم
و بعد از اینهمه صدمات که او را با اهله و غلغله وارد دار الخلافه عباسیان کرده و او الآن در قاپچیان
خود سر و دست و زبان به ذلت و ناامنی افزوده تا آنکه داخل مجلسش نموده و لیکن به چه حال چه منوال
عریان و بریان دست بسته و سر بالقدم خورده و تشنه اشک ریزان و خون چکان پس بیان حالات
کلمات و شهادات اسلامیه و ایمانیه را بر زبان جاری کرده و شنید عباسی را خطاب و عتاب آمیز
نموده که حال ما از چه قسم بیرون نباشد که یا ترا اسیر یا آنکه پناه گیر و انجالات مرا که جمله شاهد
بنمایند به شرط رفتار با اسیر است و نه لایق حال پناه گیرندگان پس شنید با همه قساوت و بی‌رحمی مجمل
گشته و عمال خود را سرزنش کرده که آنکه مقصود و مراد بود از چنگ خود آزاد نموده و دیده خود را خاطر
که غرض و تقصیری چندان ندارند با این قسم و این وضع وارد کرده که آخر جمعی را بداد و فریاد چرا بند
آورده پس حکم کرده تا بدن مجروح و عریانش را لباسی پوشیده و در حجره که جماعت سلطانان جمعند
نشانند و چون ابطال باطل همچون احقاق حق همواره اوقات بر خدای عالم قادر از فرط عدالت و حکمت
بلکه محض فضل و رحمت است که به جماعه مکلفین بطور صراحت برساند و بفهماند که چه خود هم در زمره مجلسیان
و حامیان اهل باطل باشند لاجرم شخصی از جالسین همان مجلس صاحب جلیس خود را حدیث کرده که خلفای
زمان سابق از بنی عباس که همی با وجود و صاحب هیمنه و با ملوک نمودند با همه شقاوت و قساوت رفتار که
با عترت طاهره و سادات بنی فاطمه داشتند چون یکی از دوستان ایشان استغاثه خواستند جابر و سلطان ایشان

بحجه

محبته و به دون اذیت و آزار احضار میداشتند و بعد از گفتگو با خلاصش میساختند و اینک سید محمد
عباسی از زمان تجربه و ترک ادبیات از بی وجودی و رذالت و بی کفایتی و حماقت خود بدعتی بگذاشته و آتش فتنه را
افروخت که جمله اهل این بلد را از تر و خشک می‌سوخت و جمعی از اهل آنها که شریر و تخمهای حرام بودند سال قحط
را نموده غارت اموال شیعه مطلوبه را کرده و جمع کرده و خانهای انها را زار نموده و اکنون خود نیز گرفتار گردید
گرفتار گشته و شبانه را سودی نخواهد بود با جمله در انجال جمعی اهل گوبان و شده گویان بود و لیکن
و قصه در رسیده که حیثیت روشن باد که دشمن بجنگ او فتاد و اینک حاجی میرزا محمد باقر اجماعی در راه فرار
گرفته و با ضرر اذیت و آزار الاقش احضار کرده و خونش را ساری بیدار زندی پس سید عباسی که محمد نصیحت
نموده که در آن مجلس بقاضی کنند و نصر شغول بدستور العمل و کردار بوده که کذب و اشتباه گفتار شود
پدیدار و موجب غم و اندوه بیش از اول اشرار خونخوار میکرد و دیگری دیگر از حضرات شیعه
و دچار کرده با شرار گشته حاجی صادق تاجر همدانی بوده که در غارت متاع و گشتن حجره تجارتش او را
در سرای کمرک بالمره همی بوده و خانه اش که در کوچه مخصوص سید محمد عبد الحمید بوده و در پیرش کالای در آنجا
خدمتی نموده از شر اشرار بلد محفوظ مانده و بعد از حرکت حاجی میرزا محمد باقر تجار خود را مانده و تغییر لباس داده
و فرار را بر قرار اختیار کرده و طلوع صبح با تیر چهار گرفتار رسانید و بعد از ادای نماز گوشه حجره
نشسته تا آنکه خورده خورده جمعی شناخته به دورش جمع گشته و یکی از میانه او را شناخته و فورا
سنگی برداشته بیحابا بر کله اش کوفته و اهل بازار را بداد و فریاد با جر بیاد چوب و چماق بر آن صادق

بی نفاق کرده آورده که این شیخی است و کافری بی امانت سالها با اراذل و اشرار اهل عرفانش ساخته و هر جا که خود را
بقدر همت بر بدنش نواخته و آن بیچاره همه ابداء مسلمانی و ادای شهادات میپرداخته تا آنکه او را بهمان حال
کشان کشان بر بهدان برده و در عرض راه لطاطمه رسیده و محض سردی هوا آتشی افروخته پس صاحب
آسیاب اصراری بسوختنش کرده تا آجری برده باشد و جماعت حصاری قبول نکرده او را با جمعیتی وافر از آن
بهدان رسانده و جمعی از اشرار شهری هم آنها را همراهی و یاری کرده و با شورش و غوغا او را از تل بالا
برده هیمه و نفتی مهیا و آتش را افروخته تا غفلت آلودش نموده و در آتشش انداختند و آن بیچاره گرفتار بلا حظه
و مشاهده می دید که آتش شعله کشیده و لهیبش بفلک رسیده پس بصوتی بس بلند داد و انی داد قلب افروده
و خاطر شکسته خود را همی خرسند نموده و سوختن را بر خود گشتن هموار و تنها را با شهادات
خریدار میباید که در این حال جمعی از اشرار یکدیگر را بیدار کرده که معلوم است این شیخی گرفتار سلامت و از
اهل ایمان و از سوختنش در گذشته و او را برداشته و در دو بجانه شیخ عباسی بر دوان گشته تا آنکه بمجلسش
در آورده با حالتی عریان و لرزان و خون ریزان و شهادت گویان و در پیش اشرار ایستاده و دیدن آتش اکراهی شدید را
اظهار کرده که مژده گرفتاری بشیخ جه را رسانده و در عوض این بابای حالت ... پس بسپارند
او را امان داده و پیرش لباسی برای او رسانده و بدنش را پستور میدارند اما آنکه سلسله اکرمی حضرات
شیخیه مظلومه در از روز باینچنین بلیات جگر سوز و این نوع صدمات دل گداز جان خود را نباز کرده

عجب از کشته نباشد بدر حضرت دوست   عجب از زنده که چون جان بدر آورد سلیم

دیگر آنکه

دیگر آنکه بیچاره مسلمانست از چنگ جماعت شر الدواب بیرون برده ان هذا لشیء عجاب و ذلک تقدیر العزیز
العلیم و عجب تر آنکه بعد از این همه واردات و بلیات و اظهار مسلمانی و ادای شهادات که مکرر از
آن مظلومان می دیدند و می شنیدند باز جمعی از مقدسین وسواس آئین در همان مجلس علانیه داشتند که
این بیچارگان گرفتار بی فحاشی و طعن و لعن همچنان با ذمیت وارد شدند که اظهار اسلام شان
از روی قلب نباشد بلکه از سر زبان است و بیشتر از این هم که همین کلمات و شهادات را گفته اند و شنیده اند
و حاصلی نداشت و دیگر هم نخواهد داشت

حکایت

آورده اند که در روزگار گذشته
تاجری معروف بزیارت بیت الله عازم و مشغوف گشت و چون اولادی نداشت مایملک خود را در حضور
قاضی به زوجه جمیله خویش مصالحه داشت و بواسطه اغتشاش راه موسم رسیده و در طائف عاکف گشته
تا آنکه ایام اعمال حج را بجا آورده و آسوده مراجعت نماید و زن بی طاقت در ... دو بار عدول المحکمه
را راضی و بهدایا و تحف بسیار در پیشگاه قضاوت نثار و ایثار نموده و بشهادت شهود عدالت گستر فوت
تاجر مفقود الاثر را ثابت کرده و زوجه جمیله با امضای حضرت قضاوت مرتبت بحباله نکاح جوانی در
آورده و مدت زمانی بعیش صحرا و عشرت خلوت در نهایت الفت و محبت بسر برده
و روزی در صحرا تا لار یکدیگر را در آغوش و کنار گرفته که ناگاه تاجر مفقود الاثر بیخبر وارد و از
حال احوال اطلاع یافته بیکدیگر رد و بدل شده تاجر شخص تاجر را بیگانه خوانده و تاجر او را دزد کاشانه گفته
بکوفت و کوب کشیده در این حال زوجه جمیله بچرب زبانی و قیل و قال برفع قیل و قال اقدام نموده و قهرا

ازاول تا بحال بیان کرده پس تاجر با فطانت فوراً بمجلس قضاوت حاضر گشته و قاضی و عدول علمای
محل او را تهنیت و تحیت در قبول زیارت و سلامتی ورود و ولایت داده و بشکرگذاری مشغول گردید
و تاجر نیز اظهار بندگی و ارادت و نیابت در سر زیارت را کرده و میپرسید که آیا اهالی مجلس مرا
میشناسید پس یکی از حضرت قاضی و عدول فحول و مجلسیان ابوالفضول آ محمد نام حکایت کنایه وار
را برده که چگونه ترا نشناسیم و حال آنکه تو فلانی و پسر فلان و از نوه فلان و داماد فلان و خانه
و دستگاهت در محله فلان و در فلان مکانست تاجر او را ساکت نموده میگوید حال که چنین است مستدعی از
حضرت قضاوت مرتبت چنانست که زوجه مرا که بشهادت شهود فوتم ثبوت پیوسته و از برای
دیگری عقد بسته‌اند مقرر دارند تا او را گذارند باید پس قاضی را فکرت ربوده و حیرت بر حیرت افزوده و بعد
از تأملی زیاد فریاد برآورده که چگونه جمعی شهود عادل را که سالهاست آنها را بعدالت آزموده در شهادت
بمرگ تاجری تفسیق کنیم و قول یکنفر تاجر تعدیل نشده را در ادعای بزندگی خود تصدیق نمائیم و حکمی ناسخ
حکم اول نگاشته برامر که مدتها گذشته این خود محال و باعث رسوایی و قیل و قال خواهد بود پس در
اینصورت انسب و اصلح آنست که تاجر بقول خودش اگر زنده محض احترام حکم او شهادت عدول
خود را مرده پندارد و آخرالامر که خواهد مرد و زندگانی جاوید نخواهد داشت و اگر بشهادت جمعی شهود
عادل مرده بوده پس دعوی زندگیش بی اصل و بی سماعست و جوانی کامرا که تازه بزنی او در آن
دل بسته و بسامانی نشسته خاطرش را شکسته و پریشان نخواهد گذاشت پس چاره تاجر او را بدین
رسیده

رسیده و در نهایت معذرت رخصتی حاصل کرده و بجان ترک تمام علایق اختیار نموده
و بعزم دیار ترک و تاتار ره منزل یکی سپار گشته و از آنشهر و دیار یار برآمد ایشان قاضی از حکم خود راضی و شهود عادل
و اشرار طرار از خود خاطر شاد و سایرین همچنین گذاشت و درگذشت العجب ثم العجب
که این حکایت را بسا اوقات اغلب نفوس قبول نکرده و بسا که باعث حیرت و عجب نمایند که از عجب تفحص
بی اصل و محال پندارند و حال آنکه عجب‌تر از هر عجبی که حیرت بر حیرت و عبرت بر عبرت هر عاقل منصف
میتواند افزوده همین واقعه و حکایتی است که بنا سلسله شیخیه و گروه بالاسریه در زمان خود بچشم خود دیدیم
و بگوش خود شنیدیم که جمعی مسلمان مظلوم بیچاره از حضرات شیخیه می فریاد کردند و میقسم یاد مینمودند و حجت
و دلیل آوردند که ما مسلمانیم و بجمیع قواعد اسلامیه و ایمانیه اقرار داریم و مخالف هر یک از آنها را
از اسلام و ایمان کافر و مخلد در آتش جهنم میدانیم و بحکم شما باعمال اسلامی و ایمانی از واجبات و مستحبات
هر یک بقدر وسع خود عمل کرده و از محرمات و مکروهات هر قدر ممکن اجتناب نموده و در اعمال و عقاید
نکردند و نگفتند مگر آنچه را که مطابق بود با فتوی و روایات تمام مسلمین متدینین در سر منابر و مساجد
جمعی از ایشان سید محمد عباسی و ملا عبدالله بروجردی و اتباع ایشان که خود را مسلمان پاک دانسته
خلاف قانون اسلام را کرده و قول آنها را قبول نکرده و گفتند شما جماعه شیخیه خود تمام
نمیدانید و از دل خود خبر ندارید و ما برای و اجتهاد خود از دل شما باخبریم و میدانیم که
اسلام و ایمان شما محض قول و زبان است نه از روی قلب و جان و بحکم مسلمان متقین در آن

مجالس جواب انها را انداد که ای قدنشین شریر عنید که بکلی از قواعد اسلامیه و ایمانیه بیخبر بوده اکر
که با خبر بودید ما که از هر بیخبری هم بدتر و شریرتریم از این بدعت حکم غیب و باطن را که دام قاعده
اسلامیه یا ایمانیه جاری نمایید و الا خود شما بچه قاعده مسلمانید که جماعت شیخیه تنظلوم ان قواعد
را نداشته باشند و اکر بیشتر با هم معقول و اقرار خود شما همینها را میکفتند برچه حکم ایشان بقتل
و غارتشان دادید و اکر نه که سابق براین اینکلمات و این شهادات را نمی کفتند و میشنیدند پس امروز
باین صراحت و فصاحت اظهار مینمایند و فریاد میزنند بچه قاعده قبول قول انها را نکرده بلکه علانیه
فاز الطعن و اللعن و اذیت و ازار میرسانند بهر حال باز هم روز بروز هر یک از حضرات شیخیه را بچنک اورند
بهمان افتضاح و ذلتیکه مذکور شد بحضور برده و بعد از تجدید مسلمانی فی الجمله دیناری میبوده ای بزار انان
از این جان و لا جماعتی دیکر از حضرات شیخیه کسانی بودند که خود را از مهلکه بیرون برده
و در دستی با اشنائی مهمان فرار انها را بمال و حالی مددکار کشته و در هر منزلی شر اشرار از عقب
و بعد از غارت بعد الغاره و هزار اذیت و ازار نیم جانی بدر برده و بکوشش و کشش فراوان خود را
بجای پناهی کشیده و علی الظاهر فی الجمله اسودکی حاصل نموده ولی چه اسودکی که فکر پریشانی دوری
عیال و اطفال صغار و ان زنستان قهار و کشته شدن دوستان حالمیعد از غم و رنج و محنت
بر محنتشان همی افزوده منجمله حاجی سید محمود تاجر طهرانی بوده که فی الجمله شرحی از حالات عصر
فطرش از نصیحت و موعظت اشرار و خاموشی اتش فتنه کار زار و زخمی شدنش بار دست زنی

غدار

غدار در واقعات اول مذکور داشتیم پس بعد از انکه در منزل میرزا هدایت متولی برده و جراحات الشبا را خویش
هم از ان بد انصاف همی خورده در ساعتی از شب را بملاحظه پریشانی اهل و عیال بطرف خانه ولات
رفته و تمامش را تا صبح بدغدغه و تشویش بسر برده و علی الطلوع جمیع اسبکانش را مخفیا متفرق کرده
و خود در همسایکی بخانه یکی از اشنایان پنهان کشته و روز قتل و غارت را در انجا نشسته و بعد فرار
خود را از جناب شریف الملک که الحق شخصی بوده تمام عیار و بزرک و نیک فطرت و بلند همت
و بی خیر اندیش و پاس دار حقوق بیکانه و خویش درخواست نموده و انجناب هم فورا لطف فرموده یابداد
روز دیکر با فرزند ارشد خود میرزا حسن امداد المحق بهمان بعزم حرکت اباد ملایر و حضور شاهزاده سیف
الدوله روان کشته و بورود زنان اباد کدخدا و ریش سفیدان بدنهاوش ان سادات نجات بنیاد را
بطعن و لعن و سنک و چوب لکدکوب کرده و اموالشان را برای خود موهوب نموده و بعضی قتلشان را
فتوا داده و جمعی دیکر بقید درآوردن و بحضور رسید جناب ر و شانرا صواب شمرده و مدتی در زنانی
زنان اباد کرفتار اشرار بیداد کر بوده تا انکه سواری چند بواسطه اخبار اطراف همدان از جناب حکمران
ملایر محض همراهی و محافظت ان سادات رسیده خاطر حاضر کشته و تعظیم و اکرام تمام مامورت خود
اقدام و ارادت را اظهار سید ادند پس انجناب شریر بد کردار از مشاهده رفتار سواران چهار از سر سایه کشته
و منزل و سامان را برای انان کذاشته و خود بهر کوشه و کنار سر کشته و پنهان کشته تا انکه بعد از چند
روز دیکر بحکم حکومت ملایر بمکی بوره مواخذه و جریمه و سیاستهای سزاوار کرفتار امده و ملک

حمایت سید عزیز را نموده به محترز ابقدر امکان شفاعت و لسان داده و مبالغی جرم و سیاست را از انجماعه

حمایت نموده و مرخص و روانه امیدوار القصه بعد از ورود حضرات به دولت‌آباد که فراغتی حاصل کرده

جراحی قابل بر حسب حکومتی التیام جراحاتش اعمال و شامل گشته و در روز بعد فرزند اصغرش میرزا حسین

را که بعد از حرکت پدر یکی از اشرار غارتگر در سر گذری او را برخورده و کلید گیر را شناخته و از بابت ننگ

بریده بخن بازه و قداره بر فرقش نواخته و او را انداخته و رفته و جمعی او را به دوش نهاده به کاشانه اش رسانیده

و چون جراحان همدان از معالجه عاجز بوده تا مسلمان از ترس اشرار و قدغن عباسیان احدی اقدام به التیام

جراحات حضرات شیخیه نداشته لا علاج آن طفل بیعلاج را محکم بسته و پیچیده و با امینی لکموز مدینه

و صوغات پدر به عزم اندرزش نموده و بیچاره پدر از مشاهده حالت فرزند دلبند خود خود را فراموش کرده

و به مداوای زخمهای طفل مدهوشش پرداخته تا آنکه بفضل خداوندی آثار بهبودی حاصل گشته و از حرکت

فی الجمله نجاتی دیده و حیات جدیدش در رسید پس در این هنگام که حضرت مستطاب والا شاهزاده سالار

الدوله از کرمانشاهان بعزم طهران حرکت کرده و در دولت‌آباد خیمه و خرگاه افراشته و از واقعات همدان

کماهی آگهی داشته حاجی سید محمود را احضار فرموده و با الطاف مهرآثار سرافراز و در نهایت عزت و رحمت

آن سید شریف دل ریش را مسرور خویش ساخته لهذا فرزند مجروح خود را بلطف خداوندی و توجه نواب

سیف الدوله سپرده و خود با فرزند اکبرش در رکاب حضرت والا با کمال اعزاز و اکرام وارد دار

الخلافه گشته و کلیه مجدد از جانب حضرت امجد منزل و سیما هدایش تر ستد داده و فرزند دلبندش

بعد از معالجه

بعد از معالجه و سلامتی در خدمت سیف الدوله به پدر خویش ملحق میگردد و شرح حالات و مصیبات دلخراشات

وارده از اشرار همدانی را بخاکپای اعلیحضرت همایونی معروض میدارند

و یکی دیگر از فراریان محله همدان حاجی ملا محمد فرزند ارشد حاجی محمد رحیم تاجر رشتی بوده که بعد از واقعه محرم

فقط شب را در منزل خود به وحشت و اضطراب با اقارب و احباب بسر برده و عیال خود را مخفیا بجاهای که گمان

داشته پراکنده داشته و خود با پسرش محمد کاظم نام در زاویه خانه در تنی با کمال وحشت و خانه و اموال خود را برای غارتگر

واگذار نموده و در روز را در آن زاویه تاریک و تنگ بسر برده و از بسیاری درنگ و تنگی آنجا بواسطه پیر شیخ خالد

امینی به حاجی حسن خان میرزا که شخصی با غیرت و وقار و با مکنت و اعتبار بوده مخفیانه ابلاغ نموده و مدد یاری

تمنی چند را از کسان خود فرستاده و پدر و پسر را بدلداری و مهربانی تا بخانه حقیر خویش در آورده تا آنکه

چند روزی که فی الجمله اغتشاش شهر در گذشته یکمان آنکه برف راه همدان بسته شده اساسا با عیال و حال

مختل الاحوال به دو کار افتاده و در یخنا قبی شب میان برف و سرمای سختی پدر و والاشان چو در

و عیال پریشان خود را وداعی مایوسانه نموده و از راه قزوین بعزم طهران حرکت نمایند پس نصیحتی تام

چند راهی کرده تا بکبوتر اهنگ رسیده و عزم توقف را کرده و خارج گشته و یکی ابواب از اهالی

نقلبندی با بادی فرستاده و بقیه در بیابان منتظرش ایستاده که ناگاه اهل ابادی بر حالشان مخبر گشته

و اجماعی فراهم داشته و یکدفعه قریب بانصد نفر چوب بند چماق بدست و تفنگ دار قطار بدوش

از اطراف شتافته و جلوگیری نموده تا آنکه یحیی خان نایب الحکومه رسیده و جمیع ابادی را عودت داده

و جماعه اشرار را متفرق کرده و حضرات را بمنزل خود پیاده ساخته که اجماع این جماعه برای قتل شما بوده
که در همان شب سید محمد عباسی خون حضرات شیخیه را هدر و مال شان را حلال پنداشته پس صرف چای
و قلیان ذکر کرده و شب را هم شام تناول نموده و رفع خستگی را بخواب می‌پردازند در این حال تنی چند حاضر
گشته که چون خاطر شما را نایب حکومه رعایای جماعه ترجیح داده و حرمت را منظور داشته تفتیش شما را
حتی المقدور باید حاجی زادگان هم تعارف گزاف خاطر او را مسرور دارند تا باز هم همراهی نموده و خلاصی
از شر اشرار و عوام کالانعام بلکه بانجام برساند که کار بسی سخت است و سخت تر خواهد شد حاجی زاده
اداره را هوش از سر پریده که عجب میزبانی بود و عجب مهمانی گشت پس در جواب میگوید همه سید
که ما جماعت را هر چه بود جمله را بغارت ربودند و این مال و حالی را که مشاهده دارید تماشا شاید بود
و ملاطفت شخصی دیگر است و هر چه هست در دست خود شما و حاضر است بهر حال که محصلان آن زبان رت
و چه نقدی را که میهمان خرجی راه داشته برداشته و چند دسته از لباس و اثاث قیمتی لا از آنها من
ربوده و آنها را بمعذرت خواهی بجای استراحت گذارده و میروند ولیکن چه خوابی و چه راحتی که
خیالی مجالی نداده که بیچاره‌ها چشمی بهم گذارند یا آنکه چشمی باهم بردارند تا آنکه بامداد رسیده و سفیده
دمیده و بعد از ادای نماز ملتجی بحضرت کارساز گشته و میزبان را بدرود گفته شب صحرا (؟) طفت
و موجع (؟) بازگشته و نشسته و ملا سیف الله نامی پیشوای القصبه را که امور روحانی ولایتی را بالمره بکلی
برادر وار همی تقسیم مینموده خواسته و او نیز اجابت نموده و لدی الورود در خوردی (؟) سرستانه

مشفقانه

مشفقانه از حاجی زادگان شیخیه بجای آورده و غمخواری بسیاری عرضه داشته و اشرار شریر را ملامت
و تهدید بی‌نهایت کرده و نایب الحکومه هم را آنچه از نقدی از حاجی زاده بیچاره بحواله همان (؟) نکارنانکه
در روزه از طرف رشت رسیده بوده گرفته تا آنکه بعد از آنهمه صدمات خیالی و مالی از حصی
حاصل نموده و با همراهانش سلامتی از حقی داشته خود را بحق رسانده و بمنزل محمد حسین خان که از
جانب میرکرک اجاره کار املاک حسام الملک و هم حکومت داشته وارد گشته و او هم پاس دوستی
قدیم و سفارش میرکرک تعظیم و تکریمش پرداخته و قریب یکماه نگاهداری کرده تا آنکه از تخته برف
و سد دی راه فی الجمله اطمینانی حاصل نموده و اول حرکت گشته پس از دوست قدیم تشیید (؟)
فراهم و تقدیم داشته و سندی به اطراف را با جرتی بی گزاف اجیر نموده و با همراهان طریق (؟)
برف سنگین و بسیار گشته تا بهزار مشقت و مرارت بخاک خمسه و قریه حصار رسیده و شب را بمکتب (؟)
آرمیده و صبح بحکم نایب شیر جان شاه خان امیر انهار دستگیر و محبوس میدارند و حاجی زاده گرفتار
با انهمه اذیت وازار حضور نایب را که خود در ایادی دیگر بوده اختیار نموده و همه چیز را گذارده و خود
با دو نفر پیاده از راه برف بیابان بریده افتان و خیزان نیم نفسی گرفتن رسانده و بنوبت (؟)
حکومت پرداخته و لدی الورود سرگذشت خود را از هر جهت نموده پس نایب با ادای نوازش و معذرت
خواسته که چون کار را بخاک کشیده مرخص شما است با جانه و امضای امیر است و فوراً قدغن را
بدار الخلافه حضور امیر نگاشته و چاپاری روانه داشته و مال و اموال و بستگان حاجی زاده

نیز از قریه حصار احضار نموده و بیچاره آواره لابد و لاعلاج ترک خود و پسر و نوکرش را بخود همراه

کرده و غریب وار توقف ندیاره و شیراز را اختیار نموده و تمام امور را بکفایت حداوی

قادر مختار واگذار نمایند پس پدر زاده در مجلس بعزت و اکرام تمام نشست و صرف شام بسر برده واقعی

شب را تا الصبح در محبس و زیر زنجیر گران بپایان بسر رسانده و قریب بیست روز بر روز کارش این

حال و بدین منوال بگذشته که روزها بعزت در جرگه نشستگان مجلس بوده و شبها با ذلت در زنجیره

نشستگان محبس برفته و در این عزت و ذلت عبرتی گرفته و سیری مینموده و شکری بر شکرش

بیافزوده تا آنکه از امیر و طهرانش حکم عزت و لانش رسیده و باب بعضی از اسباب نششرا

جلو گرفته و باقی را رد کرده و مجدد در نهایت سختی و صعوبت بدون نفقه در رونق وارد به حق

گشته و منزل همان حسرت قدیمی را نعمت و غنیمت شمرده و قاصدی بهمدان و انداشته بدر

دستگاهش را که نه تنها از حالش بخبر داشته و دیوانه بوده از سلامتی حبه دو فرزندش شرح حال

ستمدیدش بخبر ساخته و بعد از مدت زمانی از زلزله ساده دو قسم محبت و مددکاری بعضی آشنایان

غلام خاصه منصور نظام باتی چند از سواره عزیمت طهران را اختیار نموده و لدی الورود بمکاتبه

شیخیه پدر و برادرانش که چند روز قبل وارد گشته ملحق گشته و به دادخواهی و عرض حال مشغول

میگردند و عجب آنکه حجابشاه خان امیر بعد از ورودش بنجاک خمسه با آنکه کسی عرض و دادی باو

نکرده اسب و اسباب حاجی محمد را که نایبش جلو گرفته بود استرداد کرده و با امینی از خود بطهران

للاله ۱۰۱

رسانده و با بعد رتی یاد بدستش می‌سپارند و مأمورین استرداد را اموال شیخیه در همدان چند یک این یا

اقدام نکردند و اگر اقدام کردند هر چه را گرفتند صدیکش را بصاحبانش نرسانیدند

دیگری دیگر حاجی محمد رحیم تاجر رشتی بوده که او را یکی از همسایگان بیگانش با اهل و عیال در دکان همانی

و بنگی احوال بشیراز خبر برده و از ترس جان و مال خود و ترحم رجال آنان با آنکه حاجی عقی ناد بوده لابد سرما

در زاویه محجوره تاریک و تنگی جایی داده و حاجی بیچاره با ضعف بنیه و علت مزاج و سرما شبانه روز را

لاعلاج بسختی و تنگی بسر برده تا آنکه بعد از ورود حسام الملک و تنبیه چند نفری از اشرار اتابک حاجی

و کسانش رحل اقامت را در خانه یکی از برادرزاده گانش انداخته و چون آنخانه در گوشه واقع بوده

که روز قتل و غارت کسی بآنجا نپرداخته بوده فی الجمله و بعضی از کارشان پیدا گشته و سید محمد

عباسی بعد از ورود مأمورین شورین و معاودت آنکه در محلش دیگر خواهد شد بگمان آنکه حاجی رشتی سیلی و فندوری

اش را شنیده و فریفته خود گرداند حاجی میرزا نصرالله پیشکار بهارالملک را که فلک هر دو

بوده اگر با تقدیر موافقت مینموده ضمناً سپرده که باید حاجی رشتی را همراه خود بشورین برده و محبت

محافظت نموده که فی پریجان او از شیراز و طهران سالم مانده حاجی میرزا نصرالله دستورالعمل

عباسی با سید بشورت حاجی مصلحت را چنین دیده پس حاجی شورینی حاجی رشتی را بشاه آ

از همدان بشورین برده و مدتی متمادی در آنجا بسر کرده و آخرالامر بواسطه تلگرافهای حضرت والا تلگرافهای

ظل السلطان و جناب نظام السلطنه که در آن اوقات وزیر عدلیه و تجارات بوده و

ناصر الملک و بهار الملک بحکم امنای دولت حاجی میرزا نصرالله و حاجی محمد حسین المقرب گفتند که
با چند نفر سوار جرار روانه دار الخلافه داشته و حاجی ابو القاسم برادر زاده اش و دو فرزند اصغرش
عبد الوهاب و عبد الواسع با دو نفر نوکر خدمتگذار در خدمتش بطهران وارد نموده و بعرض حال و تظلمات
وارده بر خود و کسانش مشغول میکرد و مدتها بدید با حضرات شیخیه که بعرض و داد خواهی پرداخته
با امزاج علیل همراهی و همقدمی نموده تا مظلومیت خود را واضح و مبرهن میدارند خانه شیخ [illegible]
در واقعات ششم فی الجمله مذکور خواهد گشت و بهمین حال مدتها گذشته تا آنکه از ملک ری [illegible]
راطی کرده و بعزم جندق میرفته که حضور رئیس خود حاجی میرزا محمد باقر را دیداری تجدید نموده از
انجا بشرفیابی خاک پاک ارض اقدس و زیارت علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیه و الثنا بهره
و سرافراز گردد پس در یکمنزلی شهر سمنان حالتش فرسوده و از رنج و نابدل مانده و از تعلقات
دنیوی رسته و نعمتهای بی منتهای اخروی پیوسته و بزیارت ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک
انجا شرف و رستگاری یابد و نعشش را فرزندانش در سمنان امانت گذارده و بعد از [illegible]
را از همدان فرستاده تا او را اورده و همراهی خود بعتبات عالیات حمل نموده و در آنجا [illegible]
مدفون بسازند و یکی دیگر از وزرای این ملک میرزا کریم کرمانی بوده که بعد از رحلت مرحوم حاجی
محمد کریمخان بواسطه ارادت و اخلاص موروثی و مکتبی خود نسبت بحاجی میرزا محمد باقر و موافقت
و مرافقت اسد الله خان زاده حاجی میرزا قاسمخان دیوان بیگی کرمان که اهم از جمله اولاد [illegible]

[illegible]

بوده سفری بهمدان رفته و سالیان فراوان توقف [illegible] و خدمتگذاری رئیس شیخیه را اختیار
نموده و خانه و سامانی فراهم نموده و علاقه کرمان را بکلی قطع و برادران و بستگان خود را نیز گرد خود
جمع کرده و فی الجمله شرحی از حالاتش را در عصر عید فطر تا حرکت رئیس شیخیه بسمت [illegible] در ذیل اتفاقات
اول مذکور داشتیم پس بعد از قتل و غارت با جمعی از بستگان خود در خانه همسایه مخفی بوده و لیکن خانه
که یک در بندی [illegible] با این بیچاره گرفتار و گروه اراذل و اشرار یکه خانه اش را بسوخته و جستجوی
خودش را نموده تا انکه بسختی [illegible] فاصل و حایل بوده و در شبانه روز [illegible] علاج
در انمنزل پرخطر بسر برده و [illegible] از شب سیم گذشته برادران و بستگانش را در انمکان گذارده
و خود را بمحله گلبایان و منزل آقا هاشم که متکفل پرستاری عیال حاجی میرزا محمد باقر بوده رسانده
و چند روز نیز در انجا بسر برده پس شرح واقعات روز قتل و غارت را نگاشته و بواسطه یعنی
با صداقت روانه [illegible] داشته تا در حضرت عبد العظیم بحضور حاجی میرزا محمد باقر برسانند و خود
مجددا بسر کشی عیالش رفته و انها را از خانه همسایه بمنزل یکی از اقوامش نقل داده و چون سید عباس
در صدد بدست اوردنش بوده روزی چند را در نهایت تلخی گذرانده و هر شب را در جایی و روز را
در جای دیگر بسر برده و با انکه از [illegible] یکشب را تا صبحگاه به جا [illegible] که مبادا
جاسوسانش گرفتار دارند و هرچه کوشش نموده تا [illegible] از شهر [illegible] بیرون کشیده و خود را
بحضور رئیس خویش بکشاند ممکن نبوده و نگاهبانان راه از [illegible] همراهی او را کرده اند

تا آنکه از شدت عسر و حرج ختم امن یجیب المضطر را بقصد گشایش و فرج قرائت نمایند پس یکی
نگاری بغرض مهربان حق پرستش بدست بیاید و شیخ محمد داماد خود را با دو نفر دیگر از شیخیه که معتقد می
نموده برداشته و شبانه مخفیانه از راه قم بعزم طهران حرکت نمایند و در عرض راه چند نفر از ابا
شیر گشمیری که اموال غارتی بیچارگان را برای مصرف نمودن حمل کرده با ایشان برخورده و شناخته
و در هر منزل جلو میرفته و اهل هر آبادی را بهیجان میآورده که میرزا کریم کرمانی است که چندین نفر مسلمانرا
بدست خود در خانه اش سر بریده و اینک فرار کرده با تنی چند از شیخیه عازم دار الخلافه گشته و الحال
گاهی در سر سنگ دو بوده و المظلومان در بدر اهل آن آبادی بسر آن تاخته و از هیچگونه اذیت و آزاری
نکرده تا آنکه همان نگاری مهربان بهمراه زبان خوش آنها را آگاه میسازد که اینجماعه از ارکان سلسله
باشند مظلوم هماآنکه ظالم و خارج از اسلام همان جماعه باشند که این منکار را بر پا کرده
جمعی از شیخیه را بناحق شهید ساخته و اکنون اموال غارتی ایشانرا حمل نموده و از ترس آنکه مبادا در
شهری و آبادی را ملاقات کرده و مطالبه اموال خود را نمایند در صدد صدمه بیچارگان بر آمده و بهرگونه
تهمت و افترائی مردم بیخبر را بر آنها میشورانند تا خود آسوده برانند و اگر منصفی بر آنها ایراد بگیرد که
با قرار خود شما مسلمانانی را که میرزا کریم در خانه خود سر بریده کارشان در آنخانه چه بوده جوابی
بجا نخواهند داشت پس بانگونه گفتگو با بعضی از که شرارتی چندان نداشته خورده خورده تسکین یافته
تا اذیت آنها از دست بر میداشتند و انسادات شریر هم بذاتی خود را از دست نداده تا آنکه
از آبادیها

از آبادیها جمعی رفقای گرگ از حالت ارباب جود که در آن اوقات بهمدان رفته جویا گشته بودند که
حضرات شیخیه را داشته پاره پاره نموده و خود فرار کرده و الحال وارد میگردند که یکدفعه آنجماعه
بیخبر این جرد وحشت اثر چوب و چماق خود را برداشته در سر راه بیچارگان تاخته بدون سئوال و جواب
حماقتهای خود را بقصد کشتن بآن بیدفاعان نواخته آنکی از همراهان که همراهشان بوده مطلب آنها را
دانسته و علامات برخواسته که ارباب شما ابدا در این منکار نبوده و گروهی از اینگروه
در این خود را هنگام حرکت او را در همدان بسلامت دیده که بنای بدنزاد داشته و همچنین جنبانیده
خواهد رسید دارن بیچاره مظلوم از این گفتگو از چنان گوفت و کوبی از آزار میسازد و در کمر گلی
قم طلوع صبحی را میرزا کریم پیاده گشته و بادای نماز مشغول بوده که جوان شریر رذلی از جلوداران
که چاقه همدان در حالتیکه بیست ذالیقعل را اسب خود سوار بوده و از برابرش گذشته و پیشتاب
خود را از کمر را او بوده و بقصد قتل آن بیچاره حواله کرده و خدا حفظ نموده که خالی گذشته و جوانی
دیگر که از مظلومیت شیخیه با خبر بوده خود را رسانیده و پیشتاب را از چنگش ربوده و هم نصیحتش نموده باز
این عمل زشت دست بر میدارد و از این قبیل صدمات که بر آنها وارد داده بسیار و شمارت
و بعد از ورود بقم و زیارت حضرت معصومه علیها السلام چون میرزا کریم مشهور و آشنا بنانی بکاری
دوست و دشمن بوده بعد از آنکه جمعی از همراهان نبه و اسباب خود را برفقای خویش سپرده وجود
چاپاری نشسته و در روزه بزیارت حضرت عبد العظیم شرفیاب و بحضور مولای خود کامیاب میگردد

و بعد از حرکت حاجی میرزا محمد باقر وارد دار الخلافه بسمت خندق با حضرات شیخیه بدادخواهی همراهی

و معاضدت می نموده تا بعد از انعقاد مجلس تحقیق دیوانخانه عدلیه که مظلومیت شیخیه را بر اثنای چه دولت و

ملت مبرهن گشته از طهران بهمدان رفته و در حکومت جناب مظفر الملک بعضی مطالبات که با تنگه

داشته وصول کرده و قروض خود را پرداخته و اهل و عیال را برداشته و همه را با همراهی گذاشته

پس بملاحظه آنکه سالها مدید و عمر بقیه خندق بخدمت حاجی میرزا محمد باقر توانده اشتیاق و توقف را

در قصبه نائین و جوار سادات آن و خوانین آن سرزمین قرار داده و مشغول و کار خود مسکن داده

و جمعی دیگر از فراریان که در عرض راه گرفتار اشرار گشته میرزا محمد علی نامی از اوده تسید

محمد باقر خندقی بوده که آن سید نور بیچاره را در روز تجدید سلطانی همدان چندانکه توسعی و عرش دیگر

شد مجلس سید کار برده و بعد از تجدید چندی بنججی تمام در همدان زیست نموده تا آنکه از آنها

از زیر برف قدری نمایان و قافله‌ها کاهی روان گشته پس جعفری حاجی میرزا مصطفای نامی و میرزا

علیرضای کرمانی معروف بقوام العلما که مجموعه علوم و رسوم و در فن شاعری مشهور و معلوم

بوده هر سه نفر با جمیعمان اجنبیت ملاقات بالکلیه گسسته با عیال و اطفال خود درا بها نشسته

و بعزم اوطان مالوفه رسپار رسپار گردیده در همان اول منزل که باریدند و ملک خود را گذاشتند بوده

در خانه کدخدای از خدا بیخبر او طاقچه را گرفته و عیال و اطفال بیچاره را از سردی هوا بنیاد

نشانده و وقت شب بعد از ادای نماز و سلام و صرف چای و شام خوابیده تمام کرده که پیر

پر از گدا

شهر که خدا را طمع غارت مظلومان آواره بهیجان آورده پس چند نفر از اشرار آباد را بر اتحاد ایشان

کرده و هلهله کنان با حربه‌های برهنه یکدفعه بر سر آن بیکسان بیخبر شبیخون آورده و بیچاره‌ها با نور

چراغی روشن نموده و مشکلات غریب دیده و بزاری و التماس از هول و هراس اهل و عیال از تست

و ولادت این بیماران پرسیده که از این اجماع و فریاد مقصود و مراد چیست مگر ما که سیمای ما رسیده

شما هستیم و اگر بزعم شما کافر هم باشیم در باره ما ترحم باید کرد پس چه‌ها را ملاحظه حال این عیال

و اطفال پریشان لرزان رحم نمائید و آن اشرار بیمروت بجز آنکه شماها کافرید همه را باید کشت

دیگر هیچ ذکری از رشد خود اندوخته نداشتند و آخر الامر که خدا خود را رسانده و هزار ریب بن

بازی و چاپلوسی مرافعه را باصلاح کدخدا رانده و ساعت و نقدینه خرجی آنها را علانیه گرفته

و بعضی اسباب ایشان را هم بسرقت و غارت برده و بکار خود میروند و بیچاره‌ها با دلهره‌های پریشان

بهزار خیال و تشویش شب را بنیمه رسانده و با التماس و توسل بان کدخدای نسناس با تعارفی

دستی بسته و بار را بار بسته و با ظالمین خفته بودند و فرسنگی راه را پیموده تا فی الجمله آسوده میگردند

و آنچه ذکر شد از معامله و رفتار اراذل و اشرار و مزارع و دکاکین حاجیان در بیابان با این

چند نفر معدود پریشان اندکی بود از بسیار و مشتی از خروار و کفایت است از نوع عملیات

وارده بر سایرین از جماعت آواره که در هر منزل بچه عقوبتها و از چها گرفتار بوده و بوده اند

اینست از حال ظالمین و مظلومین هر مکانی و شرح حال و گرفتاریهای هر یک را اگر بگوئیم سبب

طول مقال باعث ملال و کلال خواهد بود اگرچه ملال از مذاکره حال مظلومین البته

اجرش عظیم بلکه خود عمده غرض صدای متعال است و در آن عبرة لمن اعتبر

واقعات پنجم

در شرح مأموریت زین العابدین خان حسام الملک با خدا شرار و استرداد اموال حضرات شیخیه و اخراج

سادات بنی عباس و جابر را مشهد و جمعی خدانشناس دیگر و طغیان گروه ستمگر به دولت و توپ بستن بهمدان

و گرفتاری اشرار بر دست مأمورین دولت قدر توان و بیان واردات چند که در آن اوقات

برای جماعة شیخیه مظلومه از بعضی جهات روی داد

چون حسام الملک بواسطه خدمتگذاریهای پدرش امیر سرکرده بزرگ دولت بود و بناشت رجوع

خدمت حضر عید فطر رجب حکم همایون تلگرافهای متغیرانه شدید مراو را رسیده که تحکم خجارت

مرنوع که پیش رود و اشرار را جلوگیری نماید و آتش فتنه را فرونشاند و در بعد را که حشر آن بعد

که علی الطلوع خود را با عظمت و شوکت بر سر این خدمت رساند مسامحات گذرانده تا که

اراذل و اشرار بر شرارت خود مسلط گشته و هر چه بهیدگان منصور الدوله او را دلالت نمود

که از این مسامحه در چنین واقعه وحشتناکه تما قریب است که اما را در مجالس عدیده مفعوق الدولة

و معطل الملک بخوانند چنانکه فخر الملک را نیک الملک بنامند ابداً این دلالات بر او در اسودی

نبخشوده و همین قدر بوده که برای ظاهری با معدودی چند خود را تعلیه حکومت رسانده و خلوت نمود

ابواب طهران

و جواب ظاهر زا او را تلگرافها بار در قرار قم کرده که اشرار را بجلوگیری معظم گشته‌ایم و شهر را نیز

منظم داشته‌ایم پس حسام الملک با فخر الملک بپرداختن اینگونه تلگراف بوده و اراذل و اشرار

همدان قتل و غارت و خرابی اطراف مپرداخته تا آنکه عصری واقعه قتل و شهادت کربلایی

محمدی عصار بآن وضع شرربار واقع گشته و این فقره چون منافات کلی با تلگرافات حضرات

حمله را تو حشت و اضطراب انداخته لاجرم نواب عبد الجواد میرزا رئیس تلگراف را و جعل بس

گزاف فریفته تا روز را نه این واقعه را موقوف و جمعی را از خود مشعوف دارد و رئیس امین خواهش

اظهار تمکین کرده و میگوید مراتب خود را در چنین اغتشاشی برشوت خیانت نخواهم کرده فوراً

واقعه قتل عصار بیچاره را بذلت و خواری شرح کافی بروزنامه تلگرافی داده و چون از حضور مبارک

اعلیحضرت شاهنشاهی گذشته خاطر مبارک را رنجش و غضبی بس شدید روی داده پس حضرت

اجل امیر بهادر خان رئیس جنگ را احضار فرموده که ما ازین شهر شام خراب همدان بکلی خشم

و رشیدیم بزودی قشون سوار و توپ و تیپ وارد کنی بس عجیب روانه دارد و خود نیز بهمدان بیا

گردوان سامان که محل و معدن اشرار است از بیخ و بن بر کن و خاطرها را آسوده و جمعی بیچارگان

مظلوم را از شر اشرار راحت و در امان دار و بهمین مضامین تلگرافی با تغیرات شدید بحسام

الملک و سایر مأمورین ایالت رسیده که بعد از اینهمه مسامحات که بسبب آن نهب شرارات

و قتل و غارت جماعات گشته مجالسا ازپای منشینید تا تمام اشرار شریر را دستگیر [illegible]

بنی عباس و سایر رؤسای حبّاس را باسم و رسم اخراج بلد و بدار الخلافه اسیر و انفاذ نموده
و اموال غارت‌زده را نقیر تا قطمیر از هر صغیر و کبیر استرداد کرده و جمله ورود ایشان را باصفهان
پذیرا باشند پس حسام الملک روز پنجشنبه بیستم شوال را با جمعیت خود از شورین بهمدان آمده
در وقتی که اشرار بغارت خانه کربلائی محمد باقر رشتی که روز گذشته از نظر غارتگران رفته
و امروز بعلم در آمده تازه دست گذارده و جمعی قداره بدست و غارت بدوش او را از حلقوم بریده
و بعضی رو بفرار و برخی گرفتار میآیند و محمد نامی فراش حکومت که قالیچه چهار زرعی غارت‌زده را بدوش
کشیده بچنگ میاولانش دچار گشته و مجلس سر سواره او را انداخته و تنبیهی کامل نموده که
بعد از چند روز جانش بهوای غارت بغارت رفته و قالیچه را بصاحبش رسانده و بقیه اثاث
البیت آنخانه باین واسطه محفوظ مانده و چند نفر دیگر را هم تازیانه بسته و خسته کرده تا جمله کشته و سپاه
هو قدری آرام و نیم تمام میسر گردد و حسام الملک وارد منزل میرزا محمد مجتهد جولان
و ریش سفیدان اصناف را خواسته و تلگرافات سخت طراز از وعید و تهدید و مأموریت
امیر بهادر خان را با توپ و تفنگ و غلامان و لشکریان و چشم پوشیدن اعلیحضرت شاهنشاهی از
رأی آبادی انسامان اعلان کرده و منصور الدوله با جماعتی شورانگیز وارد گشته و قراول
ها در هر گذری مقرر داده و جمعی تفنگدار از در محلات و بازار بروش و گردش در آورده تا آنکه
زنان سالخورده قداره بدست زره پوش و اطفال خورد سال شش لول بکمر چماق بدوش از هر جا

دیگر را فرار

دیگر را فرار و در سوراخها و لانه‌های خود قرار گرفته و برفع خستگی و افتخار کردار خود مشغول گشته‌اند
و سادات آن کشمیری شیر و شاره و سرکرده‌های شریر اشرار از گوشه و کنار خود را بحجله و خانه سید عباسی
کشیده تا اگر از طرف دولت مؤاخذه و سختی زیادی روی داد در صدد تهیه و استعداد
آیند و از آن طرف چون همان عصر عبد حکمی با تلگرافات با تأکید با مأموریت و حرکت فوج ملایر و نهاوند
بانجا که ختم او [illegible] رسیده و بعجله خود را رسانده پس نور محمد خان یاور ملایر بحرکت شهر مأمور گشته
و از شهر رفته و شولیده از کثرت سپاهیان فتح الحلاق و امان و اراذل و اشرار شش جانب و هراسان
گشته و شبها را قراولان و تفنگداران بگردش پرداخته و حسام الملک و منصور الدوله محضر
مأموریت خود را در شهر قرار داده و چند روزی بعد بانجا نه سید عباسی رفته و او را از واقعه
ساخته و همراهی خود ببازار برده و کسبه و تجار را بکسب و کار خود مأمور میدارند و چنان معمول
و هراسی از حرکت امیر کبیر و سپاهیان جهانگیر اراذل و اشرار شریر را در این چند روزه دست داده
که اگر او خود سرابی رئیس شریری را آواز مردن میسر [illegible] جان میداد و چون وصول
و نظم شهر را بدار الخلافه تلگراف داده پس حکمی سخت محض دستگیری اشرار و پس گیری اموال
مجدد و مکرر شرف صادر گشته که کوتاهی و مسامحه را جز بخشش خاطر همایونه حاصلی نخواهد بود
و تلگراف دولتی با افتخار جناب میرزا احمد شریف الملک رسیده که چون او وجود شریف را
از همه کس بیغرضتر دانستیم لا جرم حقیقت واقعات را از هر جهات میخواستیم دادم در جوابی

نمیگوید شرح این واقعه بقلم و بیان نیاید که موقوف بشرف حضور و عرض جنابست پس او را مجملاً اختصار
فرموده و در چنان هوای سرد بیخی قدر سوار و زاده اش میرزا حسین سعید الممالک با جمعی از بلاد رها نش
او را پی سپار گشته و چون فخرالملک در این تمام چرکه و کلی و خرابه و تباهی کارهای خود و دیگران را واقف
و مخبری ناطق و صادق بید الستّه وحشت و دهشتش افزوده و بتلگراف محرمانه حضرت صدارت
عظمی امین الدوله را بتوقف استمالت نموده و چون دعوتش قبول و جوابش بدلخواه وصول یافته
کار از کار گذشته و شریف الملک نیز که را پی سپار گشته و بعد از ورود قم و زیارت حضرت
معصومه علیها السلام صدارت امین السلطان را ملاقات کرده و گذارشات را فی اوله الی
آخره بیانات نموده و بدار الخلافه شتافته و در مجالس ابناء دولت شرح وقایع را از
روی صداقت و لانت تقریر و بیان میدارد بالجمله چون امور همدان فی الحقیقه بکارها
داده پس حکومت با حسام الملک و سایرین شو که در همین هم عهد گشته و تعهد نموده که تمام امور
را باصلاح که دیگر اصلاح دارند و اول وهله برای پیشرفت کار مبالغی گزاف و بسیار که چند هزار
پیشکش دستگاه امین الدوله صدارت شعار و باقی برای سایر مخارج وارده در روزگار
بوده تعیین نموده که بعد تا اصد تقابل این مبلغ گزاف را از اموال غارت شده حضرات شیخیه
که از بسیار و بیمن بدست آورده بملک طلق و حق صدق خود در آورده و در راحت نمانند جان
مرد در خون آن زخم که در جسم ما ادست   پس مجالس چندی فراهم آورده و تمام رؤسای ملت

و دولت همدان را با خود همعنان کرده که اگر این کبیره این صولت و جماعه شرکیر با خاک یکسان
و خاکیان شهر پیمال شکندر و گذار رفو نبود حتی با جمله فیت و نابود خواهد بود پس خوشتر آنکه جلو
همی در گرفتن اراذل و اشرار و استرداد اموال منهوبه بشمار تمکین کرده و امضا داریم چرا که اگر
غیر از این باشد هر کس که دست زنیم بسته بیکی از خود ما است و اول گفتگوها و ماجراها است پس بلکه
بگذاریم و از همه چیز بگذریم دیگر آنکه باید در برات مذکوره عریضه معتبری بمهر و بهمین بهمن عضا این نگاشته
و ممهور داشته و در ضمنش مستدعی تاخیر حرکت اپرکشته که در این هواهای سخت زمهریر در راهها
برف سر و سر حرکت با کثرت جماعت موجب هلاکت جمعی کثیر خواهد بود و دولت را ضرر بکلی
و مخارج گزافهای کبیر خواهد گشت و چنانچه اجازت رود جمعه این چاکران بنده کانیم خسرو پرست و در انجام
خدمات همی مقدم و همی هدست دیگر امرا دولت است و فقط این نیز چاکر خدمت   مالک رد و
قبول هر چه کند پادشاهست   پس چون مستدعای ما قبول کرده و آسوده خاطر بانجام امور و جلب منافع
موفور الثروه خود مشغول کردیم و جمیعی این تدابیر را پسندیده و بدستور العمل عمل کرده و عریضه خود را
ارسال داشته و استدعا با تیر شرایطش مقبول افتاد پس چند محل و چند مکان را همچون تیر حکومت
فخرالملک و منزل حاجی میرزا عبدالله منگار و خانه علی یاور امین حسام الملک و محل بعضی از رؤسای
ملت را چون خانه های سادات عباسیه و آقا سید عبد المجید گروسی و میرزا هدایت متولی و حاجی
آقا محمد قاضی و حاجی میرزا مهدی همدانی و آقا ابراهیم کاشانی این جمله را تعیین نموده که اموال

استردادی ادرانشار را بمحال جمع آوری کنند که بعد با صاحبانش تفویض نمایند وجمعی را
در مساجد بر منابر کرده تا صورت ذره ذره از اموال شنیعه را برای غارت کنندگان اعلان دارند
وگروهی را از طلبان حکومت و یاوران توپچی و سرباز رعیت و کدخدایان ولایت در این کار
وکردار مامور داشته پس بسختی و شدت دست بکار گشوده و هر جائی از آن از دل اشرار بوده
دستگیر آمده و در مجلس شورای [illegible] زیر زنجیر کلهن گشته و هر گوشه مالی را سراغ داشته بسراغ بال
گرفته و در محال معینه ضبط کرده و در بعضی از آن محال اموالش بکلی زوال یافته و بکلی مفقود الاثر
گشته و بعضی دیگر قیمتی نفیسش را برای خود برداشته و بقیه را از بسم امانت نگاه داشته حضرات
شنیعه را اعلان نموده که حضار و حکام [illegible] لکن فی الجمله مال بوده رفته و هر کس مال خود را شناخته
ده یک دیوان وقبض رسید داده و برده حلال و خوشگوارش باد و شنیعه بعضی که ابدا اقتضا
نکرده و رفته و آسوده بوده و جمعی که بحکم دختر رفته سبحان الله که چه دیده و چه برده و از
متجاوز از اموال منهوبه و خرابیهای وارده و خانهای مخروبه و سوخته را چه بدست آورده شیشه
و درهای شکسته ولیاو کوزهای بی دسته و سماور و ظرف سینه بهم نقره و گلیم ولحاف تکه
تکه و هکذا و اجناس نفیسه قیمتی هر ولایات و مصنوعات از نقره و طلا آلات وسایر جواهر
و نقدینه و متاع کسب و تجارات گویا ابدا در دستگاه مظلومان بی پناه نبوده و هیچ یافت
نگشته و حکایت آن و سهشان از آن اموال منهوبه فراوان همان حکایت فقیر حقیر زارع
مزارع

مزارع اسفل بود و خانه بی پایان بود که صاحبان جلالت ارکان مزارع اعلاء و اعلا مرتبت
رتبت و منزلت و قدرت بر ظلم و اذیت افزون از کفایت و در رفع حاجت خود آب سرشار برده و بعد از
سیرابی تمام انجا قه اگر آبی بزراعتان بیچاره فقیر اخیر رسنده که رسنده و اگر رسنده بیرون
رسیده پس قیاس حال مظلومان شنیعه را در سهم اموال ایشان بهمین منوال فهم و بداند که آنچه غارتگران
[illegible] روزه از همدان بردند که بردند و هر چه بدستگاه جلالت حکومت و سرداران [illegible] رسید
که حل شد و رفت که رفت و آنچه بجنگ آمورین هر محل آمد و خوردند که خوردند و هر چه در منازل
و محافل بعضی رؤسای ملت جمع آمد آنچه قابل دستگاه حرمت و عصمت آن بود که بحکم اولویت
هدیت شد و هر چه را که لایق هر یک از خدام و بده حق زحمت و انعام داده و بعد از آنهمه وارد
حادثه و آفات تماشا شد سپاه و اکل جراد و عبور عساکر بیگانه اگر صدیکی از اموال منهوبه حضرات
شنیعه بصاحبانش رسیده باشد آنجا ست شکر باید کرد تا جاست عذر باید خواست
و عجب با آن برکت و بهانه بود با تخم بلا که بود که بواسطه غارتگران و زاری همدان اغلب بلدان
ایران را فرا گرفت تا آنکه بعقبات عالیات و بغداد روی نهاد و باسلامبول نیز وصول یافت
و تصریح عقلای تمامی بلدان خاصه اهالی همدان قحطی و تنخی و گرانی و کسادی عمومی هر سامان از
پراکندگی اموال همین مظلومین پرملال بوده بدوران و الحال چندین سال است که بغرضان ملت حسب
غرضان مرمذهب و ملت جلالانه و دعیان لعنت میکنند همه ایشان مستکمل را که باعث خرابی

وبدنامی ایرانیان گشتند بلکه جمله اسلامیان هر کیمیان در رود عاقبت کار که گشت بانجگ
چون بعضی از تجار معتبر سنجه را بواسطه صدمات نوظهور دیگر ظلمی بر ظلمی بگری بی رسیده مخفی نمود
حال هر نفر نیز باید شنید و باقی را بهمین احوال سنجید یکی از آنها حاجی سید صادق کاشی است که
سیادت از او ناشی و لبی صاحب عزت و مکنت بوده و در روز غارت خانهای ایشان انداخته اورا از همه
چیز انداخته و حجرات و انبارهای تجارتی او را بدست سیاری میرزا بابای سرخ موی کبود چشم که سرا دارش
بوده بی باک پرداخته داشتند و در اوقات ماموریت حضرات هر فقره از اجناس کلی خود را در
نزد غارتگری مخصوص محسوس دیده و با مضای حسام الملک با مورش بعزم وصولش بمی جر بده رحمی
از تعدی شنیع شریر بدایمن او را گرفته و بحضور فاضل عباسی برده و شهادت داده که این پدر دین
رده و کفر گفته و بحکم مفتی بد فتوا در صدد صدمه و حدش بر آمده و بعضی دیگر جرح شهود را کرده
تا از حدش در گذشته و مجدد بحضور حسام الملک رفته و واقعه را بیان نموده و از زدی صدا وقت پیشان
که اصرار زیادی بر استرداد اجناس خود نموده تا آنکه حواس جمعی با که چشمهای آن مال حرم جزیز
داشته که چنین جنسی چو جوار نبودی از دست دادن لقمه از دهانها انداختن و سایر تجار سنجه را بر
راه اموختن است پس هر روز را بمسامحه گذرانده تا آنکه اشرار شریر را ضمنا اشاره بجهت تنبیهش
رفته و سید ذبیح الله کرمانی که سید عباسی با وزیر درگاه بوده با سادات کشمیری شرح حالی ها را بر
داشته و با شمشیرهای برهنه بهر گذر و دمنه که رسیده احوال آن سید شریف را پرسیده که

جز قتلش

جز قتلش اشارتی نرسیده و چون بچنگ ایدر بزیر خواهد شد پس بعضی از آشنایان شنید
عزم از عزیمت آن گروه به تقریش مخبر ساخته و بیچاره از بیم جان شهودی آورده که خبرها از اهل دم
نداشته و عیال و بلایان پریشان خویش را با هزار تشویش گذاشته و پسر خود را برداشته
و بغربت فرار از راههای دور و کنار شهر کاشان را بسیار بسر کرده و دیگری ملا محمد رضا صاحب نهبی
تاجر زاقی است که تدین و اعتبارش در نزد همه کس باقی بوده و در روز غارت از خانه بهای
عالیه او اموال نفیسه قیمتی فراوانی غارتگران شریر عراقی را بدست آمده علی الخصوص حسین
طاهر کج بهاد و اسد عبد الکریم بدنهاد که سرکرده اشرار سیاد گران گذر بودند خود را از
غارت معمور نموده پس حسین نباشی اموال فراوانی بطهران کشیده و کلی پیشکشی خدمت ضیاء الملک
بخشیده و توجهی کری نفتنم داده سرارتش استعقبرا بیاراد و اسد عبد الکریم را نایب علیحی که
از اموال نهوبه بچنگش آمده غیب میشد گرفتار نموده و بازارش پرداخته تا اموالی بشمار از
لاف ساخته و اسد بتدبیری فرار کرده و بخانه حاجی میرزا حسن که او را حامی و هوا خواهی
مؤتمن بوده پناه برده و آن مفتی شرع با آنکه خلاف فتوای انتخالف شریر شرس برهن بوده حمایتش را
نموده و ملا زمانش فورا بمجلس ملا محمد رضای زاقی را بر واقعی حاضر کرده و اول بمبدء آن
مقدمه خطابه عتاب آمیز با آن تاجر عزیز نموده که شما با از جان این بیچاره مسلمان چرا دست
بر نمیدارید که هی مطالبه اموال خود را فیما سند بیچاره تاجر از همه جا بیخبر واقعه را خواسته

ومدعی را حسب وبعد از بیان ونشان مدعی خود اقرار کرده که این شخص تاجر ابداً از فاجر باز ندیده
ودر دستگاه حکومت وجلالت هیچ خبری نداده وبجائی ندویده ولی مامورین خود در کمین بوده
وگرفتار کرده وربخه واذا نموده اند در این وقت تاجر واقعه را از قول در آن سید متقی دل
وسینه اش تنگ آمده واورا وجماعت تاجر را بعبرت اشاره نموده که این از عدل وداد بود که
ما مارا از اسلام بی بهره خواستید واینگونه اشخاص شرارت شناس را خود مسلمانی بهره مند دانستند
وگفتید آنچه را که گفتید وکردید هرچه را که کردید پس خواسته وبراه خود سرود سید مفتی
خجل گشته بجای عذرخواهی آنهنگام که بعضی از حضرات شیخیه در خانهای خراب خود لانه برای جمع
آوری عیال بهر طرف ویلان خود خواسته فراهم آورند وآن تاجر به خانمان آواره هم خانهٔ شرع
که در هر اتاقشان تجاوز رسانده بودند تعمیر اطاقی از آن خرابه قناعت نموده تا عیال پریشانش
را بسامانی برساند همانا که ملایان شرورش با کسانی که برادر شریرش حاجی میرزا مهدی
معمار ونجار را بنهی تحذیر کرده که تعمیر خانهای خراب حضرات شیخیه بحکم مفتیان شرع حرام
کلام است مع القصه که در آن اوقات تدبیری دیگر که عجب تدبیری بوده بکار رفته که تمام
روسای دولت وملت همدان بکفول ومتعهد گشته وجمله تقصیرات این هنگامه ودار وقرار
بگردن حضرات شیخیه وارد آورده وجماعت اشرار را اشارت نموده که همه روزه اجماعی
غوغائی فراهم کرده وبتحریک خانه قاسم سید عبدالمجید کروسی خون چنین تن خون اشرار بالا

را از حضرات

را از حضرات شیخیه مطالبه داشته وامین الدوله صدر اعظم از دست داوری قولی وفعلی که گرا
زر در ترازوست زور در بازوست از همه جور وهمه چیز با خود همی محرم وهمدم نموده واستشهادی هم
تمام کرده که ابتدای این فتنه وهنگامه از طرف حضرات شیخیه بوده وتمامی روسای حرکتی وقتی از بی
مبالاتی خود چنین شهادت زور را مسطور ومهمور نموده وبهمین اکتفا کرده بلکه محض پیشرفت تدبیر
وتدبیر خود چند نفری از خود حضرات شیخیه را که در آن اوقات اسیر ودستگیر سادات عباسی بوده
بحکم ختم وتحذیر بر این داشته که استشهاد را بنوشته خود امضا ومختوم نمایند واین قبیل
خاطر خود بسی نوشتها تمام کرده وتدابیر خود را انجام داده تا مگر اسمی ورسمی از اموال منهوبه وقتل
وخون ناحق ریخته مظلومان شهید شیخیه در میان نباشد وذکرش کلی از میان برده باشد وخانهای
ویرانشان با هر عوض وجبال المصالحه غبن فی الغبن بلکه طلق وحق صدق کرده مدعیان محجوب
سدارند ولی چون تقدیرات الهی تدبیر بندگان را موافقت وتقریر نکرده خاطر عدالت گستر اعلی
حضرت شاهنشاه ایران که قلب مبارکش در چنگ با قدرت وقوت غوث اعظم مظلومان
صاحب العصر والزمان ارواحنا فداه محفوظ بوده همانا بران داشته که مکرر بر مکرر اخراج سادات
بنی عباس وحاجی میرزا مهدی خدانشناس را از همدان ودیار باصرار با تغیرانه اظهار فرموده
وامین الدوله را مخصوصا بنهی وتهدید محض انجام خدمت تلگرافخانه مامور نموده تا آنکه حکومت
وصاحبمنصبان دولت همدان از بسیاری مسامحه ودرنگ تنگ آمده واخر الامر

عباسیان را ترک علاقه انسانیان امر نموده و جوابی دندان‌شکن بغیبی چالاکت بر دهن پاسخ شنیده
در پس فرج نهاده و صدیق نظام خرد سند نجات سید عباس اقدام کرده و بموعظت و نصیحت و اکرام
پرداخته که اطاعت دولت و سلطان چگونه پشت بر سندان از مودت و عاقبتش پیمانه دل آن خوردن
وان شنید صدیع بدو رود نگاه تحیت و درود انتخص محترم را محنت رنجیده و غم رنج افزوده در مجلس انس
سید سلیمان بدو صفت و سید جعفر زشت سیرت و سید هاشم سید قاسم و سید ذبیح الله کربلائی جمعی
از اراذل اندیشگاه لعنت پناه بطعن و لعن و قلاشی و فحاشی آغاز کرده و بر لت با تخفیت و ذلت از مجلس
بیرون کرده و از روی بام در کوچه تنگ هلهله و تسخر بر سنگ انداخته و گلوله شش لول تفنگی
چندانه بناله حواله نموده و چند نفر سرباز را زخمی و بشرف هلاکت رسانده و سرباز هم دستی کرده
و شلیکی بطرف جماعه اشرار نموده و تنی چند را زخمی ساخته و صدیق نظام اسلامیتی از مهلکه نجات داده
و مراجعت نمایند پس حاجی میرزا مهدی شرور و ملا عبدالباقی شریر با جماعتی کثیر از اراذل و اشرار محله
در بازار و بازار و هر کوی و گذار در آن وقت با علم و بوق و طبل و طوق سادات نعره با جولان
شناس با نجابت و دلداری رسیده و عبدالله گوسیج و حاجی محمد دعا نویس با زاده و جمعی دیگر از فتنه
جویان به آزخانه توپچیان را چلوار برای خلعت و کفن بجوش آوردن غیرت و خون جوانان انجمن آورده
و نثار و لباس کرده و نفر باد و اغنیا و اشرفعتا و جنگ جهاد را بر بغداد بر قرار رسیداند از
اطراف صدیق نظام که در آن خانه تبریزی و جنگ گریزی نموده و خود را بقلعه کهنه که ترکش لشکر

گاه محل

۱۰۰

گاه و محل یاران و سپاهیان بوده رسانده و شرح ماجرا را بدار الخلافه تلگراف کرده و خاطر مبارک
اعلیحضرت شهریاری را آزرده و افسرده ساخته بطوری که صدارت عظمی را بسا محاتش با تغیرات بسخت
سرزنش و ملامتها فرموده که دستگاه همدان و شرارت سادات عباسی بعتاب از قبیح مفسده
و واقعات نا باب خورده خورده سخت تر شده خاطر ما را رنجانیده اند اختصاص حکم فرمود که صدارت حضور
بتلگرافخانه نشسته و برنخواسته تا صاحب منصبان تلگراف حتمی همه از توپ بسته و از لاف و گزاف ایشان
و اشرارش صاف و پرداخته نموده و رفع غائله را بحضور همایونی اعلان دارند چون این حکم حتمی با تغیرات بلا نهایت
از تلگرافخانه همدان بیرون بیاید حکومت با سرکرده‌ای افواج لاعلاج بغیرت و هوش آمده و انجام خدمت را
حرکت و خردوشی برادر را ده و سرباز را دسته دسته باطراف همدان متفرق نموده و در هر گذری
قراولان نشانده و بجلوگیری اشرار فرمان داده و دستگاه خود را با توپهای شهر در عصر روز عرفه
و نهم ذیحجه از قلعه کهنه کنده و بر روی تل مصلی را خیمه و خرگاه افکنده و لشکرگاه مهیا زند و فردا را کرده
عید قربان بوده سید جعفر شریر جماعه اشرار را دو دسته کرده و جمعی اشرار کفن پوشیده و بعضی
نفت بدوش کشیده را با یکدسته بگرفتن توپ و سوختن چادر و دستگاه مصلی و شکست لشکر
فرمان داده و خود با دسته دیگر بقلع و قمع سربازان قراول اطراف چاپارخانه روی نهاده و یکدفعه
با هلهله و غوغا بر سر اینها ریخته سرباز بیچاره را خاکسار گذارده و بیرون تاخته و بموعظت و نصیحت پرداخته
و اشرار ابدا اعتنا نکرده و چند گلوله بطرف سرباز انداخته و سرباز مامور هم چون بیچاره سختی

انها را دیده لابد شلیک توپی چند از اراذل را بخاک هلاک افکنده و جمعی اشرار یکدفعه فرار نمایند
و حکومت و صاحب منصبان ولایت چون از واقعه سرباز چهارباغ مخبر گشته ما فاعلی نیک شمرده
و بگمان خود فتحی پنداشته لاجرم چون اشرار کفن پوش نفت بدوش و اراذل چالاک کلاک که با طبل و علم
و جوش جنگ چهارباغ را در بند گذاشته حکمران لشکر توپچی را فرمان داده تا توپی را نموده و
انجماعت شرارت نهاد بدایشان همچون شیاطین عرفات از رمی جمرات یکدفعه سرگشته
مهیا نمیاورد فوج منصور الدوله که از وضع جنگ بی بهره و کار ازموده بوده حکومت دل
دل باخته را بدلداری دلدار کرده که یک توپ پشت تا مرغوب دشمن با دلیر و شیرگیر
توپی دیگر سخت و کهنه را که تا دلها لرزان و دیدها گریان گشته و کاری از پیش بر اید پس
با هجل کرده و گلوله توپ بکرر بالاخانه منزل فاضل عبادالملک که در تمام قلو برازجا کنده
بطرف چهارباغ بزمین افتاده که یکدفعه صداها و غوغاها چنان خاموش گشته و جماعه اراذل
بطوری مدهوش که سر از پا نشناخته رو بفرار گذاشته و کلاه معرکه و دستگاه اراذل
اند و سادات که عبا از تخت ریاست بزیر آمده و خیل و ایشان را بتعقیب را در ده که شاید کسی انها را گوشه پنهان
دارد تا بدست لشکریان گرفتار نباشند و حاجی نصرالله که صاحب منزل انها بوده قرانی رو نهی
دست نهاده و باکسید و التماس بنی عباس را قسم داده که من ابست [illegible] جاهای تمامی و خرابه ما
ابرو و مال که رفت و خانها را که توپ گرفت ما اکه عصمت از تم خیال دارید که بر باد دهند

عربستان

عربستان با ایلاغ سه توانی بکاری امده اند با یک قاطرچی توانی با سوار گشته و شتر خود را از این شهر
و دیار ویران بدر کرد اند پس بنی عباس بهزار هراس و تواتر خود را بخانه حاجی میرزا مهدی سید کاشی که
قبل انها را یار و مددکار بوده رسانده و چون پناهی ندیده لابد بمنزل اقا سید عبدالحمید رفته دو بده و گوشه خزیده
و بعد از ملاحظات سخت شدید روزی ... انها را از ماموریج ... طلبیده و خط ... روانه
رسیده و توپها را بحکم دولت بطرف انحضرات بسته تا اگر مسامحه و اهمالی در حرکت و اخراج انها
انکار با اثره ... بر انداز پس بجای ... تا سید عبدالحمید ... تندی و تلخی عذر انها را خواسته
و از انجا خود را ... حاجی ملا نصرالله کشیده و روز بعد را سوار چند از حاجی ... نشستن
حسام الملک ... عربستان ... تا بحکومت کرمانشاهان
سپرده و بهانه سردی و سختی چندی توقف نموده تا انکه سید محمد سید فاضل را گذارده و
عالیات رفته و توسل برسالت ... جسته و تا انکه انتشار احکام علماء ...
و نخواهش عالم کبیر و معلوم ... کبیر و صغیر بوده و جمله ... باعث و بانی تمام این فتنه و ...
بوده که برپا ساخته و جماعتی کثیر را از هر فرقه و هر زمره بضد ... ساخته ... بعضی
اسلام و ایمان چنانه اورا ... بطهران ... بر خلاف قانون ... شغالقه و ...
مکاتیب عدیده ... حضرت سلطان نموده که ... روانه دارند ...
نموده ... تا انجام رسانده ولی چون شغالقشان ...

و قواعد ملت بوده و رضای خدا و سنجیده عقلا را ابدا موافقت نداشته بلکه مخالفت را نموده مقبول

نیفتاده و فتنه خفته را بیدار کردند اگرچه هزار فتنه و بلیه از اقوال و اعمال بد مآلش در روزگار همی شد و دیده

گشت و نمونه‌اش برای عبرت و سرگذشت فی الجمله همی گذشت با جمله امنای جلالت سنیه عباسی

بجای دندان شکن سنگش بر دهن انداخته حضرات شافعین را نیز همین پاسخ بسهولت داده شرمگین ساخت

که حاجی میرزا محمدباقر با آنکه قریب چهل سال در همدان بوده و علاقه و سامانی از ملک و مال و اهل و عیال

برپا نموده و در این طول مدت هم از روی حقیقت مورد هیچگونه ایرادی و باعث هیچ نوع فسادی نبوده مگر گرفتاری

دستگاه خود و یارانش با فقرای غریبه و تهمتهای عجیبه بعضی جهال سدین از نفتیان و مفسدین بی ایمان و اسعد یک عده

از وقوع این فتنه است که سید محمد عباس و اتباعش برپا نموده لاعلاج همان عصر عید را شبانه

وا ز تمام علاقه خویش چه کم یا بیش دست کشیده چشم پوشیده دست با کشیده صبح که همدان علاقه و سامان را

بهمدانیان بحال واگذارده و اهل و عیال خود را نیز از شهر و دیار آواره داده و گوشه بیابانی را که خدا حق

خوانند با جمعی از دوستان و هر راز دشمنان اختیار نموده و دیگر ابدا خیال همدان را نکرده و نخواهد کرد گوبی

عجبتر از غرض و مرض بنی جعابی که با آنکه در سال ایه سال همدان را از تیر سوق نگذاشته و علاقه و سامانی

هم نداشته بعد از اینهمه شرارت و قساوت بلکه شقاوت و بدعت که نسبت بدولت و ملت ایشان

قلیل مدتی از او ظهور رسیده هنوز هیچ پشیمانی و خجلت روی نداده و هوای همدانش بر سر است با اغراض حمیت

و استحکام و شفاعت مواخواهان طمع رجعت است با امانش در نظر مهملا که گفتار و کردارش همه

برده

کرامات و آنچه جوانت و کرده دیگر بس است شفاعت و وساطتش همانا که لغو و عبث است در خانه

اگر کرامات همچو بس است و عجب زشت خوئی با آنکه سخت روئی بوده که بهیچوجه شرمساری و غیرت

در فطرتش گویا نبوده که بعد از اینهمه داستانها همانا که در هنگام مسافرت و حرکت موکب همایونی بعزم

فرنگستان در شهر ذیحجه ۱۳۱۷ که دو سال و سه ماه از واقعه همدان گذشته و آتش فتنه‌اش چنان رو

در گرفته که هنوز خاموش نگشته باز هم دست بر نداشته پس و استکاکش در خدمت امنای

دولت بدین ایجاد و حیلت شفاعت را بنا نهاده که چون حضرت سلطان اعظم بزیارات و دعای دعاگویان بهی

منظور نظر چه شود که سید عباس را هم رخصت آزادی داده که البته بی اثر و ثمر نخواهد بود و انتاجی

مطلب را برای نایب السلطنه حکمران همدان نگاشته و مشورت اجازه خواسته و ایشان هم مجلسی با اجتماع

بعضی از رجال دولت و ملت فراهم آورده و ماجرا عنوان نموده و مصلحت کرده پس جمله بیکزبان این مسئله

است تمامی اجابت کرده و سید محمد عباس را در اینهمه اصرار حقی است فراوان زیرا که الا هیچ جای او را قبول

نکرده و نخواهند کرد بجز احتمالی چند از اهل و از اول دیوانه همدان ای بحدی که الان ولی

جانیم که اول دفعه رخصت آزادی دعاگویان را داده تا ترک خانه و لانه و علاقه خود کرده پس اهل و عیال را

برداشته شهر و سامانی دیگر تقریبا هم همدان را مسجد و بسار عباسی و اتباعش بنی جعاب واگذاریم سود

کردیم که احکام بدعت ترکانش بی پا مانده و فتنه هم فراوان و اشخاص زنده و اطفال مرده را قتل

زدن و خانها را غارت نمودن و سوختن هم که از شیوه مرضیه بلکه فخریه اهل همدان و مخارج قشون و اوا

و توپ و توپخانه هم بعهده حضرت سلطان خداوند رحمی فرماید بدلهای لرزان و چشمهای گریان و موهای
پریشان که جمله را دیدیم و آنچه شنیدیم و آنچه که گفته شد همچنان هیچ نگفتیم که صد چندان است
پس نواب حکمران از استماع این سخنان حالتش منقلب گشته و شرح مطالب را نگاشته و بخدمت امنای
دولت انفاذ داشته تا و سلطان را بالمره مأیوس دارند آسوده نمایند که این اعمال و کردار از خط
بر دار نخواهد بود … بعد از اخراج سادات بنی عباس از همدان مأموری حرکت دیگران برا گشته
و حاجی میرزا مهدی شریر سرسخت را و چند نفر شریر سرسخت را بحکم دولتی مأموری چند بهر سمتی اخراج و خراب
و بعد از آن حکومت و سرکردهای دولت فراغت و راحتی بدست آمده پس حکم گرفتاری ایل اول
را داده و بعضی فرار کرده و اغلب را گرفتار نموده و با سید جعفر شریر در زنجیر در آورده و چند روز
گذشته حسام الملک سید هاشم سید قشم را در جرگه ملایان جو زرده و سید جعفر شرارت شعار را
با پدرش سید سلیمان از شورین برای املاک خویش که در خاک درجزین بوده فرستاده و ملائکه تمام خرابیهای
همدان … و بدنامی و زحمت دولت و ملت بر شرارت ایشان بودی … و سکنه نیز از
و غافل بوده که اطلاع ناستوده ماش هم بدولت خیانت بوده و هم بملت لامت رسانده نیز اکثر این
سادات شریر کشمیری که کارپردازان و اعوان بنی عباس بودند قساوت و ظلمشان همچون اعمال عمال
بنی امیه و آل مروان بپایان گشته بودند شرافت سیادت را نه عزت گرامی داشته بلکه خائن
دولت و مخرب ملت بودند و الحق که خیانات و خرابیهاشان را فوق نداشت انحطاطی بعد از آن هر کس از

مجبوسان

مجبوسان پیشکش لایق داشته بدعوی فائق گشته و بعضی را که چیزی نداشته حاکم نیز بعکسش تا … قبح
گذاشته پس بعهده ساقی که حکومت با مأموری دولت بهم دست گشته راه دخل برگرفته و بعضی از
حضرات شیخیه را مانند محمد ابراهیم پسر حاجی رمضان شیشه گر که حال عصر عید فطر خانه شان
بغارت رفته بوده و کربلائی رضا نامی … را گرفته و برده یکی را بام اینکه عصر عید در خانه حاجی
میرزا محمد باقر بوده و دیگری را ببهانه اینکه مفاسد اعمالشان را برای … دستان خود …
کرده و هر یک را تنبیه کامل نموده و محبوس بیدارند و حاجی رمضان بیچاره محض استخلاص پسر از اول
خود بحکومت رفته که مدعی این پسر کیست و خلاف شرعیت پس حسام الملک میگوید که این شخص که
عصر عید او را روی بام خانه حاجی میرزا محمد باقر دیده اند در جواب میگوید به مسجد رفتن و نماز جماعت
خواندن که خلاف نبوده و بعد از نماز هم که جمعی قانون معمول خود شبانه تا آنخانه رفته که عملی
و نو ظهور بظهور رسیده و چون جمعی بینوای شنیده جا اجماع کرده و اطراف آنخانه را محاصره
هرچه فریاد کردیم و التماس نمودیم که دیگر مسجد نخواهیم آمد الله الله دارد رسیدند و ما که نماز خوانده
را خواستند از ما پس بگیرند و چون امری محال بود در قوه و تخفیف هم نبود و خلاف جماعت اگر
که هیبت و مختار بید پس مجلسیان از تقریرش بعجب رفته و حسام الملک را چون جوابی نبود
بحساب نموده مسامحه گذرانده تا غرض عمده که داشته بر وی قابل گرفته و انها را از حبس شده از
و بعضی دیگر را چون … محمد ولی نامی پسر حاجی محمد رحیم رشتی را حسام الملک طلبیده که بشخصی

مدعی است که پسرش را قاتل تو باشی و مصلحت با انکه سلفی با مصالحت بپردازی و اسوده باشی پس
وجهی کلی از بیچاره جبر گرفته و مصالحه نامه معتبر بدستش داده و رهین منتش نمایند و از این قبیل ظلمهای
فراوان هم بر این اسمها و این رسمها بعد از انهمه صدمات بپایان باین مظلومان وارد مینماید
و عجب انکه فخر الملک با همه خرابیها و ننگی که از حکومت خود و ملت و ملک رسانده باز هم داعیه و طمع
حکمرانی داشته و انانکه ظلمهای بیشمار بهمه جور پیش گرفته بعظم بحضور امین الدوله صدر اعظم فرستاده تا حکومت
خود را برقرار و پایدار نماید و چون خدای نخواست حسرتش در دل بماند دستی چو در ایام برباد داد
بهر حال اینهم یک نوع ظلمی بود که وارد مینماید و رونده و بنحوی جاری میساختند تا انکه صدارت عظمی
بوجود شخص باکفایت و فراست جود منتقل و مفوض گشته و جناب امین السلطان مجدد مسند سپرده
امده و این اعمال و اطوار ناشایست که شنید از وجود با اقتدار گشته پس تلگرافی بحکمران همدان
فرموده که این حضرات شیخیه بیچاره مظلوم را انهمه قتل و غارت و اسیری و دربدری و ظلمهای قسم
و هر جوری ستور نکاهی شما را نکرده و تهمتی دارد که شما انهمه ستم پرداخته اید لایق است وکفا
و بعد از ان فی الجمله اسوده کی برای شیخیه همدان روی داده و ولانی حاصل میکرده و مجتبی از
انکه سید جلیل القدر اقا سید علی محمد اغلب اشراف و بعضی خان همدان تلگراف او را انموش(؟)
و بعد میل نداشته و بهمین سبب او را ارادتمندی ذلیل گشته چون در این سنگامه بعضی حضرات
شیخیه از ظلم جمعی از ظالمین پناه او برده و اظهار عقاید اسلامیه و انانیه جور را نموده و خواهش

سفارش نامه

سفارش نامه کرده پس برای هر یک بخط خود سفارشی نوشته و مزین داشته که چون فلان مملکت
و از طریقه ضاله متفق بنحو فرقه حضرات شیخیه خداشناسم الله تبری و بیزاری جسته بر کافه سلطین
و مؤمنین واجب است که او را رعایت کنند و حمایت نمایند و جمعی از اشراف بغرض که در قانون
سلطانه بیمرض بوده و مدتهای مدید با حضرات شیخیه معاشرت نموده و بنحو قواعد اسلامیه بایستی
درخفا و علانیه از انمظلومان کرداری ندیده و گفتاری نشنیده از ملاحظه این نوشته بیش سبحت(؟)
در گشته گشته و غفلت را از خود دور و عبرت را منظور داشته و بفکر کار خود پرداخته رکی گفته
خفته را خفته کی کند بیدار و فی الجمله شرحی از ان حال اقا سید عبد المجید در ذیل قصه حکومت
مظفر الملک بمناسبت انشاءالله خواهیم پرداخت و بعضی دیگر هم از اعادی بیباک شیخیه
چون میدانی دیده جولانی کرده و باب تهمت و افترا را بر ظهور عجیبی دیگر را گشوده منجمله یکی از او
حاجی ملا رضای زاید الخلقه که خود را رئیس ملت و حامی ان بد فطرت خوانده و جلدی چند از
کتب فارسی خانه حاجی میرزا محمد باقر بواسطه خارکران دایره جوده بدستش افتاده و با کلی بزرگ او پر
را که از راه به در رو در انیکی از ارادتمندان حاجی میرزا محمد باقر بخصوصش فرستاده در میان
پس اصل کاغذ را از میان برده و خود از الحاد و نفاقی که داشته کاغذی الحاقی مسیح خاطر خود نوشته
و در ان باکت گذاشته مضامین کفرامیزی چند که بیچاره صاحب باکت ابدا خود خبری نداشته
و مختصرش انکه خطاب نموده باین دولت یا انکلیس عبرا که وسعی در رتق این خاکسار بنماید

واگر نه عزرائیل را حکم فرما تا قبض روح این جان نثار را نماید نسختی تا که در دولت تا چند با جماعه که

این ملحد به انصاف بر کاغذ الحادی خلاف خود را در مجلسی ابراز داده و مجلسیان از انجا اندیشه غرض

نهاده و خردمندی هوشیاران کاغذ را باخبر گرفته و چون رسم خطش را ابدا با خط ردی یکست

مطابق نیافته بلکه بطوره بداهت خط پسر بدمنجان مدعی بد فطرت شناخته هما ناکه [illegible]

و یاد برآورده که و آنجماعه در این عمارت و بنا آنچه بتحقیق پیوسته از خانهای هریک از حضرات

شیخیه دو کفن و سه کفن با قلش بچنگ غارتگران همدان او فتاده و اغلب و عمده اموال غارت

هم عاقبت بمنزل رؤسای متشاین ولایت روی نهاده و از جمله این اموال که معادل یک کرور

مبلغ منثور گشته بجز یکمایکت الحاق پاره پاره نصیب این آقای بیچاره نیامده و مجلسیان از ان حکایت

بحیرت همی رفته که غرض تا کجا و مرض تا چه حد که فاطمه این طایفه و تحفه حاجی ملا رضای زاید الخلقه

را از سر تا جوان خان بیا که [illegible] مسلمان اده که باشر ممزوج و با جان مخلوط هرگز برون

نخواهد شد بهر حال که انجور نوشتجات دانگونه تهمتها هم که نسبت بحضرات شیخیه از جمعی

منقیان همدان روی داد ظلمی بود فوق ظلمهای فراوان در اخر الزمان پس بهر دستی بیاید داد

و ذلک عبرة لمن اعتبر

اکنون بعضی از اسامی جماعتی را که در همدان بسبب این فتنه عظیمه اخر الزمان گشته و بخیار ما گرفتار

بالاشاره و بذل درهم و دینار علم شرارت بر پا داشته با لحضور خود همه روزه در محضر رؤسای عمت

نثار

نثار پاکذارده و تحسین و تصدیق اقوال و افعال انگروه شرور بکار را نباخاده و هر یک بطرز

و طوری اتش این هنگامه را دامن زده و افروخته از هر زمره و هر فرقه خواصش تا اراذل و عوامش را

بقدر کفایت و نمونه و ایت میکاریم که نام ایشان بواسطه اعمال و افکارشان در روزگار بماند تا عبرت

کرده برای عبرت گیرندگان در اعصار و امصار ملا از منقیان شیخ جیمی چون ملا عبدالله بروجردی

و سادات عتبات و سید محمد و سید فاضل بروجردی و حاجی میرزا مهدی و حاجی میرزا حسن پسران خلفا

حاجی میرزا ابوتراب همدانی و حاجی سید اسحق و امثال ایشان که همگی در صدد احکام بدعت شیراز

و عداوت شیخی جماعه بیباک و همی نفاق بودند و ملا جماعه و اعظیانشان مانند حاجی ملا رضای واعظ معروف بزایده

الخلقه و زاده ابو الفضل ملا محمد و برادرش شیخ محمد که جمعی او را ناقص الخلقه گفته و بعضی معروف بریشه

و ملا بیه بوده و شرح حال بدمال چنین جماعتی را تحقیقات با حقیقه مرحوم میرزا ابو الحسن نعمای

جندقی که ادیب ازمه جا خبیر و همی با فراست و صاف ضمیر بوده برای هر خردمند منصفی شافی و کافی

و دیگر حاجی شیخ حسین واعظ قمی و حاجی سید محمد علی ذاکر عرب زاده که جلو دار تقویت روسای

شرارت در هر مرتبه دلداده و همی از اد بودند و ملا عدل شتر و شارشان چون ملا عبد الباقی

خباب و سید محمد ثمی و سید ذبیح الله کرد و سادات شیر گشتری سید سلیمان و سید جعفر

و سید هاشم و سید حسین و دیگر حاجی باقر پسر حاجی عبد المحمد و ملا عبد العلی اعور پسر حاجی

ابو القاسم اعرج اصفهانی بانی فتنه عصر عید شهر رمضان که تماشان در هر جزوه منشاء فتنه

وفساد وخیمه وحرکات بدعت وشرارت را داده وهمی باعث بنیاد بودند و ملا جماعتی از تجار فجار نشان

از ایشان حاجی میرزا حسن تبریزی و ملاحسین کمپانی وحاجی درویش تنکچه وحاجی محمد حسن معروف بحلوا

دجال و بدچشم وحاجی محمد صالح بغدادی و ملا علی وزیر پتدوز وحاجی غلامعلی کرباسی فروشی

و برادرش حاجی علی اکبر وحاجی ابوالقاسم درک هم رشتی و هم اصفهانی حاشیه نشین مجلس

تجارت وحاجی محمد جعفر تنکچه و شیخ علینقی اصفهانی که مجتهد در ظاهر و نهانی هر علم فتنه و فساد برپا

اول بر آن آمن وهمی عماد و سناد بودند و ملاحسین از سر خلیفهای اشرار و ریش سفیدان اصناف

مانند حاجی میرزا جبار وحاجی ولی بقال و رضای علاقه بند و عبدالله کوسج وحاجی محمد بزاز

و عباس بزاز وحاجی علی درویش شال باف و سید صدرالدین لال و کربلایی حسن عطار و میرزا

بابای سراداری و مشهدی حسین وحاجی قنبر علی وحاجی رضای بیمار و غلامحسین زرگر و حسین سنگر

و شیخ کرجی جو زنیموزن سید عباسی و حسین حاجی باقر سقط فروش خواهرزاده حاجی میرزا مهدی

و سید احمد و سید جلال و سید باقر که جمله معروف بسادات فیروزه قبری بوده و سید ابوالقاسم

و برادرش پسران حاجی سید هادی کردستانی و عموزادگانش میرزا آقا و سید کریم حکیم

و شاطر غلامعلی و شیخ شقا که انجمن بر شاه هنگامه و فتنه عصر عید فطر بوده و دیگر بابایان

حکومت نایب میرزا و نایب احمد و ده باشی رضا و جمعی لسبکان و اتباعان شهریار بودند

و تقی میر آخور و برادرانش که جمله لسبکان حسام الملک بودند و حسین آقا کاظم دباغ وحاجی اسمعیل

وحاجی موسی

وحاجی موسی رضا وحاجی نصرالله و سید محمد وشیرزاد وحاجی عبدالرحمن و پسرش فروزند

ساغرچی و مشهدی سیفعلی که یکی از جمله ذوی العقول دباغخانه بودند وحاجی حسین کرباس فروش

وحاجی مراد علی شانه تراش و پسران میرزا نصرالله خان بالاکوچه که عموزادگان حسام الملک بودند

و چند نفری از قاتلین حاجی میرزا علی محمد بهشتی مظلوم مانند جواد عطار و بلال علام مشکوه

و علی اصغر پسران حاجی کریم بزاز و اسدالله پسر شکرالله فیض و میرزا علی پسر حاجی ملا کاظم پیش نماز

و چراغعلی سقط فروش و غلام نوکر میرزا هدایت مستوفی و کربلایی شاه محمد بزاز بودند و بعضی از

قاتلین حاجی تقی بهشتی مثل پسرهای ملک محمد معمار و پسر سید اسمعیل تاجر و زنبادانی دردو

آبادی و حسین علی ساغرچی بودند و تقی چنار و قاتلین حاجی عبدالرحیم مظلوم اصفهانی

لال خوشیار و لطف الله مشهور تبل پسر جعفری طلا جو و ریش سفیدار اول شرور و حسن نوربخشی

طاهر و شیر محمد رضا جرانی و اسدالله گنجه و پهلوان مهدی بودند و جمعی از قاتلین کربلایی کرمانی

عصار مشهدی بابال از ایشان شاطر داوآب و باقر بیمار مشهور بتقلد و محمود و یحیای بن بازاری

سرباز فوج منصور الدوله و سید حسین سنگتراش و نصرعلی علاف و شهباز حصاری با

پسران ظالم ان بچاره وهادی پسر فاروق دلال انبار و حمال و سید علی قهوه چی و شاطر تو شوطی

بودند و از این قبیل الواط لاطی و لوطی در حوزه هر یک از ایشان بر روسای شریعتمدار بدعت گزار

شعار بسیار بی شمار بوده که اغلب اغلب از ایشان در عمری بروی قبله رانندیده و قانون سلیمان ابدا

نفهمیده و نرسیده و دهقانان ریاست اسلام با معرفت کاملی که مجال چنین اشخاص شریر نمی
داشتند بصرف عداوت همه را مسلمین و مؤمنین خیراندیش نامیده و حضرات شیخیه را که
شش ساله و هفت ساله انها با اتفاق موالف و مخالف نماز نخوانده و روزه نگرفته مخفی عباد
و اجرای بدعت و حکم بغیر ما انزل الله بیچارهای مظلوم را از اسلام بی بهره خوانده و خون و مال
برای چنان اشخاص شریر و طاغی هدر و حلال نموده پس بحکم بدعت آنان قرآن در خانهای شیخیه بسوختند
و کردند آنچه را که کردند و دیدی یا که شنیدی هر چه را که گفتند و هر چه را که کردند و بعقیده گروه
با مزور ارباب تاریخ و سیر جنگ و جدال و غارت اموال و اثقال و کشتن و بستن و سوختن در این
عالم بسیار و بشمار واقع گشته ولی آنچه بتحقیق پیوسته در هیچ واقعه نبوده که جنگجویان و غارتگران
جماعه مقابل خود را با اینکه دعوی دینداری را داشته و اقوال و اعمالشان جمله از جوانب آیه
قانون دینداری موافق و مطابق بوده معذلک که چشم را از همه پوشیده و بمیل و خواهش خود
بیچارگان مظلوم را با انهمه تصریحات دینداری خارج از دین بخوانند و خود را با همه شرارت و حرامی
بدعت صاحب دین و پیشوای مسلمین بدانند و بتاخت و تاز اول و اشرار خون مظلومین را
و مال ایشان را حلال بدانند و حالا که چنین بدعتی بظهور رسید مگر در واقعه هایله کربلای
پر بلا و روز عاشورا که جیش مخالف با همه خلاف خود را مسلمان و امت پیغمبر آخر الزمان خواندند
و فرزند پیغمبر را با آنهمه فضایل و مقامات که اصل اسلام و ایمان بسته بوجود مبارکش بوده با اصحاب

و یارانش

و یارانش که اقوال و اعمال مسلمانی را از همه کس بهتر و خوشتر داشتند مرتد و خارج از اسلام
نامیده و خون پاکش را بخاک ریخته پس بغارت اموال و اسیری اهل و عیالش همی پرداختند بعد از
واقعه کربلای معلی دیگر چنین واقعه روی نداده بود مگر در همدان در میان حضرات شیخیه و جماعت
بالاسریه در آخر الزمان چنانکه بر هیچ عاقلی پوشیده و پنهان نمانده و نخواهد ماند در هیچ بلدی از
بلدان اگر چه وقایع کربلا و مصائب عاشورا بنص صریح تصغر عندها المصائب و اصل کل
همان معاملات شهدای آن دشت پر محن و بلا است ولی چون ابتلای حضرات شیخیه در همدان هما
کتابی بوده با آن بزرگواران و در حدیث جلد سیزدهم جلد بحار الانوار هم که در اول این تعلیقه
مذکور شد و دیدی یا که شنیدی که حضرت امیر المؤمنین علیه صلوات المصلین چگونه اخبار از غیبت
نموده و ضعفای شیعیان علی نامیده پس ظلم عباسیان و نقصان بی ایمان
ایشان هم نمونه ایست از ظلم ظالمین آن زمان و مظلومیت مظلومین جماعه شیخیه در این زمان نمونه ایست
از مظلومیت مظلومین آن زمان پس بگو و بترس اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع
له علی ذلک اللهم العنهم جمیعا و عذبهم عذابا الیما

واقعات ششم

در شرح دادخواهی حضرات شیخیه در دار الخلافه بدولت علیه و مقرر نمودن ایلچی و لشکر جمیعا
بحکومت و استعفای حمل از این خدمت و تحکم حتمی اعلی حضرت شاهنشاهی حکمرانی جناب

مظفر الملک را بهمدان و فی الجمله شرحی از رفتار انجناب دران سامان و سرگذشت حضرات

شیخیه احرار الامر در مجلس دیوانخانه عدلیه و ثبوت مظلومیت ایشان در حضور

جمعی از امنای دولت جلالت توامان دولت ایران

چون جمعی از حضرات شیخیه بعد از انهمه صدمات و بلیات که از قاطبه اهل همدان دیده و از شهر آواره و بیابانات

و بیابان گشته پس بهر طریق و هر شقی که بود خود را بدار الخلافه طهران رسانده و خورده خورده جمعی

کثیر بر گرد هم فراهم آمده ولی نجابت و مردونیت را از دست نداده و همچون سایر عارضین و لاابالیات

بغوغا و هیاهو و ازدحام جماعات نپرداخته و تمامی بنابر احوال نشسته و پنج شش نفری که بیدار ذی حجی

بودند که از انجمله حاجی سید محمود طهرانی و حاجی محمد رحیم رشتی و حاجی ملا علیرضای اصفهانی

و میرزا کریم کرمانی و حاجی آقا محمد و حاجی ابو القاسم رشتی و ملا محمد ابراهیم بروجردی شرح

حال خود را در مجالس عدیده بحضور امنای دولت علیه گفته و عرایض متعدده بخاکپای اعلیحضرت

همایونی رسانده و دستخطهای حکمی حتمی برای احقاق حق ایشان و جزای بخت اشرار همدان باقتضای صدارت

عظمی امین الدوله صادر و حواله فرموده و حضرت صدارت از بیحالتی و بیکفایتی چون هر روز

وقت را بمسامحت گذرانده و بملاحظاتی چند که بعضی باشاره گذشت و انچه تلگرافات و عرایض

سابقه حضرات شیخیه که نزد خودش موجود بوده رفته رفته تقصیر فتنه را بر خلاف عدالت مختص بحاجی

جابقه کرده و حضرات شیخیه حمل کرده و مبالغه نموده تا انکه دستگاه اخراج سادات بنی عباس و ورود ری

خدانشناس

خدانشناس و شرارت و طغیان بیجا جابقه نسبت بدولت و هلاک نمودن چند نفر سرباز قشون

را و غضب اعلیحضرت شهریاری و حکم توپ بستن بیابان انکرده و کج باز بیجا زخانکه تفصیل از آغاز

تا انجام در ورقات پنجم مذکور گشت انجمله کوشیده تمام روسای ملت و امنای دولت را از سعی وقف

از جابقه و اهر حامی شعور بر حقیقت گردیده و تماشان آقا بانظالم را از مظلوم داده و فهمیده که حضرات شیخیه را

در هیچ فتنه و هنگامه تقصیری و پاپی نبوده مخصوص که در همان اوقات حضرت اشرف امجد والا ظل السلطان

بدار الخلافه رسیده و نجابت و فراست فطری نشست را از زیبا شخص داده و حضرت سالار والا

سالار الدوله هم در کرمانشاهان از تمامی وقایعات همدان اگاهی داشته وارد گشته و حضرت

اجل نظام السلطنه هم از بیغرضی و پاک نفسی حقیقت مطلب را از هر جهتی واقف بوده و جناب خان مشیر

الدوله وزیر امور خارجه نیز حقیقت مسئله را از نوشتجات و بیانات داخله و خارجه محقق داشته و جمعی

دیگر هم از رجال با کمال دولت از هر گوشه و کنار تجسس این واقعه پرداخته تا علانیه و اشکارا حق را از باطل

گذاشته پس تمامی اینجابقه با عظمت و وقار در هر مجلس و در هر شرارت و ظلم اشرار بالا تر رسیده بجانب

مظلومیت حضرات شیخیه را اعلان و اظهار داشته بطوریکه دیگر مدعی را محال انکار نماند و در

همین اوقات که نیمه شهر محرم الحرام سال یکهزار و سیصد و هجده بوده جناب امین الدوله از مجالس

ملاحظات خود که باعث خرابیهای دولت و ملت گشته لاعلاج صدارت و درجه ارادت

برداشته و بگوشه نشسته و اغلب دولت را از تغیرات و به دیگران واگذار در حضرات

شیخ را داد خواهانی بعرض و مرض پدیدار میباید و جناب امین الملک بالطاف بیکران شاهنشاهی
مفتخر و متعدد و پیشکار صدارت حضرت اجل امین السلطان آمده و تاکید اکید از اعلیحضرت سلطنت
در رسیده که در آنسو که حضرات شیخیه و تغییر حکومت و نظم ولایت همدان حضور اقدس رفته و جناب
با جمعی از اهالی جهت مجالس چند با مشورت کرده و چند نفر را برای حکومت تعیین نموده پس بعضی گماشتگان
تمکین نکرده و برخی که قبول کرده بعد از صدور و وصول حکم و فرمان شان هنگامی و غوغای شیخی را
کار همدان و سرکشی رجال جهتی و تقی انسانان بکار برده و چون از قوه و حوصله خود بیرون دیده
دیده فورا استعفا را استدعا نماید و مدت زمانی اهالی جهت در امر حکومت ولایت
سرگشته و حیران گشته تا آنکه سروش غیبی جمله را بوجود با کفایت و نمود جناب اجل ظفر الملک ملهم
و رهنمون گشته که این وجود مبارک وجودیست که کفایت و اقتدارش فیلسان و دو
لرستان و عربستان کرده و در هر مرز و بومی که بحکمرانی موسوم بوده آداب و رسوم را
بدفترها و رقم رقم گشته و سرکش حکمرانان سایر بلدان را ارمغان میداشتند پس رجال
دولت از حیرت وا فرو که براحت وا آسوده که افتاده و حکومتش را جمله بطیب خاطر صحه گذاشته
و بحضور مبارک همیونی عرضه داشته و خاطر عدل گستر شاهنشاهی هم شوف و بهجت گشته
و فورا انجام را تلفن و تلگراف از طهران بنیاد ران خواسته و بالطاف ملوکانه نواخته و حکمرانی
همدان را بحکمی حتمی و تنی بشرط صاحب اختیاری کلی بر تمام ادارات کشوری و لشکری ابهت در

و ذو

حق او خود با نمود برقرار فرموده و حرکت را استعجال اصرار و اظهار میدارند و تلگرافی حسب الامر
صادر گشته که فخر الملک بماند و حسام الملک او را نگاهداری نماید تا جناب ظفر الملک وارد گشته
و محاسبه حکومتی خود را پرداخته و دعاوی حضرات شیخیه را که کلیه اموال منهوبه را نهاده بدستگاه حکومتش
رفته قطع نموده آنوقت راه خویش را پیش گرفته هر جا رود دارا دست و اگر نه خاکش بباد رود در همین اوقات
حضرت اشرف و صدارت عظمی جناب امین السلطان از مشهد قم و جوار حضرت معصومه علیها السلام
بدار الخلافه احضار فرموده و تشریف خلعت صدارت و مختاریت بر تمام امور حرکاه سلطنتی و دستگاه
مملکتی از کشوری و لشکری اسناد و رسما مفتخر و سرافراز نموده و آنحضرت نیز حکومت انجا را برای همدان
انتخاب کرده و البتی صواب شمرده که احدی جز او خود با نمود لیاقت و کفایت حکومت چنین شهری را نداشته
و در شان زاده اشته و نخواهد داشت و بعد از وصول تلگراف فخر الملک چون حسام الملک در اوقات
مشورت خود تمام املاک را از روی صداقت یا خیانت او بمعیه و هم مشورت بوده نگاهداری او را
در حکومت با کفایت و اقتدار سبب افتضاح اعمال و اطوار خود دیده لهذا از روی بی اعتنائی فطری
خود با حکام دولتی چنانکه دیدی یا که شنیدی بسا محبت کند از آنده و راه فرار او را بدستش داده تا از
دار الخلافه فرار کرده و با دار الخلافه مبارکه شاهانه پناه برده و از اموال منهوبه حاتم طائی گشته تا خود را
نیکنام نماید بهر حال چون تلگراف حکمرانی جناب ظفر الملک بهمدان واصل گردیده منشور حکمرانی از
دار الخلافه حرکت کرده انحطه و خاک شده بی آن با خود از آن حاصل گشته کیان

شیرزنان کش هر یک قدرتی بر حرکت داشته بهر جهتی فرار نموده و هر کس نتوانسته بگوشه
خزیده تا موقعش گریز را اختیار نماید بالجمله که حکمران کاردان با معدودی از غلامان خود محافظت
نموده و شبی را در شورش بیهانه بخانه حسام الملک تمکین کرده و بامدادش بیاجو و استعداد از نفر
حکومت بعد از ابای چاره و بعدل و دادمی پرداخت و اول وهله حاضرین را خطاب که تا
غائبین را نیز اعلان دارند که مرا فرمان سیاست همانا که بر تن شما خواهد رفت نه بر دل شما
و تفحص از کردار و اطوار شما خواهم کرد نه از افکار و اسرار شما زیرا که بجز خدای و لیکن کس بر ضمیر کسی
آگاه نخواهد بود و چون در مهتری و سروری از روی فراست کمالی بنهایت داشته بعضی
ملتی را محرمانه مستفتی نموده که حکم واقعی شرعی در حق مقتولین طرفین از حضرات شیخیه و جماعه بالا
سریه چیست و غرامت غارت اموال اندوخته و خانهای خراب و سوخته با کیست پس آنجماعت
پاسخ حکومت را چنین داده که حکمش آشکار است و ضرورتی نیست که مقتولین جماعه بالاسریه همه
باشند چه از هزار بزرگ که ابدا خونی ندارند چرا که بر خلاف قانون شرع و عرف بتقوای بدعت کرده
آرای سادات بی عقلان خداشناس اطراف خانهای حاجی میرزا محمد باقر رئیس شیخیه را محاصره
که چون مسجد سی ساله خود رفته و شهادات و عبادات اسلامیه و امانات را در تقلید اسلامیان
با جماعه خود بجماعه بجای آورده پس خون جوده و کسانش هدر و اموالشان را حلال دانسته و حرمت اسلام
و ایمان را بکلی از دست داده و بالمره همی کاسته و بعد از آنکه ملک سلطان و سواد اعظم که مجمع اغلب

طوایف

طوایف از فرقهای اسلام و سایر امم بود چنان شیرازه نظمش با آنهم گسیخته و درهم و برهم ریخته
که سراسرش بسیار بلدان نیز سرایت کرده تا آنکه دولت را از انگشت نمای تمام ملل و فرق ثانی عشریه را
سخره جمیع مذاهب و ملل خواستند و همانا که چون چنین اشراری ملعونانه در شرع حرمتی نداشت
در عرف عزتی و آئین کرده چندین هزار که بر خلاف قواعد تمام طوایف روزگار بخانهای حضرات
شیخیه تاخته و عیال و اطفالشان را در هوای سرد و سخت بهر سو و هر سمت پراکنده ساخته و قتل و غارت
و تاراج اموالشان دست درانداخته بحکم شرع انور افزون از هزار نفر را باید بقطع دست راست
و پای چپ پرداخت و احکام محاربین را با آنجمعی که اینها واقع کرده و جاری ساخت و غرامت خرابی خانهای بهای
و غارت اموال بدان منوال و هر خساراتی که بحضرات شیخیه وارد آمده بعهده همان جماعات است که بحکم شرع
ظاهر با هر واقعی باید تحمل گشته و از عهده بر آیند و اما از طرف حضرات شیخیه هر چند نفر که بانیه صدمات در
گذشته همانا که شهید گشته و خون آنان در نزد خدای قهار و شریعه رسول مختار هدر نیست بر بانیان
که جماعه بالاسریه باید از عهده دیه خون المظلومان نیز بر آیند پس حکومت با کفایت و فراست در آنحال
مجدد مسئلت کرده که تفصیل همین سوالات را کتبا عرضه بدارم و متوقعم که همین جواب را مرقوم و مختوم دارند
تا آنکه حق مسئله را برای جهال علوم نمایند و العجب کل العجب که آنجماعه با آنکه دعوی ریاست اسلام
و مسلمین را نموده خلاف قواعد اسلامیه را نموده و چنین جوابش را از حکومت معذرت خواسته و
لم یحکم بما انزل الله را چنان افسانه پنداشته که گویا از مخالفت و مخاصمت خدای حی هیچ باکی نداشته

بلکه ضمناً حمایت و شفاعت رؤسای شرارت را از اوجب واجبات و اعظم طاعات دانسته و برای که
ریاست خود دانسته بهرامی هواخواهی بوجود قساوت نمود چنان جماعات بیباک گشتند بحالیکه
مظفرالملک قدر هرکس را شناخته پس بعضی از اشرار شریر را بجزائی سزا داده و وساطت رجال
شریعت رجعی از رؤسای ملت و ملاتی را که عادت معهود بوده بکلی مردود و ممنوع نموده و راه پناه را
و اشرار را مسدود بسید دست کاری المزه مسدود و مقطوع ساخته و باندک زمانی تبرکات و کار
چنان اتحاد کاک ها پاک را پاکیزه و پاک کرده که نقش ها بحالیکه را نشان دیگر دوستان بلکه نقشه
در وجود وقور سرکان و طایر در عراق باتفاق اهالی خود در آن آفاق سرایت کرده بطوریکه تمامی جماعات
احکامش را بالطوع و الرغبة اذعان داشته و دعاگوئی و ثناجوئی او را لازم بلکه واجب میدانستند
و ملوک بعد از آنکه ملوک الطوایف و اغلب قرا و مزارعش ملک موروثیه یا ملکی صاحبمنصبان
و رؤسای ملت و ارباب وظایف بوده و در هر آبادی جمعی دزد شریر بسند حکومتی را حاکمیت
و عابرین سبیل از شرشان همیشه هراسان و خائف رفته چنان ازین رو لان نموده که سر و رالها مکنت
و دولت پو... بر شرارت را مسدود گشته را سود که را بهتر داشته و الحق که اگر نظم و کفایت
وجود با نمود نمود در ان مملکت ... از باد فورا نه اشرار بدخصال احدی از متمولین را نشر
و محال را مجال زندگانی نمیدادند و خانمانها ملکی فقیر و جانی را کسی باقی مسکن دارند و شرح حکمرانی
و کار روائی و همت بلند و طبع ارادش باد و دل چند اداده با عدل و داد ... که معروف تمام اهل عجم

وداد

وداد است در این مختصر کی توان نگاشت بلکه مجلدات مفصل باید نگاشت پس شیخیه
از خود را دانند که از بسیار کفایت نموده و اظهار داشت   در خانه ... اسب ... حرف ...
الحاصل بعد از ورود جناب مظفرالملک بهمدان و وصول فخرالملک بطهران و ... شاید
خانه مبارکه پس بکمال زشت خود همخواست که زبان بازی و چاپلوسی شل حضرت صدارت تشخیصی
با فراست و کیاست را نفریبد و غافل از آنکه خود را سخره نموده و مضحکه ساخته پس حضرات
شیخیه اعمال و اطوار ناستوده او را انجا که پایی همایونی و حضور انامی دولت خسروانی شکوه
کشوده و حضرت اشرف صدارت عظمی امین السلطان حسب الامر مبارک جمعی از شاهزادگان
عظام و وزرای کاردان کرام را بهریک رقعه فرستاده که بدیوانخانه عدلیه حاضر گشته
ذی چند از عارضین حضرات شیخیه اعلم الملک را با فخرالملک احضار نموده و در حضور نواب مستطاب
والاحضرت اشرف الدوله السلطنه وزیر عدلیه تمام واقعات اتفاقیه را استنطاق کرده و جملا
اش را مسطور و تمامی ممهور داشته تا از حضور اعلیحضرت شهریاری گذرانده و حکمش را صادر
فرموده و جاری دارند پس روزی مخصوص را تعیین کرده و مجلس ... نموده و مجلس را آراسته
سدارند پس مجلسیان همچون نواب مستطاب والا وزیر عدلیه و نواب والا شاهزاده
عضدالدوله و جناب ناظم الدوله و جناب دبیرالملک و مختار السلطنه حاضر گشته و چند
نفر از حضرات شیخیه را هم مانند حاجی سید محمود طهرانی و درادکانش میرزا حسن و میرزا حسین

و حاجی محمد رحیم رشتی و میرزا کریم کرمانی و حاجی آقا محمد و حاجی ابوالقاسم رشتی همگی را
احضار نموده و فخرالملک را هم خواسته در پیش مجلس بر وجه باقاعده شیخیه کرده که گفتگوی شما
بالفعل چیست و بالکلیت در انتحال حاجی سید محمود طرائی آغاز سخن را کرده که در تمام دول
روی زمین رسم است که هرگاه در خانه‌ای مالی را به سرقت برند صاحب آن خانه که دارای آن بوده از
عهده درفش برآید و اگر نه دزد را بدست داده و از خود خلع نماید و انسانی جز آن است چون فخرالملک آنجا
حکومت ما بر قرار در بخارا که صاحب اختیار فر بوده ولدی الورود شد همه اخراجش پرداخته و به حکمی
را صادر کرده گردن نهاده و هرگز از طرف ما سرکشی و شرارتی به حکومتش روی نداده تا آنکه بواسطه بی
کفایتی و مسامحاتش جمعی از اتباع بنی عباس سر برآورده و آن فتنه و هنگامه را برپا ساخته و هر چه
ما با تجدیدش و جلوگیرشان همه را با طفره و تعطیل گذرانده تا همین واقع شد آنچه واقع شد پس در روز
روشن نه در شب تاریک و در میان آبادی و سواد اعظم نه در سر گردنه بیابان بهم جمعی از
اراذل و اشرار بلکه کسبه و اهل بازار تجارتخانه‌ای ریخته و هر جانبی از آن تجارتخانه افتاده بدین
قتلها کشته و قریب یکصد خانه و حجرات و دکاکین تجارتی و کسبی ما را غارت برده و بعد
الغاره همه را خراب ساخته و آتش افروخته داشتند اکنون شخص حکومت که صاحب بیت اولا
بوده باید خود از عهده اموال ما برآید و اگر نه هر کس برده بدست داده و خود را آسوده نماید
پس تمام رؤسای مجلس این مطلب را تصدیق و تحسین کرده که کلامی محکم و متین است و از فخرالملک
جوابی باصواب

جوابی باصواب خواسته او هم چون مجلس را از بی‌غرض و با انصاف و به اختیار آماده دید
و حرف دیده صدق واقعه و جرائمی که از ابتدا الی آخره از شرارت نگان الله عبده
بروجردی تا ریاسات سادات بنی عباس و قساوت اشرار بعد از آن شناس و نجابت و مظلومیت
حضرات شیخیه بی‌خانمان و ولایت آثار ایشان نموده و اموال منهوبه آنها را که در نزد صاحب منصبان
و کسان ایشان رفته اذعان و تقریرات کرده که هر چه را توانسته خود برده و آنچه را هم که از جای دیگران
دیگر استرداد نموده جمله را بطیب خاطر خود خورده‌اند و رؤسای ولایت نیز از هر جزء و هر بره
آنچه ترش و دستار بندش تا آن افکندش هر یک به قدر حوصله خود در این عمل رکنی شریک
بوده‌اند پس یکی از حضار مجلس به سخن در آمده که ترس و بگویی که از دستگاه حکومت هم برده و خورده‌اند
و جواب بگوید آنها را هم چون در آن هنگامه جلوگیری ممکن نبوده هر چه توانستند بردند دیگران
دیگر آنهم که گرفتند جمله را غنیمت شمرده خود خوردند و بعد از این گفتگو تمامی رؤسای
مجلس بگویند از تقریرات و تحریرات اشخاص معتبر بی‌غرض داخله و خارجه و تحقیقات جمله حکام
سابقه و لاحقه و تصدیقات حکمران باکفایت حالیه همدان جناب ظفرالملک و دلایل
محسوسه عقلای کاردان نجابت و مظلومیت و دیانت حضرات شیخیه مطلوب کلی مبرهن و عیان
و بدیهی است که هرگز در ممالک محروسه ایران از این سلسله طغیانی از روی حقیقه نمایان
نگشته و در این واقعه و هنگامه هم ابدا از آنها تقصیری پی‌گیر نبوده و نیست و خارج

و خسارت یک کرور تجار از ملک و مال و سوخت مطالبات‌شان نزد او صحیح [illegible]
بن الاسراست و حالا که باید علاجی در کار و فکری بحال‌شان برداشت پس یکی از بزرگان
مجلس بیکوید اموال این مظلومان چون بغارت رفته و بی دست و بدست و جابجا گشته
و صلاح‌شان بجنگ کسی افتاده و جمع چنین اموالی بی شکل و محالست و خوشتر آنکه از جانب
شخصی بی غرض و کارآزموده را مأمور دارند تا بدستیاری و همراهی جناب ظهیرالملک که
با کفایت و وجود است خانه‌های همدان و تمام ملوک و مضافات انسانها را تعداد نموده و از
هر خانواری چهار تومان و بعضیها الی ده تومان بحسب قوه و استعدادشان استرداد کرده بعد
جمع آوری بسر غارت شدگان حضرات شیخیه هر یک را معادل خسارتش تقسیم دارند تا خاطر
ابنای دولت و جمله اهل خانقاه و تمامی رعیت آسوده و راحت گردند و جمعی از مجلسیان هم این
قول را تصدیق کرده که حضرات شیخیه که وصول چنین مالیه را ابداً قبول نکرده و میگویند تا از
ارث شش یا ما فروخت که ما در بدری و خون جگری و در بندگی را داریم تا آنکه مظلومیت ما
با آن همه اشتباه کاری و اتحاد در جماعتی و قتلی همدان بر صاحب شعور بی غرض واضح و عیان
گشته و اگر خدای نخواسته چنین مطالبی را تمکین نمائیم همانا که اول ظالمین خواهیم شد و عمده
مراد و مقصود که اثبات حقیقت و مظلومیت جماعه بود بحمدالله و المنه بر هر عاقل منصفی آشکار
و مشهور گشت و چون ابنای دولت ما را مأیوس دارند البته بخدای جهان [illegible] خواهیم برد

و بهر گونه

و بهر گونه باشد عمری بسر خواهد رفت در اینحال دیگری از بزرگان مجلس بیکوید از حالات این جماعه که
همی بابت و دیانت شاهد و محسوست چنین مالیه هرگز قبول‌شان نخواهد گشت و دولت را اگر
عزمی جزم برای استرداد اموال و آسودگی احوال‌شان نباشد انها را هم ابداً غرضی نیست و بهر حال که
میباشند و اگر نه که بنای احقاق حقوق و رفع پریشانی‌شان در نظر است پس واجبست کسانی که
مه ساله چندین هزار تومان از دولت برده و خورده و هرگز خدمتی شایسته نکرده و اگر هم کرده
کرده که ننگ دولت و ملت را بار آورده معادل خسارت و ضرر که با این جماعه وارد آمده چند
سال که باشد مقطوع نموده و دستی بجیب پریشان‌شان برسانند و آسوده گردانند و یکی از اهل مجلس
گفتن باید که بهتر آنکه مأموری با فطانت که تمام مخارجش بر دولت باشد روانه داشته با اعانت
حکومت با کفایت از همین اشخاص که تلف‌شان اموال را برده و بدستشان پایمال گشته گرفته و جمله را
با اهلش برسانند پس خلاصه گفتگوهای مجلس را در ورقی رقم کرده و جملگی مهور نموده و خدمت جناب
صدارت انفاذ و بحضور اعلیحضرت شهریاری برسانند و حضرات شیخیه عرضه کردند که ما
تکلیف خود را عمل کرده‌ایم و تظلم و دادخواهی خود را نموده‌ایم و اینک تکلیف سلطنت و اقتدار آن مملکت با
سلطنت و ابنای دولت ایران و ما را دیگر نه مالیه است و نه حالی و حالا که رخصتی در کار نیست
که هر یک عیال پریشان خود را از همدان برداشته بدیگر طرفی روانه گشته بدعاگوئی مشغول
گردیم پس جنبه سرحاوی نفی سفارشنامه‌های متوکده در رعایت حال الان با افتخار جناب

مظفرالملک صادر بکرددد در زمان حکمرانی آنجناب که هر شیخ و شاب براحت و امنیت

دارا سوده که بسر برده بعضی از حضرات شیخیه که توانائی بر حرکت داشته قطع علاقه و ترک آن شهر و دیار

کرده و رفته و جمعیکه گرفتاری داشته در ظل کفایت و اقتدار شما فرزندان بر سر خانمان خود

باقی مانده و الحق که از وجود با کفایت و نفوذ نفس شایسته و زرنگ بودن و بزرگ‌منشی اشخاص معقول راست

کردار وقتی بر شدید شد برای قطاع طریق و اشرار آن شهر و دیار و مآل کارش آنکه چون شرارت بعضی از

روسای ملت انفرازین و سرکردهای جرفتش از کهین تا مهین بلکه خوانین شوربن با انقراض و تفریق

تحقیق هر وجه و هر طریق که بوده معلوم داشته پس امنای دولت را نیز بدلایل واضحه و شهود و قرائن

راگذاشته و جمله را چنان اسنادی معتبر بدست داده که مدعی را مجال فرار یا انکار نداده که

تمام شرارتها که در همدان واقع گشته و بیکر [illegible] سند رایت فلان بستگان شان

است و بمیل خاطر شان دربست وگشاد پس حضرت جلالتمآب وزیر [illegible] الالقاب خان [illegible]

حمیکرده که توگفتی از خجلت و شرمساری دولت و دین از آنچه گذشته و رفته چون آب بزمین

چراکه حریف را کار از نموده و با وجود مدبری با کفایت نمود بلکه برای استیفای واقعی [illegible]

عرف و هوشمندی شرعی دیده که هیچ طفره و حیله از چنگش فراری ممکن ندیده لهذا اجمالی بگذرد را

اعلان نموده و گفته که تیر از ترکش بستی است ابر رفته و مانده باید گرفت و جماعت اشرار

و قطاع طریق شهری و بیابانی هم در حکومتش با نجاک خارج و بلدان هر رو دست فرار گرده اند که

براز

سر بزیر انداخته و کسب و کار خود پرداخته و مملکت مرفه و مستخلص تمامی روسای ملت هم که بخیلی جرئت

در چیده گشته و نیالله تجاوز و هرگونه تدبیر را بدوری که روسای جرئتی وقتی همدان [illegible] بروز میکرده

در انقلاب حکومتش کرده همی بقرار نبوده و متحلّ گشته تا آنکه اگر سرکردهای اشرار را شورش و [illegible] و رفتی

اشارت و بشارت میدادند احدی را از سطوتش جرئت و قدرت بر حرکت نبوده هرگاه خیالی میکردند

را از املاک خود منع مینمودند که تا شهر را بتنگی و تنگی انداخته شاید که شورشی بر پا نمایند لیکن کفایت و تدبیر و تفتیش

طاقت قبول چنین نهی را نداشته و بسودی هم نبخشود لاجرم تمامی مدعیان از طهران و همدان رشته

عهد و محبت گشته که ال و حاله برای خود باقی گذارند تا آنکه کاری از پیش برده و آسوده گردند

پس خوانین شوربن که در طهران مکین بوده جمله در بار همایونی نشسته و عریضه و شکایت [illegible]

داشته تغییر حکومت یا اخراج خود را تماماً از خدمت دولت درخواست میدارند و لیکن هرکت را

نرخ برداز رسانید و چون همه الغیشان از حضور مبارک همایونی گذشته پس تقریری ملوکانه رفته

که خوانین شوربن بی خود سر و پیچ و خود بین باشند بعد از این جبار تراموقوف دارند که معزول ان

[illegible] ایلیان [illegible] مظفرالملک است و تغییر حکومتی نخواهد داشت و چنانچه بسرکشی [illegible]

خود خواهند برد اگر رفتارشان بقاعده باشد سعی در کار نباشد بلکه آسوده خاطر باشند که

شخص مظفرالملک با اشخاص درستکردار هر که باشد و هر چه باشد ابداً غرضی ندارد و جز همراهی

محبت و همراهی را خواهد داشت و چون بعضی از امنای دولت تمام این مراتب در حضرت [illegible] برای

انتخاب نگاشته و خود از وضع همدان خاطری آزرده همی داشت بخت را بزرگ حکومتش نگاشته

پس جمعی از همرهان خود را آگاه نموده که من از حکومت این ولایت همی دلگرانم زیرا که اگر مردم این دیار را

و روش که خود سنجیده و پسندیده دانم برآیم همانا کار از ریختن خون و ریختن و عقاب و عقابش

گریزی نباشد و از این روی دیگر دار بر روی سای حرکتی مثلی این ولایات که جمله فشار و سیه جمع شود و معتبر

و لجاج تمام اشرار ند کار بسی صعب و دشوار خواهد شد و چنانچه بخواست و خوی این رضا دهم و اغماض

البته بر خواهش و جنبش نمایند و شهری بدتر از بدتر و مغشوش تر از پیشتر خواهد گشت و روزگار

تیره و سخت خواهد رفت پس خوشتر آنکه از حکومت دل از رنجیده و راحت بجویم که خواب از ...

برای مردم همدان حرام بلاکلام است و چون خدا را بندار حم را نخواسته من حکومت نتوانم در صدد

اموری که در اعتقادشان برآیم و حال آنکه ظلم را که اهالی سرسخت این خطه ظالمه بجای ... ظلم برداشته

چنان سیاه بخت گشته اند که با آب کوثر و زمزم سفید نتوان داشت پس شرح حضور بعضی از اعیان

دولت نگاشته که بحمدالله در فر اقبال اعلیحضرت همایونی ولایت زلیده همدان از ...

گشته و دیگر چندان حاجتی بحکمرانی چاکر جان نثار دولت نیست و هر گاه کسانی خدمتش گیتی

دل پسند در تعیین حکومتش تقدیم دارند مستدعی است که تکریم فرموده قبول نمایند که

چاکر خدمت مرکز حضرت دولت رضا نداده و نخواهد داد و دیگر استعفا و معاف را بفرض

و تکراف بتکرار و اصرار اظهار داشته و خود نیز قانون حکمرانی را کنار گذاشته هیچ ...

رفتاری نموده

رفتاری نموده تا مگر دعوتش اجابت کرده همان اوقات خوابی بس عجیب دیده و مجلسیان را

بتعبیرش برگزیده که علی الصباح بعد از فریضه بامداد خوابم ربوده و در واقعه چنین بود که

ماری عظیم و بس بلند با خطی خوش و خالی دلپسند بقصد هلاک من همی حمله افکنده و من بدلیری و چالاکی

که خود را به پیچ و تاب ساخته گلوگاهش را با دست چپ سخت گرفته پس بدستم حلقه زده و بر بازویم پیچید

و همی قوت مینمود که اعصاب را سست کرده تا گردنش را رها نموده و کار مرا ساخته دارد و من چون

این مطلب را ملتفت بودم قوت بر قوت افزوده تا مگر بکلی نفسش را قطع نمایم که ناگاه اشتری بزرگ چون

کار فرمای امکران بنظر آورده و برداشته و کله مار را بدندانش داده و بقوتی از دو ... پیچ

سرش را خورده و پیچ بودم ولی احتیاط را از دست نداده و رها نکرده تا خود سست گشته و از پیچیدگی

باز گشته و تفهیم شد که جانش تمام شده و در گذشت پس او را انداخته و شکرانه پرداخته تعبیرش

چه باشد و چه خواهد گشت و هر یک از مجلسیان بنوعی تعبیری کرده تا آنکه معبری هوشمند چون

اندیشه از روی فکرت و خبرت خوش تعبیری خالی از کم و بیش را بر ورقی رقم کشیده که آن مار عظیم

بلند و شمشی است ار ... جند و ربایت پسند که قولش بسی مسموع است و فعلش همی متبوع و خط

و خالش بازمی نفاست چنان نماید که ریاستش به حرفتی است بلکه رئیس ملتی است که زبان

خوش و طلاقت و بیان بوعظ و نصیحت بر گردن او جهان سلطه و مسلم گشته و چون اندرون

انار رهبری است گشنده و دلیل است که نهانش غیر از عیان و اقوال و افعالش جدا از دیگر ...

و صرف میل خود و هواست نه محض خوف از حق و رضای خدا که صفت حقیقی بعد و دوری از علامات
و امارات تخشی الله من عباده العلماء بلکه تمام اطوارش دانه و دامیست برای صید و شکار و فریب دادن
مردم لاقید روزگار و عجب آنکه اثر چنین تعبیرش آنکه در این است از جانب رب العالمین که حجتی
است واضح و بالغ برای کمین و وهین و ان الله لا یصلح عمل المفسدین پس نتیجه اش در کلاه شکنند
و غرض و مرض باطنش را خدا چنان عیان سازد که هر بغرض هوشمندی بیقین اذعان نماید که در جوش
سر آبیست آب نما و مجازیست ممتاز از حقیقه و صدق و صفا و لاقطع نفس و جانش رنگ طلا جنبی
یا قتل حساب نماست بلکه وضوح اشتباه کاری و شیوع اغراض نفسانیه اودست برای هر عالی و هر
دانی و چون گرفتاری و عذابش بر دست بنده خوارش جاری گشته دلیل است که چنین شخصی
و طرف خواهد شد با حکمران ولایت و باعث تحریص و ترغیب جماعت اشرار خواهد بود در شورش
و شرارت چرا که انار گرفتار بر دست و پای حکومت می بیند پس بهمین سبب و جهت معلوم مشهور کرده
که خود اهل ریاست و لیستید بیاست و عاری از حلیه زهد و دینداری و تقوی است الحق که صاحب
عضد ظفر الملک امور حکمرانی را مسامحه و مماطله گذرانده تا آنکه بعضی از خوانین شورش اردو ارا خلاف
مر بعضی از روسای ملت عبدانرا از روی حقیقه یا مجاز باشاره آنخود شاراتی ایسار کرده که بعد از نفع
زحمت و دربندگیه که دست از پا و جان از تن انداختیم و بالفی کلی از هر جهت دست دشمن
برداختیم و التزام نظام شهر و ملوک و صفا فاتر آبا فراوانیه کنیم و امان و ماکولات برگردن حفظ

هموار ساختیم

هموار ساختیم الحال اینه تغییر حکومتی را نوید رسیده و چنانچه شورش و غوغائی معقولانه
و اطراف جمعی اصناف بعضی ظالمانه بر بدکاری ازیشن تا چندی قوت بازوی پس
آقا سید عبد المجید کردستانی که بر سایر رؤسا بهمان خود ارجحیت پیدا داشته چون از ظفر الملک خاطر
رنجیده داشته که هر کس ریاست او را تمکین کرده و او چندان وقعی نگذاشته بلکه علاوه
انکار کاه بیچاره گفتار و کردار اش بعضیار لطوی حقیقت رذی یا نخیس روا میداشته در این موقع که
الحمد لله ازو شنیعات خوانین و سایرین در تغییر حکومت مخالفتی پرداخته و سید الاما
نامی را که از جمله خدام حضور بوده بجعفری نامی طلاجو که قاپچی درگاه عبور نموده و هر دو را به تقویت
و باعث هر شر و شور بوده با جمعی از طلاب شرارت نامه بتعطل یافتن درهای مسجد جامع آن
بزرگ و برچیدن دکاکین و چهار بازاران برزد و بلکه و تحریص و ترغیب نموده و مامور داشتیم پس
حضرات مأمورین جاهلی از اشرار دل مرده و افسرده را که مدتها پوشیده و در کمین بوده چون
زرگر و اراذل دیگر را با خود متقدم کرده و یکدفعه بچهار بازار ریخته و حکم برچیدن و بستن
بسازند و بعد از آن احدی از کسبه تجار بلکه اشرار فجار از سطوت و صولت حکومت با کفایت
چنین جرئتی را نکرده تا آنکه کاشتگان این آقا سید عبد المجید هر کرا او عدید او عبد الطغیان داده که خوانین
سی هزار تومان پیشکش و تقدیم تغییر حکومت را داده و خود نیز استعفا کرده و امثال هم
نموده و انتظام عمل البته شورشی و غوغائی عام است که با استعدادات خیال نماید

حکام افغانه را محاصره کرده و تغییر حکومت را مخابره نموده با نوده و کامیاب کردیم پس بعضی خوف
رجیده و جمعی را رجیده که در انجال فراشی بگذرد و از همه جا بیخبر در رسیده که ناگاه چوب و چماق
و قمه و قدارهای نهانی را از زیر عبا با عیان گشته و بفتوای حکم طلاب بیباک و آن اشرار بیباک بیحیا
را بخاک هلاک انداخته و جماعتی دیگر را بجتین در منازل میرزا سید حسین ابن شرغیات و ملا حسین
وکیل مرافعات پرداخته و چون این چند نفر در دستگاه مظفرالملک معتبر و از هر جا و هر چیز با خبر
بوده و بجلستش تمام مرافعات را بدلالات و دیانات گذرانده و بحضورش رسانده پس هر چه را
که پسندیده حکمش را صادر مینموده لهذا احکام ناسخ و منسوخ دیگران بوجود ایشان بهم میسوخ گشته
و بدین سبب سینهای دستشان تنگ و دلهاشان لالهرنگ میداشتند بهر حال که این آرزو دست داده
تا وکیل را بچنگ آورده از سرهای پیر بس آرزوی تن و جان کموی تو گفتی گلکاران ساروج بهم میکوبند
گران با نوح بهم میسایند پس مالش را بحلال خونش را بهدر نمایند و طلاب جوخواره چاره را از
و عریان با تحمی فردان خورده و خیره بسته و اسیر بحضور تا نشسته مینحش حاضر ساخته و بعد الحضور
ولعنی شدید ملا که حکم قتلش نزد در رسیده و لکنت شنودی بدو نمود فیمابین واقع میگردد تا آنکه حکایت
یکی از اجله از اهل رسیده بهم رسیده و بخنجر رسیده تا بعد از کشتگرهای بیادرادش پیدا ندیدند چون
امنا قاطر حکومت واقف گشته لقاب اینکه حکمرانی را خود کرامت داشته بهجوم و در صدد
واصلاحش بر گشته و حال آنکه اگر عزمی بر دفع صد چندین غایله را عزم میداشت الحق که

بهمنان

همینه اش میره و مینه ریشه برکان باقی در جایش نگذاشت پس مجدد استعفا را استدعا و الحاح
ملا را فکر کرده و مستعد حرکت میگردد و از آن طرف بعد از گذارشات وکیل مرافعات پس جماعه طلاب علم
جناب میرزا نقیب جمعی کثیر را بخانه اش با تجدد بر برداشته و در محکمه افغانه نشسته و شرحی مفصل از وضع داشته
اگر چه جواب را از طرف دولت تا ز اعمال دست کشیده ولی جواب مظفرالملک را چنین داده که چون جواب
جهت بعضی از مهمات که قبل از شنیدن اشارتش در نگارشات بهم شده ببی لازم گشته اکنون با در
قرار داده و بدار الخلافه رو نهاده تا این مطالب بهم حضور را مکشوف و معلوم کرده پس عجل
دستگاه حکمرانی را رجیده و برادر خود مظفرالملک را با فرزند ارجمندش در سر حکومت نیابت داده
از شهر لیوردین چرکار فراشته و محاسبات هر کس را که با قدام در کارش داشته رسیده و در
و بعد از چند روزی توقف بعزیمت دار الخلافه حرکت نماید و عاقبت ایشان بهمدان همی گفته
خوش در خشیده ولی کوکب مستعجل بود پس در عرض راه بتلگرافخانه زنق در آمده و درخصی
و مهر را نیز درخواست نموده و رخصت یافته و لاو را اطلاع داده که دستگاه را بالمره از همدان کنده
بله نهاده و در اطرافش لمچ میکردند و سعد الملک صولتش همه از اصفهان او و لان پیدا داشته تا آنکه
را یقین گشته که دیگر عودت نخواهد داشت پس قمه و قدارها و شمشیر و شش لولها که در زمان حکومتش
زاویه ها و بیغولها پوشیده و پنهان بوده یکباره از خاک و غلاف را بدو بر سر هر گذر و دیدند
بدر گشت و دلها طپیدن نمود و رخسارها بدن گرفت و راحت قطع شده و لان برخواست

القصه که شهری شد پر شور و جدال که هر کس خود را صاحب ملک و مال دید و نه دارای اهل و عیال
پس بنا نهاد در حق باعث وضع و بانی بنا که مفسده بلند شد بغرض ایشان را چون این غرض ایشان مخصوص ... عجب
را اغلب بغرضان دگر نسنجان بعضی از بلدان بهم باشتباه بیفکند و شسته پس در این هنگامه که غوغا
و از خوانین شورش کم لطف خورده و بعداوت چون ظفرالملک شخصی از آستین برآورده و در بابی را بحجج
داده با نسبت و نظمی اینجا از ایشان به رضای چنین تمکین که به رضا داده هما که غالب اشخاص
بغرض هوشمند را از هر فرقه و هر زمره بیدار و هوشیار نموده و از حیرت و اشتباه درآورد
و بعقیده برخی از اکابر و المفاخر و المشاعر بدان نتیجه انجمن رحمتی که انجناب در هوای بابیت بود
و جماعتی که از جماعه اشرار در تغییر حکومتی با کفایت نموده و جمیع اهالی بلده و ملوک را مالک تا مملوک
از نعمت امنیت و راحت برات و ضلالت انداخته که بهم زدن بلوکی تاخت و تاراج ریخته و بهاماه
برق رفته هما ناچیزی گذشته که بعضی از خوانین اشرار علانیه و آشکار مستانه ... گذار
تا یکی از نزدیکان خود جناب شریعتمآب از آنمکان گذشته که ناگاه امنیت دیوانه را و حمله ور
و آن بیچاره فرار گشته و واقعه را معروض داشته پس انجناب بلا تأمل جمعی از سادات و طلاب
در طلبش برانگیخته و آن گسسته عنان چون بختیان مست بخانه آن بدبخت ریخته و با سر و پای برهنه
صدمه و لطمه بحکمه تا سید عبدالمجید بخاک و خون آغشته بیدار زند و انجناب فوراً حکم حد شرب او را
داده و خود ... خانه باز نهاده که شیخ اصغر نامی از جمله طلاب شرارت القاب حد شرعی او را

خلاف شرع

خلاف شرع جاری بسازد و این کردار ناهنجار هم باعث مذاکره اولو الابصار گشته که در مجالس چندی
چندین ایراد وارد را اظهار داشته منجمله اینکه مدعی جز کفر ... نیست ... بیشتر نموده و در فرض صدق دعوی
بوده دیگر بخانه اش بی پرسش بهتن و بر نیامده بی روش گشتیدن یعنی چه و برای چه و بتد ... ارتکاب
غیرت و عصبیت بدون فکر و رویت حکمی بر خلاف شریعت صادر داشته که در حال مستی را
واقع ساخته زیرا که باتفاق تمام علمای اثنی عشر حد شارب الخمر در حال مستی جاری بر خلاف شرع
مختار است و اجتهادیست در مقابل نص آن بزرگوار که در صدر اسلام صادر شده از بعضی اشرار
و عجبتر آنکه شیخ اصغر حدا که خود بانی هر فتنه و فسادات و جناب شریعتمآب را از اعدل عدول
و اجرای حدود الهی بابر دستش واگذاشته هما که فجورش منقول تمام خرس العقول است و بسیکه
مستوجب حدا است از کجا که قابل اجرای حدا است و حاشا که جز معصوم ...
این تمام هولناک تواند گشت و جناب شریعتمآب خود هم اگر دعوی عصمت داشته باشد ...
مخالف ضرورت مذهب و ملت و کسیکه در اینچنین مسئله چنین خطائی ... یقین است که ...
هم درباره حضرات شیخیه همین خبط و خطا را که از روی عصبیت و خود پرستی و هوا بوده ... صدور
اعمال و کرداری چند بهمین منوال سبب نفرت و پرهیز جماعتی از ذات و تبرا از آن سید ...
که جمله همی گفته در شهری که چون تو و امثالهم ... پس در همه شهر یک مسلمان نبود
و اسطه تکفیر ... که بر خلاف قواعد اسلامیه و ایمانیه در حق حضرات شیخیه

اعدل

دهان خود نگاشته بلکه اعلان داشته که نمونه‌اش در واقعات پنجم گذشت هر آنکس را که تقلید ان
و قواعد اسلامیان و ضرورت مذهب و ملت ایمانیان اعتقادی با اعتماد و اعتمادی تو حساب خود را
بهی نموده و از او رسیده و تجلی ارادت قلبی را از او بریده و اینفقرات و اینحرکات نیز همانا که تنزیه
و باعث رفع بعضی اشتباهات انها گشته که بهی افسوس خورده که چگونه عمری بغفلت گذشت و چون
عقاید امور یست قلبی پس کسی را که با دلایل و براهین تقیش در دل نشست نتوانست که از ان عقیده گشت
و لیکن بملاحظاتی چند اظهار برائت خود را نسبت بانجناب بر شهیدار علانیه و اشکارا قادر و مختار بوده
پس همانا که تقاعد نکرده و راهی سپرده تا از این سبیل بر دلیل و اشکار که خواهد بود و ادا گفتور را که خواهند
گشت و تمام وقایع را اگر بتحریر درآریم طول تعال خوانندگان را همی بملال آورد پس

همین قدر در این واقعات کفایت است

و ذلک عبرة لمن اعتبر

خاتمه

در شرح بعضی از حالات حاجی میرزا محمد باقر بعد از حرکتش از همدان تا ورودش بطهران و مراسلاتش
برای امنای دولت در روز سلامت ملت اسلام و ایمان و عزیمتش بتبریز جهت دولتخواهی گشتنش به دبستان ان
سامان و فی الجمله شرحی از مولد و موطن و نسب و حسب و روزگار پر رنج و تعب انجناب از زمان

ولادتش تا هنگام رحلتش الی الله تعالی و فهرست برخی از

کتب و رسائلش که بدست آمده بعد از غارت همدان

چون حاجی میرزا محمد باقر با تنی چند از بستگان خود در انهوای سرد و سخت شبانه از منزل خویش
لیت شورین رخت بر بسته چنانکه در واقعات اول مذکور شد پس طلوع صبح از شورین بر ده‌ها گذشته
خود را در گوشه ادا نموده و بمنزل حسام الملک وارد گشته و چون حسام الملک در ورودش را مخبر
نبی بر گشته گشته و انجناب را از وحشت و دهشت دلداری داده که هیچ تشویش و هراس
مباش همانا که قبیله و اقوام و خیل اهل و عیال را بکمایان برده و سپرده همانا که بردن خصوم
را نیز بالمجمله اصرار داشته و فقط محض رعایت حالشان راضی گشته و بدین صعوبت شتافته
که اگر میتوانیم از انگاهداری خانه تا تهیه و تدارکی فراهم آورده و طهران را پسپار گردیم روزی را بپایه
و چنانچه ممکن نباشد الان براه خود رفته و صدمه و پریشانیرا از شما رفع نموده تا خدا خواسته باشد پس
حسام الملک خجل گشته و معذرت خواسته و بخاری برافروخته و نشسته تا بعد از صرف چای قلیانی

مصلحت یاوران دیده که بزودی حرکت نمایند و مال و حالهٔ فوری برای آنها فراهم آورده و جلوداری

کردستانیها همراه نموده که آنها را بملکاه و دستگاه سردار اکرم رسانده و بعد از رفع خستگی با همبستگی زده

طلوع

طهران را بدست آورده و خونریزی جاهد نستگذار باشند پس اقبال را از شورش حرکت کرده و برف بیخت

بیابان را بریده تا ملکاه رسیده و در آنجا آسایشی نموده و در بعد از آن آنجا بنجفی با اندا بوده

تا منزلی دیگر آسوده و یکی از سلاطین فوج منصور الدوله با آنها برخورده و به بعضی خود را اظهار نموده پس همراهی

او را برمی آرام نموده و انعامی داده و طی مسافت را در نهایت مشقت جاری داشته تا بنگاه

زرق که خط طرق طهران بوده وارد گشته و یکی از اولاد متنفذش میرزا ابو خان نامی که خود …

باکرامش پرداخته و بعضی لوازمات سفرش را مهیا ساخته و آنها را براه انداخته و به جادر …

سرد و سیر بحالهٔ سرگشته و حالتی دلگیر بهی سیر نموده تا بعد از بیست روز زحمت و مشقت با همراهانش

بسلامت حضرت عبدالعظیم از بهر زیارت در رسیده و رفع اندیشه بنیهٔ خضر و رفع چنان سفری خطر را

بشکر نعمت دادگر پرداخته و شرح حال خود را بصدارت عظمی امین الدوله نگاشته که عزت …

بدستگاه حضرت صدارت بود و چون بجائی چند ممکن نبود اجازه خواست تا هر مکانی را تعیین دارند

تا پیم پس جواب برسد الحال که در زاویه حضرت عبدالعظیم ورود نموده و حالت آنجا بهم که …

تسلیم داشته و خشنود بوده خوشتر آنکه چند را با همانجا توقف دارند تا رونقی در امور …

و تکلیف جمله معلوم گردد لهذا منزلی را در امکان شریف گرفته و در اسئلهٔ حالمانه بطرز نیکو …

ام کار

از سرگذشت خود و کسان خویش اگر دار رشت همدانیان و عباسیان بدانندش برای حاجی میرزا حسن

آشتیانی ارسال داشته و انقلابی بجواب جوابش را برشتی و عتاب عنیفی نگاشته که بعید نگارش

جمله عصبیتی جاهلانه پدید آورده پس محمد داوود را بقید با دلایل شافیه اسلامیه و براهین کافیه ایمانیه قرار نسخ

و حجهٔ خود را برابر او تمام کرده چنانکه هر کسش دیده انصاف را تصدیق کرده و براستی و درستی مضامینش اذعان

که تمامش بقواعد مذهب و ملت … که محکم است … الحق المبین و با اینکه بعد …

با بعضی از روحانیات که پیشوای جماعت بوده مانند میرزا صادق افتخار الشریعه و غیره مراتب …

با الامرین و خلوصیت جماعهٔ شیخیه را بدون کم یا زیاد از همدان نگاشته و بحضورش انفاذ داشته بعد …

نفی آشتیانی را بهمه امور … نموده و چون شرارت عباسیان در همدان بالا گرفته و بحکم حضرت سلطان

بستن راه انسان بر همی فرمان رفته و یک گلوله … تمام … شورش عام بالمره …

جمعی از اشرار فراری همدان که اموال غارتی فراوان را باطراف کشیده و محض …

تمرد در افلاس و تدبیر افلاس … چندی خاطر … پریشان …

… که شنیده مجلس درس خود را فرا رسیده و گفته اسلام … درسی که …

و حواس درس … چون … رسیده … اعلیحضرت شهریاری گشته …

انکارش … از روز اول … فتنه و فساد بر خلاف شرع و کتاب …

و صاحبه … که حاضر بوده … که صدای … همدان …

چگونه له و ماله اهل و عیال که صید خانه از حضرات شیخیه با ظلم و ستم غارتگر ده و آتش زده اند ابن

گوش رسیده و چه خوش گفت الحکیم با خبر گوش بر غروش گوش قلب خر بهر حال که برای عطلو

داشته و خفیه حمایت کرده بلکه طالبین گروه شرارت شاین با لمجاجت رعایت کرده اعانت نموده قرار

تحریر جمعی از وقایع نگاران بی غرض از هر جا قده مدت در سال یکهزار سیصد هجری که موکب اعلیحضرت

شاهنشاهی خاک ... زده بسیار بوده و در دار الخلافه بواسطه گرانی و گیلانیان گروهی از شرارت ... نقیح

شرارت ... بیوا انجا به حکومت طهران تاخته و بنیاد غارت همی پرداخته پس بعضی از الخلافه یکدیگر ...

کرده که عمده این بی نانی و گرانی از رفتار و کردار ناهنجار حاجی میرزا حسن آشتیانی که در زمان

... حکام بغیر از اسل اللهش عیانی و نهانی چنان ... دار الخلافه را معروف و مشهور ... جدا

بقول ... بلکه ... نموده تا آنکه در سلطنت شاه شهید واقعه دخانیات ... و استغنا ما حاجات بعض

که علما و جمله مسلمین و مسلمات گشت و آنکه ... سلم گشته و بنا و نعمت و عیش و عشرت نشسته

غم بیچارگان و گرسنگان از خود را بالمره فراموش گشته خوش آنکه قدری در صدد ... ایام

از خواب غفلت بیدار نمایم این بالفعل و گفته فقه نمایه جناب بعقاب تاخته و در هنگام غارت ... بعضی

اسباب نفیسه لهو و لعب و اشیا جمیله عیش و طرب همچون دایره و طنبور و تنبک و سنطور ...

و جواهرات چندی از مسکرات داخله و خارجه کم کمک و ... بدست آورده و دست بدست ...

بیدار زنده جمعی ... عقیده بر آنست که عمده غارتگران این جمله بعضی از همان اشرار همدانی بوده اند که ...

[illegible]

اشتهار نه همی اعانات و حمایت ایشان را انچه اصرار پیدا شده و سلطنتم الله علیه و کردی ... که بجمله

کرامات و معجزات که دیده اند مخصوص آقازادگان و برادرکیان محترم و محترمه بوده و جناب قاضی

القضاة را ساحت حالات شعری و بی بوده از اینکه خیالات و خرافات بهر حال که چون انبیای

روزگار همواره طالب و مایل چنین بزرگواران باشند پس ذکر انجوه واقعات بلکه ... تنش

ضرری بدستگاه ریاست شان نخواهد داشت چنانکه در همین ... از قرار تقریر و تحریر جمعی معتبر خان

شیخ محمد حسن نامی از اهالی سیرجان کرمان از روی شیخیه و استغنا ... بستار دردن تماخ

خود را نبی الشارقین ... خود را امام الشارقین نامیده و خاتم خویش ... نقش کرده

و نوشتجات از برین پیدا شده و خطبها و شعرها و نثرها در دعوی خود همی ترتیب داده و تمام حلال را حرام

و حرام را حلال و هر نیک را بد و هر بد را دل پسند آورده و عجبا که با چنین جرأت و جسارتی

خداوند قهار جبار فی الان فرزندان ممدوح و مطلوب بلکه معشوق بزرگان ملتی و شاهزادگان حکمران

در تمامی مملکت ایران بوده واحدی او را توبیخ کرده و تفسیق ننموده تا آنکه همین اقوال جزای افعال

و اعمال خود را برده الی یوم الموعود جان آلوده ایشان کار بوده که با دنیا پرستان یار بوده

و انچه تجربه کرده ایم و از تجربه کنندگان همی آموخته ایم جنابرا عادت دیرینه این است

که با ارکان دایم کهن است انتحالی که بعد از توقف حاجی میرزا محمد باقر در حضرت

عبد العظیم جمعی از اشراف و اعیان و ارادت مندانش که منجر گشته بجد تمش شتافته در منزلی

دار الخلافه تعیین کرده تا نصرت و احترامش داخل شهر نمایند و او خود تمکین نکرده و همان گوشه را
مکین گشته و امارت و تمشیتش از شهر و دیار حضورش را اختیار کرده و بنجده میل مسافه تا آنکه در اوایل
شهر ذیحجه شرح حالی مجدد بحضور صدارت عظمی امین الدوله نگاشته که واقعه همدان و آن
واران عالم گیر شده و گویا حضرت صدارت را مسموع خبری و اثری نرسیده گوش
اگر گوش تو و ناله اگر ناله ماست آنکه البته بجائی نرسد فریاد است و چنانچه
عالم الطبیعت بگذشت و گر ارسال رسلی و انزال کتبی لازم نبود بلکه جمله لغو و بیفایده
تکلیف این چاکران این بود که بهر صورت و سختی که بود خود را بدربار سعدت اقتدار خسروانی رسانیده
و تظلم و دادخواهی را خود داری و کوتاهی نموده دیگر رفع تعدی و فساد و دفع ظلم و عناد افغان
را هر طور و هر طرز که باشد صلاح مملکت خویش خسروان دانند و این داعی حضرت علیه
همدان را المثل گذاشت و گذشت و دیگر از گشتنان نخواهد گشت اگرچه انحاک شرارت افغان
دار الامن و الامان کرده و توقف دار الخلافه یا حضرت عبدالعظیم هم برای اشتال داعی سخت
و عظیم است چنانچه انسانی جرأت صحبت دانند بدر گوشه خزیده و آرمیده شاید نفسی براحتی
کشیده تا آنکه عمری بسر آید پس بعد از طغیان سانحه عتابی و اساسی که در روز عید قربان
در همدان فراهم آورده چنانکه در واقعات بحجم مذکور شد حضرت صدارت جوابی برای اشتر (?)
برای انتخاب نوشته و بدستور و تدبیر قولی و فعلی رؤسای جرأت دولت همدان تقصیر را (?)

اول دوله

بانهر

اول دوله برای بعضی از حضرات شیخیه رسانده و در توقف خراسان یا فارس و اصفهان مختار
نمایند و حاجی میرزا محمد باقر مجدد جوابی نویسید که اطاعت امر دولت را بالطوع و الرغبه را [...]
ولی چون حکمی باسترداد اموال منهوبه رفته و کسی هم چیزی باصحابش نداده تا آنکه مردم این شهر مظفر
از آنجا که چنان اسرار حضرت اجل منقلب و مشتبه گردیده که ابتدای مفسده را نسبت بما داده اند و حال
آنکه اگر انصافی در کار باشد بدیهی هر عاقل منصفی است که ابتدای فساد را ما نزده و نه انتهای آن
با ما بوده و چاره بی انصافی هم که از قوه ما بیرون و از حوصله افزون است و شنیده ایم که ابا خانه خدا را خراب
کرده ایم یاد نیاری از زوال کسی را بغارت برده ایم که این نسبت را با ما رضا داده اند و بطور حتم انها
فرموده اند و تا انحصار توقف را که بولایات ثلاثه نموده این همه [...] که رخصت [...] بالتبه (?)
استغاثه کتبی و تکرار آنکه مکرر بار از روی عنود کسی با او فریاد رس نگشت پس مجال ما در خراسان
و فارس چه خواهد گذشت و تا اصفهان اگرچه نظم واقعه از حضرت مستطاب والا اجل السلطان (?)
بعضی گفتار با او کرده است ولی الحال که خود عزیمت دار الخلافه را فرموده و توقف انسان (?) را
نیز اطمینانی نخواهد بود و آن است آنکه محال است گوشه دیگر را اکنون ساری را اختیار کرده تا بعد چه
پیش آید و چه خواهد بود و چون وضع حرکات را از اول در منازل که خود دیدیم و از عابرین شنیدیم
نبیع خبر تعالی رسیده صدور و تخلفی بالعموم [...] منازل منتظر هستیم که دیگر یا دوست با ما
پر ما زند پس در اواخر شهر ذیحجه ولیعهد (?) [...] رفته رباطی چند از بستگان شده و [...] قرار

و بسیار نیکو دیده غرض رله یکی از منازل رسیده که حضرت والا ظل السلطان [illegible]
را توقف فرموده و چون اوصاف انجناب را از جمعی منتظران شنیده و دیدارش را بی طالب بوده
احضارش را نموده و ساعتی یکدیگر را ملاقات کرده و نوازش و مرحمتی و اظهار ارادتی فرموده و از
واقعات همدان جویا گشته و حقیقه را بدست آورده بعد خبر رسید که خلاف شاه چه بوده که انجناب
بد فطرت اینگونه ظلم و اذیت را بدو داشته و کوتاهی ننداشته میگوید حضرت والا این سوال را از انجناب
فرموده بلکه ابتدای این سوال را از معاندین و ظالمین بفرمایید که گناه جناب شیخ چه بوده که تقوای
ارای جمعی اشرار مستحق اینهمه اذیت و آزار گشته اند پس حضرت والا تصدیق فرموده که هرگز در
گفتگو و سوال جواب محکمتر از این جناب نشنیده ام شهد الله که در یکتائی و مظلومی حضرت شیخ [illegible]
همانا چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است بالجمله پس از انجناب زیارت حضرت معصومه علیها السلام
مشرف گشته و چون یکاری با اثاثیه حاضر بوده بعد از دو روز بسمت قصبه نائین شتافته
و از منزل لنگرود که یکی از دوستانش بدار الخلافه روانه بوده با کاغذی بحضور حضرت صدارت
ارسال نموده و خلاصه اش آنکه با اینهمه مسامحه و بی رحمتی حضرت صدارت به عنایات در حق
بیچارگان مظلوم از همه چیز و از همه جا محروم آخر مدد کلمه عارض و دستخطی قناعت کرد و باز هم
دریغ و مضایقه گذشت یارب مباد کس را مخدوم بی عنایت و اگر از جانب خداوند عالم
تغییر وضعی کلی روی داد بدانید از کجاست و چه سبب روی نهاد و نتیجه لطف خداوندی

بکلی اعتمادی

خیال

بکلی اعتمادی نداشته و نخواهیم داشت و هو ولی التوفیق و این بابت در روز تاسوعای
شهر محرم الحرام سال یکهزار و سیصد و شانزده بطهران آمده و در شب عاشورا بواسطه میرزا جعفر خان
موتمن الممالک که هم او را اظهار ارادت کامل بوده بحضور حضرت صدارت رسیده بعضیه
ارادتمندانش بلکه اغلب اشخاصی که دستگاه صدارت را محرم و همدم بوده روز بعد از عاشورا
تغییر وضعی کلی روی داده و طومار صدارت پیچیده و بساطش برچیده شکر و دعا که در دفعات
حجم مذکور گشت بهر حال بعد از حرکت از منزل لنگرود طی مسافت را نموده و بکاشان شتافته
و جمعی از دوستانش توقف چند روز را استدعا داشته ولی اجابت نگشته و شبی را انجناب
یکی از آنها مهمان گشته و سایرین را معذرت خواسته و بعزیمت نائین پرداخته و سه منزل
به نائین مانده جمعی از سادات و خوانین انجناب و مستقبلین اهل نائین با تهیه و تدارکات رسیده
و منازل را پیموده تا بمحل مقصود ورود نموده و ارادتمندان اهالی نائین قدومش را تبریک [illegible]
و اصراری زیاد بر توقف انجناب [illegible] نمایند و چون اوقات توقفش در جوار حضرت عبد العظیم
جمعی کثیر از ارادتمندان قریه خیرقش که عارف بحقش بوده بستیاری و کوشش جناب
آقا سید هاشم رشتی که از جانبش [illegible] به انجا رفته بوده قاصدهای متوالی مخصوص
با عرائضی از روی اخلاص و خلوص ارسال داشته و عزیمتش را بان طرف و توقفش را بعنوان
مستدعی قبول و اقبال گشته و دعوتشان را اجابت نموده بوده لهذا تمنای اهل نائین را

تمکین نموده و روزی چند را بسر برده تا چند نفر شتردار قارک و جندق با نجدت توفیق
آمده پس با همراهانش بسجاده نشسته و بعزم آن قریه کمر بسته و در قارک چون دزدش بسته عطا
توقف داشته و عموم اهالی آنجا چه موالف و چه مخالف ذکر را و لقا و صحبتش را
مهربانانه احترامش پرداخته و بعد از آن بقریهٔ جندق وارد گشته و اهل جندق سامان خود را
بقدومش کاخ خورنق پنداشته و بعد از ورودش فوراً عماراتی جدید بنا ساخته حال خود
و عیالش بنیاد نهاده و جمالان حمالی چند از دوستانش چند نفر شتران کوه پیکر خود را برداشته
در روانه گشته و اهل و عیال خود چکرش را بسجر میقات بر راه ابوتراب کرمانی که صاحب فضل
و دانش بوده و آقا هاشم کاشانی همدانی که اعیالش زاده یک پدر و مادر بوده بعزت
و حرمت از همدان حرکت داده و از راه عراق و اصفهان و رودی یا شهری بسرزمین خود برده و بمنزل خویش
رسانده تا از صدمات و عقبات لانهایات آسوده و راحت بکردند و جمعی از دوستان
سایر بلدانش بگرز خواهش نموده که خانه‌های خراب او را در همدان مخارجی کرده و آباد نمایند
و او خود قبول نکرده و جواب داده که دروازه آنخانه را هم که گرفته و اجر چیده اند خاطر من
همانا که رنجیده است و آنمکان جهالتی باید مخروبه بماند و اگر اجر و سنگی باشد بر جای هم
ماندهٔ اهل همدان خاصه همسایگان تمامی را بغارت ببرند که سیر گاهی باشد برای عابرین
تا شاید نفری چند عبرت گیرند و از رفتار و کردار اهالی مزارستان این سرزمین و حواله کار

ما بقیات

ما بقیات است و حضور مالک یوم الدین بود حال که الحال سیصد سال است که در آن قریه وارد
که المزه خالی از اغیار و اغیار و جمع و دوستان و اراذل و اوباش عالم مقدارش بیاشند آنموده و از آن
نشر علوم و فضایل محمد و آل اطهار امجادش اشتغال دارد و مقلدین و دوستان از جمیع بلدان
بقدر قوه و استطاعه بپوشش سر و پا بالتی نموده و بالفعل با حاله نیک و فالی همیون بشکرانه
قادر حیّ بی همتا پرداخته و چون حاجی محمد رحیم رشتی در حال احیایش همواره اوقات و صیا
و سفارشات تمامی آشنا و بیگانه و اولاد و احفاد مردانه و زنانه خود در انجمن ها ساخته که جمله
املاکش را از هر جهت ملک طلق حق صدق بشوای خود حاجی میرزا محمد باقر است که بعد از رحلت
همت نماید تا آنکه ثمرتش را تنخواه نقش برسانند و انجاب هر جا که بخواهد مختار است بالاک
املاک فی املاکهم تصرف فرماید و دستی کرده که هم انجاب لابد مخصوص نعش را
کربلای معلی شرفها السلام که تربت اعظم خدا است با انضمام مصارف کفن و دفن
وخمس را هر قسم که خود مصلحت داند عطا نماید و همین مضامین چند وصیت نامه معتبر ممهور بمهر
یکی از آنها بواسطه شخصی که از عاریگران خانه و حجره اش بوده بعد از بدست آمده و جمله در
دیگرانه تصدیق و تمکین کرده و رضا و امضا نموده اند پس بعد از رحلتش چنانچه در وقعات
مسطور نمودیم اوصیا و اولادش بقیهٔ مختلفه اموالش را که عمارات و دکاکین و املاک بوده
جنگ عاریگران محفوظ مانده جمع آوری کرده که نقش معادل شش هزار و انصد تومان

دو نفر فرزند اکبرش حاجی ملا محمد و ملا عبدالوهاب که خود حاجی میرزا محمد باقر را داماد بوده بالاتفاق
یکدیگر از همدان بغربت قریه خندق مسافرت کرده تا بحضور با انجناب شتافته و صورت نامه
و صورت جمیع املاک را با انگشت ثلث از جانب خود وکالت هر یک از ورثه معروض داشت
و مستدعی گشته که حق صدق خود را که تمامی ثلث باشد بهر کس باید تسلیم شود معلوم دارد و امر
همدان را واگذار نموده که برسانند پس از آن مشوای باکرامات یکدانگ از کاروانسرای بزرگ را
واقع در همدان را که معادل دو هزار تومان بوده جهت مصارف خیر قبول نموده و یکدانگ دیگر شش دانگ خریدار
بحاجی ملا محمد واگذارده که بمصرف قروض شخصی خود رساند و بعد باهر ورثه طور رد نمود و بحواله
خورده خورده ده ساله حواله نماید و چهار هزار و پانصد تومان دیگرش را از حق خود بورثه حاجی
رشتی بخشیده مشروط برآنکه تمامی دیون پدر را بدون قسم و ثبوت از عین ادا نمود
و هر آنچه اضافه آید بر سر ورثه از کبیر و صغیر للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم نمایند و یکدانگ کاروان
سرای قریه را هم بخود ایشان سپرده که تا مصرف فروش رسیده که همه ساله وجه مال الاجاره
اش را اگر قدرت ارسال دارند تا هر نوع که خود صلاح داند بمصرف برساند و از اینگونه
کرامات و اتفاق با اتفاق موالف و مخالف از جنابش بکرات اتفاق افتاده که اغلب
اشخاص بغرض و صفتش را برای یکدیگر بکار رشته خبر داده و ما اگه معروف شد دو نیم شرح
وعبرة لمن اعتبر که قطع کلام و ختم این سخن است و سلام فریعی تکبر کرده بر نفوس هر یک همه است

تمام

تمام شد تالیف تاریخ عبرة لمن اعتبر امید که هر کس از هر فرقه و هر زمره که در هر شهر و در هر عصر
از ملاحظه و سرگذشت عبرت گرفته و از غفلت بیدار گشته مولفش را بدعای خیری یاد و شاد فرماید
که وافق فراغت از تالیفش بتاریخ یوم یکشنبه هفدهم شهر ربیع المولود در روز مسعود عید سعادت
قرین تولید حضرت رحمة للعالمین صلوات الله علیه و علی آله الطیبین الطاهرین
از شهور سال فرخنده فال یکهزار و سیصد و هجده هجری علی هاجرها
الاف السلام والصلوة والتحیات
۱۳۱۸

چون بعضی از اکابر دوالمجد والفاخر بنده قاصر را امر فرمود که فی الجمله شرحی از مولد و موطن
و نسب و حسب جناب حاجی میرزا محمد باقر و بعضی حالات انتخاب را که از بعض ضیائی هم شنیده
فهرست کتب و رسائل و جواب هر رسائل که از تصنیفاتش بعد از غارت خانه و مجالس
از هر گوشه و کنار بدست افتاده در ذیل همین خاتمه مسطور داریم لهذا انتقضای المأمور
معذور را اکنون که شهر رمضان المبارک است از سال یکهزار و سیصد و نوزده هجری نبوی
مسوده نگار است بتوفیق الله طالب با عنوان جامع المطالب و تحفة الغرائب کرده   تا آنکه
تا سوادکش در قریه قهی و محال دارالسلطنه اصفهان بتاریخ دهم شهر ربیع المولود بعد از انقضای
۱۲۳۹
مدت یکهزار و دویست و سی و نه سال از هجرت پیغمبر آخر الزمان علیه و علی آله الصلوات الملک المنان

بوده و موطنش قریه اوایل سن و شباب مدتی در عالم جاهلان بسر برده و سیری می‌نموده و هموار از وطنی

دیگر دارانهای روزگار غفلت را عبرت نگرفته و عجیب‌تر مجلس بیافزوده و هر آنچه را که دلیل بر

نداشته ابدا اول الهی شسته و اعتنا نمی‌نموده و تفکر را در جمیع امور بر خلاف طبیعت از روی حقیقت بر

وفق طریقت و طبق شریعه جاری می‌نموده و از این روی بوده که علم را با عمل توام نموده و عملش با علم

قران گشته و هم آنکه در سیر درجات عالیات همگنان خویش را باز هم بی گذاشته و خویش را از جمیع

یکباره همی درگذشته هر کرا علم و عمل آموختند جامه تقوی را بر اش دوختند و لاابن

رفیعش محمد باقر ابن محمد جعفر ابن محمد صادق ابن عبد القیوم بن اشرف ابن محمد ابراهیم ابن محمد

المحقق السبزواری صاحب الذخیره والکفایه که عالمی معروف در ریاضت علوم دینیه

و در عصر خود بعلم و عدالت همی موصوف بوده و پدر بزرگوارش میرزا محمد جعفر هم آنکه شخصی

و با وجود وارگفتار و کردارش پرهیزکاری و خوش رفتاری همی مشهود بوده و در علم حکمت

بلکه تفقه در علم ادیان طبعش با شرح انور میزان وجود مرحوم شیخ احمد احسائی را از جمله پیروان

شدن می‌بوده و شیخ مرحوم سفر را که از دار العباده یزد بسمت اصفهان پیش گرفته در قریه

و سامانش را منزل گرفته و سلوکش با او در نهایت الفت و محبت همواره جانان بسر گرفته

و کوتهی می‌کرده بلکه نهانی که چکی و مهری را معمول پیداشته و پاره از علوم را خاصه علم

ریاقات و همو مراد در زند پدر بوجوه خویش تحصیل می‌نموده تا آنکه خواهر خانه خانه بحد رشد رسیده

علوم

علوم و کمالات را در غربت اکمل دیده پس مصلحت دیده پدر را گفته با فضل خیر را با صفهان رفته

و مدرسه نیماورد را منزل و سامان گرفته و علمای هر فن را بحقوق گرامی بدرش

فطری خودش سعی کامل بر ترقی و تکمیلش همی مرعی داشته که چون در هر کاری رضای خدا را

می‌داشته یکی از پیشوایان دین را که از جمله اتقی و اعلم دانسته بنماز جماعتش حاضر می‌گشته تا آنکه

خوردن لقمه حرامی را بطور قصد و عمد از او دیده پس چون طریق بر عملش محکم داشته

نیت باو منصرف گشته و بعد از رحلت مرحوم حاجی سید کاظم رشتی مدتی سرگشته می‌گشته که

از که نماید پس مصاحبت ملا محمد جعفر کرمانی معروف بمدتی معاشرتی داشته

محمد کریمخان کرمانی شده و بمجالست جمعی دیگر دعوی بابیت میرزا علی محمد شیرازی بسمعش رسیده با آنکه

زیارت مشهد مقدس رضوی علی مشرفها السلام سفر کرده و بعد از تشرف بخاک پاک

ملا حسین بشرویه از جناب باب بر باب در ابنکان عرش نشان بدعوت مشغول و جمعی را بحرب

رام و مقبول نموده پس در مدرسه میرزا جعفر ورادی صحن مطهر منزلش شتافته و ملا حسین چون

شناخته بطرازی در زبان تقی حال است و خیال از تسخیرش همی گماشته تا آنکه سوال و جواب

و جواب ایشان بیکدیگر را در گرفته و آنچه دیگران قناعت کرده و رفته ابدا دل را نباخته و با دلایل و براهین

برا و تاخته و بر دعوی باطلش دلیل و برهانی محکم خواسته پس ملا حسین می‌گوید کدام بالاتر است

شخص میرزا علی محمد کتابی آورده و مدعی است که از جانب خداوند صاحب ملک بر وی نازل گشته

وارادهای خود برنگشته تا آنکه جمعی کثیر از دعوت وحالتش برگشته گشته والا مرادهان قول
نقصه نقض اکرده واسوده نمی نشسته اند پس آنجناب در جوابش بگوید اجماع جمع کثیر که در هر عصری اش
قدیم وعاد ثمات معهود واین چه درکر دلیل حقیقه ادعا نموده ونخواهد بوده وگذشته از این
صاحب قرآنی که شما هم قول وقصد نقض او داشته ودارید اگر خوارق عادات حقیقت اند اثبات نگفته
بود که جماعات جن وانس هرگز مانند سوره وحدیثی از قرآن نمی توانند آورد ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا وتحدی
بر زبان علیمحمد چنین دعوتی را داشت آگاه خردمند شدن بیجا نبود که گفتار وکردارش از روی
تدبر وتفکر سیر نماید تا حقیقه را از نفایه وحقیقه را از مجاز تمیز داده وتکلیف خود را معلوم ومعلول آن
والحال کسانی را که بصاحب قرآن بشمار اعتقادی است چون محکمات ومتشابهات او را انگیخته بی تصدیق
دانند ودر متشابهات از ناسخ محکمات نامیده اند هرگز نشاید که احتمال صدق ادعای چنین مدعی
ساری وجاری دارند اگر چه بقدر تعلیم او علم را ابراز ندهد یا آنکه بفرض محال همه دوش وخال
خارق عادات را اظهار نماید در حال آنکه او بطور حقیقه نه علمی است ونه کراماتی واگر انصاف بوده او خود
تمکین چون تو عالمی را نمود که هر چه از علوم داری نسبت با واز زخرف داده که مگر ممتاز نشد کنون
فروع نیاورد را اصل یا که شنیدیم از روی بصیرت همی دیدیم پس یا لاحیین از فتح جن یا رکرد به چنده
ومدتها باندیشه فرو رفته وسر برآورده که آنچه فرموده تمامش از در راستی ودرستی بوده ولکن لطیفه در
اینجاست که فرموده جن وانس همچون قرآن نمی آورند ونفرموده که خدا هم عاجز است تا مثلش را

بیاورد

بیاورد ودرایه خداست بر زبان میرزا علیمحمد انگشت را جاری فرموده پس آنجناب در این وقت جوابش را بگوید
علت شناعت وغایت حمله شما مانند این است که این ادعای پیغمبر آخر الزمان که جن وانس را نیز پیغمبر
داده کلام خداست که از روی تحدی بر زبان پیغمبر خود نهی ابد جاری کرده که از زمان نزول الی یوم
القیامه احدی از اشخاص جن وانس مانند حدیث وسوره از قرآن نتوانند آورد وهم بدیهیست اگر نبی خدا
هم کلامی را نظیر باید ونیز بشر رساند لا محاله وحی خود را بر زبان جن یا انس یا ملکی که انتحال لباس بشری دارد
خواهد فرموده وخواهد رساند وچون پیدا است جلی که غلط نبوده یا انتحال نداشت که بعد از خاتم انبیا
عبدالله دیگر بر رابطه احدی از اشخاص جن وانس نزول وحی جدیدی نخواهد شد وحلال محمد حلال الی
یوم القیامه وحرام محمد حرام الی یوم القیامه پس بطور تحدی لسان چنان بزرگواری چنین عهد صحیح
حتمی محکمی را فرموده ان الله لا یخلف المیعاد واین وعده وتحدی بهر بار دیگر خواهد بود وفرمایش آنجناب
که باید شرع جدید وکتاب جدید فرموده اینهم حجت وعقیده است غیر از این شریعت وغیر
غیر از این کتاب بلکه تمامش خطابی فرمودن احکام واقعی همین شریعت وهمین کتاب است بر وی حقیقه وصورت
هم که مخالفین ومنافقین بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه وآله از قرآن ربوده ومفقود نموده جمله
نوحی همان یا منزل گشته بوده وحاجت بوحی جدیدی ندارد واگر از نسیان ابنای روزگار مستور
است حالا که در نزد اهل الشرکه اشخاص معینی شخص معصوم مطهر بوده اند از آل پیغمبر طاهر برده وشهور والا
تمام قرآن در نزد امام زمانیکه موجود است وعیان بی اثر فضل هر آیات وبینات فی صدر الذین

او نور العلم شاهدیست صادق برای اسلامیان و اهل ایمان پس یا حضرات از جواب محکم جدید هم او را

تصدیق و تمجید کرده و الحادی دیگر بکار برده و میگوید چون شما از سنت شیخ مرحوم احسائی و سید

رشتی شوق و خلوصی هست اکنون کلامی از سید رشتی دلیل میاورم که صحبت ... برروز ظهور

میرزا علیمحمد شیرازی و عبارت یکی از رسائل آن مرحوم را میخواند و بقانون علم جفر و اعداد اسم میرزا علی محمد را

استخراج مینماید و انتخاب در جواب میگوید بعین قاعده که تو این اسم را از این عبارت بیرون آوردی

منهم نام حاجی محمد کریمخان را استخراج مینمایم و لا ممکن است یا نخواهد شد فبهت الذی کفر

تصدیق و تمکین کهه که البته خواهد شد و بطراری در وقوف گفتگو را موقوف داشته و عذر خواسته

که بر امثال این [illegible] بوده [illegible] و اینک در این اوقات [illegible] رسیده که خود میرزا علی محمد در

اصفهان و [illegible] جمعه [illegible] گرفته بهتر آنکه خود [illegible] مراجعت فرموده مجلسی او را ملاقات کرده و از خود جواب تمام

مطالب را خواهد داد و بعد حاجی میرزا محمد باقر میگوید الحال چنین شد خوشتر آنکه تمام صحیفه را انکار

و خواهش و سفارش نماید که لدی الحضور هر چه را که مراد و منظور است چیز را مستور بدارد که گفتگوی بلا

طایل بی حاصل جز عرض خود بردن و زحمت [illegible] حاصلی نخواهد داشت پس یا حضرات [illegible]

بر دیده نهاده و قلم و کاغذی برداشته و در نهایت فراغت و حرمت مشغول عریضه نگاری

و در [illegible] و تعب خود را بحالاتی [illegible] عجب منقلب [illegible] همچون عندلیب در [illegible]

و عاقبت کاغذ را بدیده و قلم را [illegible] بجای خویش [illegible] العرض که حاجی میرزا

محمد باقر

علی

محمد باقر بعد از زیارت [illegible] از ارض اقدس رضوی [illegible] گشته و بعزم اصفهان مسافر گشته و لدی الورود

میرزا علی محمد را [illegible] اجماع [illegible] دلیل [illegible] پس [illegible] میرزا عبد الجواد

مؤمن اصفهانی [illegible] از علمای سلسله شیخیه بوده با [illegible] چند از یاران [illegible] مجلد [illegible] حاجی محمد

کرمانی [illegible] رفته بمجلس میرزا علی محمد رو [illegible] نهاده و سؤالی چند نموده و جوابهای [illegible] شنیده و حال آنکه

که [illegible] حوصله [illegible] اثر [illegible] داغش [illegible] بیهوش [illegible] جمله [illegible]

از مجلس [illegible] روش [illegible] که میرزا علی محمد قلم

چندین هزار عبارت [illegible] تصنیف نماید و [illegible] خود [illegible] استخراج [illegible] خارق عادت

[illegible] که در قلم [illegible] عبارات عربیه با تصنیف

اینکه [illegible] و اگر [illegible] پس [illegible] ولی فرق این باشد که عبارات [illegible] با معنی مربوط و درست

[illegible] غلط و درست خواهد بود بالجمله که میرزا علی محمد دعوی نمود که علمای اصفهان را اگر [illegible]

[illegible] تا حال [illegible]

[illegible] تا آنکه در این مجلس [illegible] میرزا عبد الجواد [illegible] اقدام

کرده که [illegible] بعد از این [illegible] خواندن [illegible] میرزا علی

[illegible] شخص مجهول القدر [illegible] است که [illegible] طرف کرده و [illegible]

و میرزا عبد الجواد با [illegible] پیغام داده که [illegible] طالب باشم و همه [illegible]

که چنین گفتی پس یکی از نصف قیمت خود را که تسبیح الله خوانده خوانی و با نفس همقدر و هم‌مرتبه دانی در معامله مباهله نیستی
ما گر آتش فتنه را خاموش داریم و منجی نماند که ما بر این عهد و شرط هستیم که بعد از مباهله و نفرین اگر هلاک گشتیم او را حق
و چنانچه آیت و معجزه تو هلاک گشت تو بر باطل بوده و دعاوی که داری جمله عاطل است و لاطایل و اگر هیچیک
هلاک نرسید همانا که باز دلیل بطلان تو خواهد بود زیرا که تو خود دعوی تصرف و نیابت ... را
داری و ما مرا خبر تقصیر و عصیان و امید داری بفضل و رحمت خداوند و خیر دیگر او را دعا ...
و دیگر شرط آنکه بعد از مباهله که بهر حال خایب و خاسر خواهید گشت دیگر طفره و لجاج در کار نباشد که
در جمله عهد و پیمان را نشاید شکست پس میرزا علی محمد این تقریر را پسندیده سر بزیر و دلگیر گشته و ملا علاج شخص ملا عبد الکریم
را که از جمله ارادتمندان ... بوده در این معامله تعیین کرده و صبح روز شنبه بین الطلوعین طرفین بقصد مباهله از شهر اصفهان
بیرون رفته و جمعی کثیر از اهالی هر بلدان ... گشته و در مسجد ... که خارج دروازه ... بوده مباهله
نمایند و بعد از آنکه میرزا عبد الجواد و ملا عبد الکریم در مقابل محراب المسجد دست بدست یکدیگر نهاده و دعا
داده را با تمام رسانده و ابدا اثری از هلاکت بظهور نرسیده پس ملا حسین واعظ که یکی از مشاهیر ... بوده
و تدبیری دیگر نموده که یکی از دو نفر عهد دعا را اگر خوانده و از ... اثر نداشته در امتحان حاجی میرزا ...
جوابش را داده که وقت ... هنوز نگذشته دعا را مجدد بخوانند و هر نفر دیگر از طرفین جماعت ...
را با تسبیح نگاه دارند تا دیگر اشتباه یا حیله در کار نباشد و بهمین قانون عمل کرده و بعد از یک ساعت ...
ملا کتی بوی نداده و جماعت بابیه خجل و شرمسار برگشته رفته و میرزا علی محمد را خبر داده پس ...

جدید را

جدید را مکرر کرده و ... را سوده باشید که سه روز دیگر میرزا عبد الجواد و ملا ... خواهد
شد و کذبش بطوری واضح گشته که بعد از هلاکت میرزا علی محمد در واقعه آذربایجان که حاجت
بیانش نیست میرزا عبد الجواد سالیان فراوان بهمین تکانه داشت و در روزگار خویش را بعزت
و راحت بهمی آسوده میگذاشت و بعد از این معامله علمای اصفهان در مباهله را با خود
میرزا علی محمد مایل آمده و او جواب میگوید که من قبل از عهد مامور مباهله بودم و اکنون که بعد
عهد است اجازه نه ندارم مع القصه که حاجی میرزا محمد باقر در تمام این واقعات میرزا عبد الجواد
را همراه و ناصر و خیرخواه بوده و علمای اصفهان چه عاملان شرع و ارکان و چه واصلان طریقت
تصوف و عرفان هر یک با جنابش معاشرت و مجالستی کرده یکدیگر را بهمی خبر داده که
اراده میرزا محمد جعفر قمی با این همه ذکاوت و فراست و آگهیش بر حکمت چنان قانون شرع و ملت را
... داده که معقولی را که سر موئی مخالفت دارد منقول با خود سری و سفاهت شمارد و این خود
کراماتی است خدا داده که توفیقش را بهر کس نداده و دعا قریب است که با علمی قریب و عملی عجیب که
با هم توام کرده پنجه روزگار و حلال مشکلات و مفصلات آیات و احادیث و اخبار خواهد بود
و ملا حسن ... نائینی که در سلسله عرفا رشدی بی مثل و مانند و بمجادله نفس و ریاضات بسیار دقت
عمر شریف صاحب علوم غریبه و مکاشفات چند بوده ... که اخبار را ملاقات نموده و از ... را
لب بسته گشوده که این مبارک وجود همانا که برسد بکمال عیار و عالی پرهیزکار خواهد گشت بالجمله که بعد از ...

مدت زمانیکه در اصفهان بتحصیل کمالات ادبیه و رسومات دینیه و ریاضات شرعیه روزگاری

بسر برده شوق مسافرت کرمان و شرف مصاحبت و زیارت حاجی محمد کریمخانش از دست ربوده

پس اصفهان را بایاران گذارده خود اول وهله توقف وطن و حضور پدر را اختیار کرده و چون پدر

از موافقت در رفیقش دل منسکینه و بمفارقتش راضی نیاشته لهذا از عزیمت سفر و شوق که

بر سر داشته احدی را در رفیق آگهی نداده زیرا که کسی را امری نپنداشته تا انکه خبر حرکت حاجی

محمد کریمخان را از کرمان بعزم تشرف آستان عرش بنیان علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه

الاف التحیة و الثنا از راه دار العباده یزد شنیده پس از شدت شوق جانش بلب رسیده و

تهیه سفر را دیده و با دو نفر دیگر همسفر و رهسپار گشته و بورود دار العباده شرف حضور مراد و مقصود

خاکسار خود سگدار سکرده و پدر چون از حال و خیالش مخبر گشته خرجی سالیانه را برایش ارسال میداد

و در ان اوقات بواسطه پراکندگی سیستانی و بلوچ که مردم بعضی از دهات رودبار و کوچ بهانه

حاجی محمد کریمخان هم عزیمت ارض اقدس را بعودت کرمان تبدیل نموده تا انکه سال اینده را بسر

کرده لاجرم حاجی میرزا محمد باقر هم مسافرت کرمان را در رکابش همعنان و لدی الورود در مدرسه ابراهیمیه

نزل و مکان گرفته و چون وضع مدرسه را منافی حالات خود دیده روزی چند را بسر برده و بخانه

یکی از دوستان سامان گزیده پس بتحصیل علوم و بتحصیل حکمت در رسوم مرحوم شیخ احمد احسائی

که شرط حکمتش را بطور حقیقه تطبیق با شریعه قرار داده و الحق که عجب اساسی محکم بکار نهاده

پرداخته

پرداخته و چون همتش همواره اوقات در هر فنی بفکر و تحقیق بوده باندک زمانی توفیقش رفیق

گشته و بخلوص نیت و جلوس خلوت اب از سرچشمه حکمت را چشیده و بنارش مشتعل

همه چیز گذشته پس اوراق پر نفاق دفترهای واحتهارا همی بشست و رواق بی نفاق بسلطان

الله را که ما قال المجید قلنا و ما دان المجید دانا بطور حقیقه همی برنشست تواند خورده

رفت مرا هسته اهسته و چنان حکمت را بدستیاری تقوی و خشیت مدون کرد تا بیش از

استاد خویش و اگرفته که دوست و دشمن علمش را مسلم میداشت بلکه شخصش را عقلی

مجسم میداشت و چون کتب و مصنفاتش در هر علمی بدلالات بینات در میان است

حرکه عیانست چه حاجت بیانست الحاصل که سالیانی فراوان چه در لنگر و چه در کرمان

با سیر و سیاحت سایر بلدان همچون چه سفر زیارت ارض اقدس و استان امام

خدمت و حضور حاجی محمد کریمخان را بر جمله ما سوا ترجیح میداد و چون بغرض و مرض

اقوال و اعمالش خلوصش را همی تصریح میکرد تا انکه میرزا سید محمد خان حکمران قصبه

که از روی صدق و یقین در زمره فدویان خان کرمانی بوده و فریفته حالت و معاشرت

آقا میرزا محمد اصفهانی که یکی از رؤسای شیخیه و خان کرمانی را داماد هم بوده گشته

او را برای پیشوائی حضرات شیخیه هدان سامان در نهایت عزت و احترام نگاه داشته و چون

تقوی و علمی را که منظور میداشته از او بروز نکرده و ظهوری ننموده خوش خوش

دلگرم کسل گشته و شرح ماجرا و حالات را بطور اشارات خدمت خان کرمانی نگاشته
پس حاجی محمد کریمخان آقا میرزا محمد داماد را خواسته و حاجی میرزا محمد باقر را محض هدایت و ارشاد
اهل نائین مأمور بسیار نموده انجناب بعد از ورود صباحی چند را که بدید و باز دیدی [illegible] معذرت نموده
پس مشغول امور مأموریه خویش گشته و بجز علم و عمل و تقوی که فطری و کسبی داشته چیزی از
او ناشی نگشته و چندی نگذشته که وصف علم و تقوای او شهره شهر و داستان انجمن
دوست و دشمن بگردید و طرفه آنکه حاجی میرزا محمد سعید نامی امام جمعه با آنکه موافقت و همکیشی
هم او را نداشته معذلک علم و زهد انجناب را بدین گونه همی توصیف نموده و همی تعریف نگاشته
که هرانکس را که هوس رؤیت علم جناب سلمان و زهد ابی ذر در نظر است اینک حاجی میرزا
محمد باقر است که علمش با تقوی و زهدش دست در دست هم باخبر و بخبر است و ارادت عالی که
لا الی بعضی از صفحات اصفهان تا نائین و اطراف ان سرزمین بلکه تا اراک و سایر بلاد و چند [illegible]
نسبت بانجناب بحقوق داشته و دارند طماً که رشته اش ازان زمان کشیده و باین اوان
رسیده که جمله از روی دلیل است و برهان هر حال بعد از چندیکه در نائین بسر برده و
جماعه خوانین ذو المجد و الادب و سادات ذو الفضل صحیح النسب که در ان [illegible] بوده
هر یک را بحسب قوه و قابلیت از علم و عمل خود تحصیل و تربیت کرده پس توقف جمله را تحت
و تألیف گذارده و مراجعت کرمان را چه بسیار در حضور مولای خود را شکر گذار [illegible]

[illegible]

پس [illegible] بیش و فرمایش خالص انتخاب کتاب معیار را که معرفت بر لغت را در عرب متحتم
و [illegible] میرزا محمد علی شیرازی که شخصی ادیب و قصایدش در فارسی و تازی
ممتاز است وضعی جمع کرده و باتمام رسانده که خطا و غلط در هیچ نقش یافت نگردد شد
و با آنکه در تصنیف و تألیف چنین کتابی زحمت عمده را خود کشیده معذلک محض اتفاق
و اتفاق سعی و کوشش خود را با او بخشیده تا میرزا محمد علی بطور اتقان و اطمینان کتاب را
باسم خود رقم نماید بالجمله که انتخاب بعد از مراجعت از نائین بتحصیل کمالات و ترویج دین
و آئین پرداخته و سالی چند را بدین منوال و بدین روش بپرورش یافته تا انکه حاجی محمد
کریمخان با بعضای انسانی چند از اهل ایران بعزم زیارت عتبات عالیات گشته و از راه یزد از
روی اصفهان گذشته و سیر خود را انجناب ال همدان برده و حضرات شیخیه الطرف خدمتش را
نعمت و غنیمت شمرده و چندی بایستند او تمنای اینان در اصفهان توقف نموده و عقاید حقه را
بطبق ضروریات مذهب و کیش در مساجد و منابر با علی صوت خود مکرر رسمی اعلان کرده
بطوریکه اهالی آن بلد و سایر بلدان چه دوست و چه دشمن که در انجمنش حاضر بوده حمله بفضل و
کرامتش اقرار و اذعان کرده که هزار افسوس که [illegible] سالوس ما را از خدمت و صحبت چون
تو بزرگواری مأیوس بیداشتند و [illegible] بصحبت ایشان از روی صدق و
صفا محض رفق برضای خداوند داشتیم و محبت خالص داشتیم و اینک معلوم شد که خوب غلط

بود آنچه باید داشتیم و چون در آن اوقات بواسطه سرکشی بعضی از ایلات اغتشاشی در خاک
عثمانی ناشی و انقلابی بهم رسیده لاجرم اسامی جرأت تشرف اعتاب عالیه را از بابت مصلحت
ندیده و بمحض ملاقات در حضور شاه شهید ناصر الدین شاه او را از همدان بدار الخلافه طلبید
لهذا همدانیان ارادتمند خود را که بعد از فوت آقا عبد الصمد بکری رزکی دل بسته بوده
و میرزا رحیم نامی همدانی منسوب بسادات که کتابچه تمام جعل نموده داعیه پیشوائی ایشان را داشته و چون
تنی چند ساده لوح هر جاهلی دیگر احدی اعتماد و اعتنائی بمراد او نداشته الحمد لله بوعده ارسال عالی
عامل دختر دست خوش شد و خرسند نموده و خود با همراهان و بستگانش از راه قم بعزم طهران حرکت نموده بیکرده
و از پیش که خبر حرکتش از اصفهان بسمت همدان و بعزم تشرف عتبات عالیات عرش بنیان بدار الامان
همدانیان رسیده جمعی از ارادتمندان ساکن آستانه اش در خدمت حاجی میرزا محمد باقر بساحت
گشته که در کربلای معلی تحت قبه مطهر و لحن با انجاب ملحق گردند پس تعجیل تمام شب و روز را
علی الدوام مرکب رانده و بعد از ورود بقم و زیارت حضرت معصومه که رخصتی حاصل کرده طرفین
بهم از طی منازل نموده تا آنکه در منزل جروه که حاجی محمد کریمخان از همدان با بستگان بدو قرب خود بحضرتش
واصل میکردند و تلقی که ملاقات دست بوسی با قرآن بعد بین شد پس هر دو رسته در یک مجلس نشسته و
بزیارت و صحبت مولای خود بسته و بموهبت شکر نعمت خدا بسر آرند تا آنکه حاجی محمد کریمخان
از دوستان همدانش اظهار آشنائی فراوان نموده و حاجی میرزا محمد باقر را میگوید که چون از آنرا

بطور حتم

بطور حتم و یقین یار بسال پیشوای عالمی ثقه و این وعده و نویدی محکم و متین داده ام چنانکه هرگاه وعده
شما را برای همین بدین سرزمین کشیده تا وعده و عهد ما با دوستان صفا رود و ترتیب آن باشد
پس انجناب را در همان منزل بمکان توقف همدان و پیشوائی یاران مأمور نموده و میرزا محمد علی را که
فتی و مشید عزت حضور و با اصالت و نجابت بهی مشهور و معروف بوده امر فرمایند تا خطابه حجه برای
اشراف اطیاب و رؤسای احباب همچون سادات عالیمقامات کتابیانی آقا ابو الحسن و آقا علی سعید
و حاجی محمد رضای حاجی مصطفی و بعضی دیگران از اخوان صفا نگاشته که ایشان رجوع بمولود خاب
حاجی میرزا محمد باقر قمی نعمتی است خدا رسانده که من رجب وعده خویش شما را رسانده بعهد
وفا نمودم بآن قدر بدانید که بی قدر نمانید و خود نیز در حواشی خطاب کتابیه در تعریف
و توصیف انجناب دستخط و مرقوم داشته پس یاران چند او ندشتان همدانش روانه شده اند
و چون میرزا یوسف خلف مخالف آقا عبد الصمد همدانی دو سال قبل با هوای مهتری جماعت
شیخیه همدان بسوی کرمان شتافته که شاید اجازه برای خود گرفته و عودت نماید این جد او را بی
بوده که چون قابل نبوده بعمل نیامده تا آنهنگام که خبر حرکت حاجی محمد کریمخان بسمت همدان
بسمعش رسیده یکباره سودای خام و ماخولیای آم تمام خیالش را بشور انداخته و در چون خرج و برکت
داده و خود در خدمت حاجی میرزا محمد باقر و همراهان از کرمان روان گشته و بعد چاو منزل یکی
حمله را بجولان در آورده که خود را بهمدان برساند تا بلکه مراد و مقصودش حاصل آید لکن

خیالی که باقی بود و در منزل جهرود هیبت وا بود گشت و بیچاره صنم گم لب از گفت و شنود بربست
و بیچاره بحسرت و ندامت بنشست و هما که در همان مجلس تخم حسد و کینه را نسبت بحاجی میرزا
محمد باقر در سینه و ضمیر خویش بکاشت و چون طبعی غشیه بلجاج داشت و چاره و علاجی هم
که نداشت لاجرم سر تمکین و نفاق و ارباب تجسس و نفاق در پیش گذاشته و تفتیش بوده که با آنجناب
امرش و سمعان پیش نخواهد رفت و خود چند صباحی بیشتر توقف نخواهد داشت و چون نگذرد
و بگذرد ذالقعده فرزانه تناب و پیشوای اصحاب خواهم بود پس بهزار حیله و تملق خود را لباس
ارادت و اخلاص در آورده و مصلحت را با اقوال و اعمال چنان اظهار نماید که در ستیز که همی فزوده
که خود شهود بکمال آرایش و کاسه گرم تر آرایش میکرد و عجب آنکه حیله و تدبیرش در انطول مدت
تعیئه نمالتی برای حاجی میرزا محمد باقر بیاورده و ثمری نداشته و اثری نکرده و عاقبت الامر مقتضای
آنکه از کوزه همان برون تراود که در اوست دست از دل برداشته و حضورا با آنجناب بنای
مخاصمه و گفتگو با کمال داشته و کثر مراسلات چند با ز نگاشته که در امر کسب و تجارت در
دست زند دخل و تقاعی در کار و هما که فرو ضیم بخند و مخارج هم بسیار و یکی از در کار را الآن
ونا چار یا آنکه متولین سلسله تحمل کنند مخارج سال را بطور وسعت و کفایت در تمام سنوات
و یا آنکه جلب منافع را باید بیرون از ریاست و پیشوائی یکی از صفحات یا ایلات در تحت تصرف خود
است بفارس و حکمی یتی از جانب جناب ذو الفضل و البرکات و اگر نه راه کرمان باز است

الیم

و سیر انسانها را اینک جمعی هم عهدیم و همراز پس حاجی میرزا محمد باقر پاسخش را باز داده که
شق اول محال است بمیل خاطر و مکنت متولین و شق ثانی را خود دانید و والی هر خطه هر سرزمین
و مرانه بر آنان جرات و بر ایشان اختیار و شق ثالث را که خود با غشی و خود مختار و از طرف من
نه نفعی در کار است و نه ضرر هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو و بهر حال که در عرض چندین سال
انتظار وقت را بهمین اندیشه و خیال قیل و قالی داشته و چون بکلی مأیوس گشته پس از آنجناب [illegible]
آنجناب که از طرف حاجی محمد خان کرمانی سفیر و جاسوس بوده و هما که مأنوس میکرده و کرد و [illegible]
که کرد چنانکه تفصیلش در همین مقدمه تاریخ همی گذشت مع القصه که حاجی میرزا محمد باقر از آن حرکت
واجب الاذعان و تأکید اکید برای سید محمد با جمعی از همراهان از جهرود بسمت همدان
کرده بعنوان اینکه ایشان چون بعزم زیارت مامون برگشته اند از راه مشرف گردند و خود نیز بعد
از چندی توقف همدان را سود که دوستان انسانها را زیارت خود را در موسم [illegible]
رسانده و همدان را حبت فرماید و دخل المدینة علی حین غفلة من اهلها پس بدون [illegible]
و جنجال و قربانی و استقبال مسافرت خویش را بپایان برده و در همدان که شهری آباد
فرموده و حضرات شیخیه و درویش را چون اطلاع یافته بالاجماع بحضورش شتافته [illegible]
و سامانی ساخته و پرداخته را ساخته و صباحی چند کلاه و دا مید باز [illegible]
از هجولی حالت و حالت فکرت و عبرت و در دیار فطرت که [illegible] صفاتی است [illegible]

عادت هر صاحب ریاست است همانا که جماعتی در دستهٔ ارادتش با لمره ملول گشته بطوری که بعضی از
اهل حرفتشان زارعی و زراعت مجید برخاک و تربت ملا عبدالصمد گذر برده بهم حرف برکنده
که بعضی چون وجود با نموده تو از دست برفت و محفل یا همچون دل یار هم شکست والحال نظر کن که
اینسان مدد بجایت برنشست و چند که بدین منوال گذشته دانجناب بنشر علوم و جوابهای کافی از
هر سوال و هر اشکالی مشغول گشته از علم بی‌پایان و زهد وافرش جمله را حیرت بر حیرت
افزوده و موالف و مخالف بکسره بالطوع والرغبه بحضورش خاضع و خائف سپکر وندیش همان
جماعه پر ملال بخرسندی و مسرت حال بهمان تربت رفته و ضاحکه مستبشره سر ابن
مقبره نهاده که ای یار عزیز زمان بنگر که شخص علم و عمل را خواهی دید و تیر اصل و بدل را جوابی
داده و هزار افسوس بحال چنین کسی است که از فیض حضور چنین عالمی کامل و عادلی عامل بی‌بهره و محروم
و همی مایوس است پس بهمین روش کار انجناب در میان جماعه احباب پرورش یافته و اثر شرعی روز
بروز بالا گرفته و هر یک از دوست یا دشمن که در هر مجلس یا انجمن سوالی یا اشکالی که از او
حاجت و چاره از روی حجه نموده بمقتضی اجابت کرده و بیانش را مسموع نموده که سائل هر که بوده
بارچه برده با جمله مجلسیان بفضل و کمالش تسلیم و اذعان کرده و یکدیگر را بنصیحت و رغبت
گفته دل نگه دارید ای جاهلان در حضور حضرت صاحبدلان و عجب آنکه هرچه تعظیم
و تکریمش زیاده می‌شد فروتنی و خضوعش بیشتر گشت تا آنکه در سال یکهزار و دویست و هشتاد

اثنی

وشت که رحلت مرحوم حاجی محمد کریمخان از اینجهان در رسیده و چنان مبارک وجودی بر گذشته
جمعی از حضرات شیخیه که سالیان فراوان از جنابش علم و زهدی بی‌پایان دیده از اطراف
بطرفش رو دیده و توقف و توطن بعد از آن از اوطان مالوفه برگزیده و جمعی دیگر از هر گذر و کنار
محض زیارتش همه روزه بجد قش رسیده و بحسب قوه و استعداد چندی آرمیده و اراده‌ای
نموده و سعادتی برده پس رخصت انصراف گرفته و مقتضی المرام بسامان خویش معاودت نموده
و انجمله واقعات و واردات سینه بعضی ارباب با بیات الضغائن را از حسد و کینه بتنگ آورده و
اهل غرض را بهیجان آورده و اظهار عداوت را بهنگام فرصت با کید و بیکر عهد و پیمان نهاده
تا آنکه مقتضی را موجود و مانع را مفقود دیده پس هر یک بقدر قوه و حوصله آتش فتنه را افروخته و ابرا
کاسه‌هی ابراز داده و چون نعش مرحوم حاجی محمد کریمخان را سیل جلیل ارشدش حاجی محمد رحیمخان با جماعت
کثیری از ارادتمندان هر سامانش بعزم عتبات عالیات عرش بنیان از کرمان حرکت داده و بعد از آن
آورده و جماعتی بجهر و چند از همراهان و شیخیه سایر بلدان در آن بلد جمع گشته والی
اخلاص کیش انسامانش نیز استقبالی بس عجیب با نظم و ترتیب بهم فراهم داشته و در وقت
چند را که تعظیم و تکریم جمعیت و تعزیتش را بغرت و حرمت انجام داده و با تمام رده و حرکت
آن نعش مطهر را عزیمت نمایند و حاجی میرزا محمد باقر هم با جمعی از دوستداران و بستگان
شاعت را المساوت پرداخته و بعد از تشرف عتبات عالیات و دفن آن نعش عالی

درعتبات عالیات از دعای جماعات جمعی از حضرات شیخیه امکان بلاد ملک پاستان چون بلاد کاشان جلیل

سید مرحوم نبیل جنابان حاجی سید حسن و حاجی سید احمد شهید و شیخیه آذربایجان و کرمان

همچون میرزا اسمعیل آقا تبریزی و حاجی محمد صادقخان کرمانی و دیگران مجلس درسی برای انجناب

انتخاب کرده و سید علی همی گشته که صباحی چند جمله را تقریرات علمی چو مستفیض فرماید

ابتدا دعوت ما را اجابت فرموده پس از بیان حکمت بنیانش هر جماعه را عجب عجب او

و جمله تمکین و تصدیق بلکه تصریح که علمش نه چون تقریر فلان است و همچون تحریر بهمان اجماعا که

بطور حقیقه توفیق و لطفی است از جانب خداوند سبحان الحاصل مدتی حالش بدینحوال بگذشته

تا آنکه بواسطه گرمی هوا مزاج شریفش قدری علیل و نحیف گشته و میرزا یوسف همدانی که خدمتگزار

حاضر بوده و میرزا محمد خان یاور فوج ملایر که سالیان فراوان از روی نفاق دعوی اخلاص

و اتفاق مینموده و بهر چه فرصت را انتظار میبرده در اینحال خیال افراختن علم شقاق را نموده اگر چه

بواسطه وجود با ارادت و نمود نور محمد خان یاور و حاجی حسین زرگر و سایر همراهان که جملگی حافظ و نگاهبان

بلکه از طیب خاطر چاکرش بوده مخالفین را چندان جرأت خلافی میسر نگشته و لیکن حرکات نا

ملایمشان از راه لجاج و عین اعوجاج بوده خورده خورده مزید علت مزاج انحراف گشته و هر چند

حاجی سید احمد شهید سعی و کوشش در بهبودی حالتش نموده فایده و سودی نبخشوده پس

بصوابدید جمعی چنان اندیش تاکید اکید خویش از آن تربت پاک رخصت خواسته و بخاک عجم باز

برسته

برسته و اهل نفاق که قصد هلاکش را داشته بدلسوزی و همسفریش اتفاق جسته و چون امام

زمان و مولای انس و جان عجل الله فرجه و ارواحنا فداه حافظ و ناصرش میبوده از شر آن جمعی

رسته و با حالتی خسته و خاطری شکسته منزل بمنزل بهمدان خود پیوسته تا آنکه جمعی از خانخانان

نهاوندی که در اخلاص کیشی انجناب یکه و طاق و مشهور جمله آفاق بوده از روی ارادتمندی

بعد قرش رخ خورده و بحفظ خداوندی جد فیضش را مواظبت کرده تا از گزند ایشان بخاک همدان و بجانب

دوستان اینسامانش رسانده و از شر اشرارش رهانده و خود آسوده خاطر منزل مقصود خویش عود نماید

بالجمله بعد از ورود حاجی میرزا محمد باقر همدانی بوفق اهل بغی و طغیان در مواظبت طبیبان

و پرستاری و غمخواری بستگان در دوستانش مدتی مدید همی علیل و ناتوان بوده و هیچگونه علاجی نفعی

مزاج شریفش را صحت و ابتهاجی نداده تا آنکه ساعتی و روزی بعد از طلوع آفتاب از شدت ضعف

و ناتوانی بیتاب و بحالت بیهوشی و اغماکانه در خواب رفته و حالتی برایش دست داده که در آن حال

مکاشفه و شهودش چنان افتاده که یاغیان طاغی و غداره بستیاری و سرداری بنده نگار از پیش

دار مشهد مقدس کاظمین علیهما السلام تاخته و بقعه و بارگاه حضرت الی حضرت کاظم موسی

بن جعفر علیهما السلام را از بیخ و بن برانداخته و قبر مطهر را شکافته و جسد اطهر را بر آورده قطعه قطعه

ساخته و بر روی خاک ریخته پس بخزینه مبارکه آنحضرت دست برده و بغارت برده

و غنچه زمره تیاره تا آنکه خود بآن تربت پاک سنگ انداز و بپای آن نشسته و جمعی دیگر را دیده

که خوفناک در آن حوالی و اطراف صف بسته و متحیرانه نگرانند و از جانب دیگر بیگانه شده عنانش
گسسته که جماعتی از آشنایان و دوستانش نیز در آن مکان عرش بنیان نالان و گریانند و در مین گریه
و اضطرار آنکه منتظر قدوم خود انتخاب میباشند که باید برسد و انتقام المظلوم را بکشد و بدن مطهر
مولای خود را جمع و دفن و مرقد منورش را از روش اول بلکه بهتر تعمیر نماید پس در آن حال انتخاب را رب
یکی از احباب جرئه دیده دعا را گرفته در آن عجز و زاری حمله کرده و حربه را بکار برده بازرده که نظاره
چون او را مشاهده نموده از هول و هراس خود را در میان انداخته و فرار کرده انتخاب
خود از تعاقبش تاخته و هر چه رفته او را نیافته پس مراجعت نماید و اول وهله با استعانت اصحاب وفا
کیش خدمت شخصی مولای خویش را پیش گرفته و با کمال ادب و تمام احترام رأس منور را که بر
تمام منور بوده برداشته و زیارت نموده و مصدر کرده و تمام اعضا را ترتیب جسد
و در پارچه زیبا و طاهری پیچیده و دستور و قبر مطهر را که تخریب و جماعت اصحاب را احبار بجای اوراق
اساس و اسباب متفرقه غارت گشته را مامور داشته و خود جامی را برداشته و بعضی خورده
ریزهای خاک را نیز همچون دانههای قیمتی و انگشتری و دست و زر را که هر جا ریخته از
هر طرف فراهم کرده و در خزینه مبارکه دفینه میسازد و چون در وقت ترتیب اعضای جسد مطهر از
پیشانی انور اثر چون در مثل معطر که گویا عرق الهی بر آن خاک آمیخته گشته و دسته گرده ریخته
در آن وقت آن خوردهای ریخته را هر دو دست جمع کرده و از عطر و طمثش حمله بهوت و تحیر مانده پس

۷۱

قدری را نصیب یاران داده و بقیه را خود بعنوان شفا تناول فرموده که در آن حال از بیهوشی بهوش آمده از
بحالی بحال آمده در حالتیکه طعم لذیذ آن نعمت در دهانش و عطر عبیر آمیزش بر مشامش باقی بوده
و چون چشم باز نموده شفای عاجل خود را بحال خود کامل دیده و راحت یافته آسوده گشته از بستر دور نمی
را که بدستور طبیب آماده و حاضر کرده بودند نمیگوید و که بحمد الله والمنه صاحب مرا
شفا داده و اکنون مرا هیچ چه دردی و ملالی نیست و حاجت بدوا و دیگر شب پیش
حکایت خود را بعنوان رؤیت خواب برای حضار مجلس و احباب نقل کرده و حالتش روز بروز
از برکت وجود مسعود حضرت باب الحوائج خرم و فیروز گشته و نشر علوم و فضایل که حاصل زندگی
موسسه مایل بوده مشغول میگردد و چون منزل و سامانش در آن اوقات بر جمیع احتیاجات کم و
بی کفایت بوده بعضی از دوستانش در کوچه محله امامزاده یحیی علیه السلام حجره دستگاه از بیرونی
و اندرونی و مضافات برایش فراهم آورده و قباله نموده و بخشیده از منزل قدیم بعمارت جدید نقل مکان
کرده خود را که مره بعد اولی و مره بعد اخری در استطاعه حجی واجب دیده پس اطاعه حکم الهی را
برجسته بعد از رحلت پدر از خانه و اثاث و ملک و لباس برایش فراهم
بحد استطاعه رسیده و چون خود متوقف کرمان بوده بهره را نهانده عشر
اندوخته و ذخیره را بعنوان مخارج مادر و خانواده اگر چیزی هم باقی مانده فاضل کفایت
و از نتیجه همواره اوقات قضای مافات را ادا نماید لاجرم سامان

بمبایعه شریعه شریفه فرو رفته و فوراً تهیه و تدارک سفر زیارت بیت الله را گرفته و از پیشگاه حضور شهریار
شهید ناصر الدین شاه بلا واسطه بتلگراف مختصر و مفید اجازه طلبیده و لدی الوصول جوابش باعجال
و قسطول با بعضی یاران یکبخت از طریق رشت و دریای اسلامبول قسطنطنیه نزول فرموده
و لدی الورود جناب حاجی میرزا محسن خان مشیر الدوله سفیر کبیر دولت ایران و میرزا علی خان
وزیر دلفیدرش که صاحب کتاب میزان الموازین و شخصی بس متین و دولت و دین را امین بوده
مرحوم شیخ احمد احسائی را ارادتمندی جر دلبند بوده جنابش را ملاقات نموده و در عزت و حرمت همی
افزوده پس آنجناب بعد از گفتگو و ختم سؤال و جواب خواهش سفارش نصب سنگی را که برای لوح
شیخ بزرگوار همراه برده و این ابیات بر آن نقش بوده لزین الدین احمد بن فضیل تضاریه القلوب
المدائحه یرید الحاسدون لیطفئوا و یأبى الله الا ان یتمه از سفیر با اقتدار کرده که برای
بالیوز مکه معظمه و مدینه منوره حکمی صادر فرمایند تا کسی بعداوت این حضرت را مخالفت نتواند کرد
و سفیر کبیر چون خود دنبال قبر سنگی را بهمین سوال حمل نموده و بعرض راه در سوریه یا اسکندریه بمجال
خود بزمین مانده همانا که از این تقریر دلپسند برخرسند گشته و سفارشنامهای بزرگ بنگاشته
و خواهش حمل سنگ خود را از آنجناب نموده که همراه خود برده و هر نوع که صلاح دانسته
نصب دارند پس حاجی میرزا محمد با فقرا و اخیار را دعا و سلام گفته و وارد دار السلام اسلامبول [?] گردید
رفته و سنگ سفیر را هم بمکانی که بوده بکاوش و کوشش فراوان بدست آورده و هر دو سنگ را

بطور اتحاد

بطور اتحاد با انضمام ضریحی از فولاد با خود حمل داده تا بمکه معظمه در آورده و چندیکه باشتغال اعمال
پرداخته بعضی از فقرای فرقه خود را شناخته و چون سکانه که از اهل حاج بوده جمله صحیح منهاج را از او
آموخته و در عرفات چون با همراهان خود بقصد واجبات رفته در هنگام عبور و مرور بدو نفر
مجتهد مغرور [illegible] برخورده که در چنان مکانی و چنان زمانی در مسئله و فتوائی جزئی از علمی
کلی برپا داشته و گفتگو را بکوفت و کوب و جواب و سؤال را بهتاکی و دقیق و قال رسانده
و یکدیگر را بناسزا و دشنام همی سلام داده پس آنجناب از حالت آنها عبرت گرفته و با اصحاب
خود را گفته که اینان هر که باشند بسی دیوانه هستند و آتش آفتاب همانا که انهار [?] و دخان
در مغزشان اثر کرده که گوئی خود از خود بیخبرند که بکلی عقلشان را از سر بدر کرده و با آنشرح چون تفحص کرده
یکی را حاجی میرزا ابوسامی همدانی و دیگری را حاجی شیخ ادلیائی گردنی یافته که بهوس و سالوسی در
پرت و دوستی بیکدیگر افتاده و فرمان خدای بی نیاز را در احرام امکان از دست داده
و اجتهاد برضای خود را برپا نهاده بوده اند الحمد لله بعد از فراغ از اعمال و ارسال مراسلات
سفیر را انتقال پس سنگها را با ضریح بهمراه خود بمدینه منوره حمل داده و بعد از شرفت در بار
ساعتی خوش از ساعات بدستیاری خدام و اصحاب نیک ذات خود هر دو سنگ
و ضریح را بر تربت مرحوم شیخ احمد احسائی که در جوار باب و جبرئیل الحق و ائمه بقیع است
یکی سنگ را روی قبر و دیگر را بالای سر و ضریح را باطراف در آنجا نصب نموده

و به الفقیر انچه نسبت را بنهایت میرسانند و شیخ صالح سالمی سلمان را مرا از مجاورت

قبر العالم ربانی و تلاوت سوره در هر شب جمعه از سور قرآنی با جرئه مجانی نگاشته وجهی را

که نیز داشته داده و همه ساله در موسم حج بواسطه هر آشنا و بیگانه مقرری اورا

فرستاده تا در توجه و تعمیر القبر شریف کوتاهی و خودداری نکرده باشد و چندین سال بدین منوال

میگذرد تا آنکه شبی از شبها جمعی از اعراب مرتاب از محض طمع و فساد ریا از راه حسد و عناد

را نقیر تاخته و سنگها را برانداخته و جمال دار بدوش نهاده و براه افتاده که ناگاه هاتفی

غیبی صیحه عربی برایشان داده که دو نفر جان خود را بلب آورده هلاک گشته و باقی هر یک سنگها را

گذاشته و خود دیوانه وار رو بفرار میگذارند و بعضی زمین گیر و برخی لال اینجا آنکه شیخ حاجار را

علانیه و آشکار برای جمعی اظهار رسیده ارند و شیخ باشر چون مجبر گشته جمعی با استعانت

خود برداشته و سنگها را بقانون اول نصب مینماید و این واقعه تقسیمی مشهور و شایع میگردد

خلاج هر بدینه از موالف و مخالف که دران سال بمدینه طیبه را شرفیاب و عاکف بوده

بران قضیه بحقیقه واقف گشته و چون ببلاد خویش برگشته حکایتش را در مجالس و محافل

دلیل فضایل شیخ بزرگوار و مناقبش را از عجایب روزگار میشمارند مع القصه که حاجی میرزا

محمد باقر بعد از اتمام زیارات و انجام خدمات رخصت خواسته و از آنجا که یک بار بار

بسته و از راه جبل بحمل ارباب جمل فیض تشرف نجف اشرف را دریافته و بعد از تحصیل

زیارات

زیارات مخصوصه رخصتی حاصل و بست اعظم خدا کربلای معلا را واصل میگردد و پس حاجی سید حسن

و حاجی سید احمد دو فرزند ارجمند مرحوم حاجی سید کاظم رشتی با جمعی از اعاظم احترامش را

بنهایت کرده و خواهش چند روزی اقامت و افاضت را نموده و انتخاب تحفه تحفه را

برای ان نتیجه الاطیاب نگاشته و حاجی سید حسن چون بد و علتش برخورده بداندش دست برده

و قرابتیه سفر خود را گرفته و در خدمتش چهار روز توقف نموده از اختیار رفتن نماید الحاصل که

حکیم علیم ربانی مدت زمانی بطیب خاطر و کامرانی و در زیارات عتبات عالیات را از

کربلای معلا و کاظمین و سامره بالمره همی ختم ساخته و پس از رخصت با جماعه همراهان خود بسمت نجف

و همان اوقات که نجف اشرف مشرف بوده چون بعضی از زیاراتش خبر ورودش را بواسطه تلگراف

باطراف داده لاجرم در وصول انخبر جمعی از ارادتمندان منتظرش از هر محل و مقر همچون گرسنگان

و همان در نهاوند و ملایر و اطراف الوند و هر جای دیگر بحالتی خوش و خوشتر از یکدیگر انتظار اشرا

گذارده تا آنکه بعضی بطور شتابان رفته که زیارت عتبات را با فیض دیدارش توام داشته باهم

یافته پس هر وادی را با دی که رسیده اهلش بطور رغبت و حرمت و میل خاطر بحضورش حاضر

میگردند تا آنکه رضاقلیخان حکمران کلهر که سرتا قدم تمامی وجودش از بندگی درستمندی بحضرت آن

پرورده و در پرده شخصش منبع جود و کرم و صاحب سیف و قلم و در اغلب علوم عربیه دارا بوده

ماهر در سوم و فیه را با دلیل و برهان چنان محکم و حاضر داشته که در مجادله و گفتگو با

خصم هر که بوده و هر چه بوده غالب و قاهر گشته چون مژده ورود دار العلم بحرم را بانجناب گفتم شنید
و گفتی مرده جان رسیده یا آنکه تشنه باب حیوان رسیده پس شرح بهار بر تنش افزوده بشوق بهار
رجالتش بروی نموده و فوراً جمعی از گماشتگان ارادت خصال خود را با تجمل و جلال لایق استقبالش
ارسال داشته با انجناب را با همراهانش بعزت و احترامی زیاده بهار بدون آباد وارد ساخته
دقیقه از خدماتش را در منازل چند جا کرانه بطرزی کریمانه همی پرداخته پس انجناب [illegible] قلیخان را
عذر زحمات خواسته و محمد علیخان و محمد قلیخان و فرامرز خان و سایر دوستان کلهر را
هر یک از اخر احوال وداعی گفته و بطی طریق یاران صدیق که را نشان پیوسته و در روی
چند را بخواهش دوستان راستین و را ان سرزمین از خستگی رسته و ما بود که گذشته از اعیان
ولایات از حکومت تا رعیت مجالس چند چند قش را غنیمت شمرده بعزت و احترامات اجلال
رعایت همی داشته وارد دار الدوله چون حرکت کرده تمامی دوستدارانش تا نام اخترام
وارد حام حاجات از سواره و پیاده از خواص تا عوام بمقتضای الاکرام بالاتمام حد خبرا
بانجام برده تا آنکه بهدانش وارد فرمایند و مدتی مدید برای آمد و رفت هر قریب و بعید
مجالس عدیده بنیاد جده بپا دارند و دران اوقات بجز تنی چند از روسای ملت که بدان
سبب وجه صرف عداوت را داشته دیگر اغلب اهل همدان یعنی اشخاص عاقل تمیز من
کاردان اعم از حضرات شیخیه دیگر که ده بالا سر چه بومی و چه غریبش با انجناب محبتها

و معاشرتها بس سوالها کرده و جوابها شنیده و جمله بفضل و کراماتش و علم و عدالتش اقرار
داشته و اعترافها نموده و احدی از اهالی آن سرزمین را نمیرسد که بگوید فی حقیقة احوال حقیقت
اقوال و اعمالش در مدت چندین سال جاهل بودم یا آنکه غافل بودم بهر حال که بعد از برا جهت
از که معطله بوضعی که فی الجمله شرح سطور شد رو در کمالی بسیار گذاشت و با اینکه هرگز انجناب خود
شهرت را خوش نمیداشت و از این هیاهو و غوغاها و عزتها و حرمتها و اجتماع جماعتها اندکی دل
نمی بست و انچه بحکم خدا و رسولش بود بجا آوردی جهت و هر چه خواست ایشان بود از انجناب نخواست
معذلک کله جمعی از روسای ملت و پیشوایان شریعت همدان را [illegible] که بسبب و حسابات از
جانبش کینه در سینه بود و حسد در دل علاج این هر دو حال کانه محال و تغییر فطرت بسی ستم زاری بود
با که شنیده ای که هر یک از این جماعت حسب قوه و استطاعت نسبت باین عالم اعمل و عادل اله
بدل که از هر جهة همی محروم بود و همی مظلوم چه تهمتها و چه افتراها که بستند و چه ظلمها که چه
ادتها که نکردند چنانچه بعضی اشاراتش در مقدمات این تاریخ گذشت تا آنکه طلبشان خورده
خورده گشته بشهر رمضان و عصر روز عید و آن واقعه هایله و مسئله سخت شد پس
بان مظلوم مشهور محصور کسان شهید شهیدش رسید انچه رسید و چه مصیبتها و چه عشره الله
عظیم و هنگامه سید محمد عباسی خود قابل کسی نبود که قابل افراختن لوای مسکوئیه ظلم
و اساس کرده بلکه انجمله ظلمی را که روا داشت اگر چه ظاهرا بواسطه حر فاش

دفاجر و هر دیوانه رذل سستانه و جمعی از خدا بیگانه بود که علم ربست دلو ابرداشت و لی
غمنا برضا و امضای جماعت روسای ملت شد که باطمینان خاطر چنین قصه عجیب و غریب
کفرآمیزی را در میان اسلام و اسلامیان رواج داد و برپا داشت و واقع گشت آنچه واقع
گشت و عجب سرگذشتی بود که محو نخواهد شد و نخواهد در گذشت و همانا که این واقعه خود علامتی
بود از علامات آخر الزمان که بتقدیر عزیز علیم و حکمتهای بی منتهای خداوند حکیم قضا بی
و مضا گشت پس بهمین واقعه هایله و قضیه حکمة الهیه برای هر دوست و دشمن و اهل بصیرت و هر کس از
فن چه از مرد و چه از زن معلوم شد و مبرهن که طریقه مرحوم شیخ احمد احسائی حقی ثابت
محکم و متقن که خالیست از جهل و ضلالت و هر شک و هر ظن و باب علمش مفتوح است
لمن ابصر و آخر اگرچه بعضی از منتحلین شقاوت و ضلالت شعار که خود را از پس ملت [illegible]
گفته طریقه محکمه مرحوم مغفور را که بطور حقیقه موافقت کرده تمامی ضروریات مذهب و ملت
را خیالات مختلفه و مزخرفه خوانده و گفتند هر چه را که گفتند و کردند هر چه را که کردند و نسنجیدند
که چه گفتند و چه کردند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و چون شرح این ماجرا
مناسبت در بعضی جاها از مقدمات و واقعات تاریخ بیان گشته لاجرم طول مقال را
مصلحت نباید گذاشت و در گذشت الحاصل که انجناب مستمسکین و لکم فی رسول الله اسوة حسنة
متحمل صدمات بلا نهایات گشته تا آنکه بعد از واقعه هایله همدان و طغیان ظلم بنی عباس و اتباع

لان

لان باملک خود را بهمدانیان گذاشته و بطهران شتافته و بقدر تکلیف شرعی خود تعظیم و [illegible]
خواهی پرداخته و بملاحظاتی چند توقف در قریه المشهور چندی را اختیار نموده چنانکه فی الحکمه شرعی
از هر جهت در خاتمه همی سطور گشت و بعد از فراغت از بعضی بلیات قریب چهار سال در آن قریه
بنشر فضایل و علوم مشغول بوده پس بمقتضای فرمان کل نفس ذائقة الموت علایق دنیویه را بکلی
انداخته و در شب بیست و سیم شهر شعبان المعظم از سال یکهزار و سیصد و دوازده بعد از ادای
نماز مغرب و عشاء و نافلهای معمول بدو رکعت نماز نشسته دیگر مشغول گشته و بذکر شهادات
اسلامیه و ایمانیه جان شریف را بجان آفرین تسلیم فرماید و نعش مطهرش را در عمارتی امانت
گذارده تا رجب وصیتش بکربلای معلای حسین با ارض اقدس و مشهد مقدس رضوی علی شرفها
الالاف السلام و التحیات حمل نمایند تاریخ رحلتش بخرد جستمی بگفت کما فات

علم عمل در حجاب شد و ذلک عبرة لمن اعتبر و اکنون

بخوانش لباب معرفت و دانش فهرست کتب

و رسائل انجناب بالقدر مقدور و [illegible]

باید نگاشت و صفحه روزگار یادگار

همی گذاشت و السلام علی [illegible]

المرسلین

فهرست

کتب و رسایل جناب مستطاب [illegible] المجد و الفضایل العالم العامل الکامل حاوی المعقول و المنقول

بالدلیل و البرهان طبیب الابدان و الابدان حکیمی که بطور حقیقت تطبیق کرده دلایل عقل [illegible] را

با محکمات آیات کتاب مبین و هر دو را مطابق نموده با محکمات سنت سنیه رسول امین و ائمه

حجه را متفق داشته بضروریات مذهب و ملت و دین و [illegible] هذا هو الحق المتقن صاحب

المناقب و المفاخر حاجی میرزا محمد باقر الفقیه الاصفهانی مولدا و الهمدانی مسکنا المعروف بالهمدانی

بالعربیة والفارسیة

کتاب الکلمات فی معرفة اصطلاح الحکمة جلد	کتاب المقامات فی الحکمة جلد	کتاب المشاعر فی تفریق المشاعر جلد	کتاب المعاد فی تحقیق [illegible] و غوامضه جلد
کتاب فی شرح حدیث الشریف المفضل جلد	رساله شرح حدیث شریف کمیل جلد	رساله تحفه فی [illegible] نسب الاربع جلد	کتاب [illegible] در وجوب چند مسئله جلد
رساله در شرح زیارت [illegible] حضرت سید الشهدا جلد	رساله شریفه نقطه بطور تفصیل جلد	رساله در شرح [illegible] از شرح [illegible] جلد	رساله در جواب سؤالات [illegible] جلد
رساله در جواب [illegible] کرده شده [illegible] جلد	رساله شریفه [illegible] الحکمیه جلد	رساله در جواب [illegible] جلد	رساله در بیان [illegible] دیگر جلد
رساله در جواب [illegible] جلد	رساله در بیان شرح [illegible] در شرح الوجه جلد	رساله [illegible] الفقه [illegible] جلد	رساله شریفه در بیان [illegible] جلد

رساله جواب [illegible] طبع و ختم جدا [illegible] جلد	رساله جواب [illegible] جلد	رساله جواب [illegible] جلد	رساله شریفه فی [illegible] الفقه جلد
رساله شریفه در شرح [illegible] جلد	رساله شریفه در شرح [illegible] مبارک [illegible] جلد	رساله شریفه [illegible] جلد	رساله در شرح [illegible] رساله [illegible] جلد
رساله شریفه [illegible] جلد	رساله جواب [illegible] جلد	رساله جواب سؤالات [illegible] بالعربیه والفارسیه جلد	رساله جواب سؤالات [illegible] حاجی [illegible] جلد
رساله جواب سؤالات [illegible] جلد	رساله جواب [illegible] جلد	رساله جواب [illegible] جلد	رساله جواب [illegible] جلد
رساله شریفه [illegible] جلد	رساله شریفه [illegible] جلد	جواب [illegible] جلد	رساله در جواب [illegible] جلد
رساله در جواب [illegible] جلد	رساله در شرح [illegible] جلد	رساله در شرح [illegible] جلد	در جواب سؤالات [illegible] جلد
کتاب مبارک [illegible] بطبع رسیده جلد	کتاب مبارک [illegible] بطبع رسیده جلد	کتاب مبارک [illegible] بطبع رسیده جلد	کتاب مبارک [illegible] بطبع رسیده جلد
کتاب [illegible] بطبع رسیده جلد	کتاب [illegible] بطبع رسیده جلد	کتاب [illegible] جلد	کتاب مبارک [illegible] بطبع رسیده جلد

کتاب جبر و تفویض و بیان [illegible] فاسده المتعلقه(?)
جلد

رساله در جواب [illegible]
در بعضی مسائل فقهیه و غیره
جلد

رساله در جواب سؤالات [illegible]
[illegible] از بعضی [illegible]
جلد

رساله در رد [illegible]
[illegible]
جلد

رساله در جواب سؤالات [illegible]
[illegible]
جلد

رساله در شرح حدیث [illegible]
فی شرح [illegible] التوحید
جلد

رساله [illegible] در رد [illegible]
[illegible]
جلد

رساله در جواب [illegible]
[illegible] وحدت [illegible]
جلد

رساله در جواب [illegible]
[illegible] از مسائل متفرقه
جلد

رساله در جواب [illegible]
[illegible] از مسائل فقهیه
جلد

کتاب [illegible] در جواب
ایرادات بعضی [illegible]
[illegible] قرآن جلد

رساله در جواب سؤال [illegible]
[illegible] در علم [illegible]
جلد

رساله در جواب سؤالات [illegible]
از بعضی مسائل [illegible]
جلد

رساله [illegible]
[illegible] ایرادات [illegible]
[illegible] جلد

رساله [illegible]
[illegible] خانقه [illegible]
جلد

رساله [illegible] در جواب
[illegible] وحدت [illegible] جلد

رساله در جواب سؤالات
[illegible] وحدت [illegible] جلد

در جواب ایرادات [illegible]
[illegible] وحدت [illegible] جلد

در جواب سؤالات [illegible]
[illegible]
جلد

رساله در جواب [illegible]
[illegible] از مسائل [illegible]
جلد

رساله در اثبات [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] جلد

رساله در جواب سؤالات
[illegible] از مسائل [illegible]
جلد

رساله [illegible] در جواب
ایرادات [illegible]
[illegible] قرآن جلد

رساله در رد [illegible] در جواب
[illegible] ایرادات [illegible]
طریقه [illegible] جلد

رساله [illegible]
[illegible]
[illegible] جلد

رساله در رد [illegible] در جواب
سؤالات [illegible]
[illegible] جلد

در جواب سؤالات [illegible]
[illegible] وحدت [illegible] جلد

رساله در جواب [illegible]
[illegible] وحدت [illegible] جلد

رساله در جواب سؤالات
[illegible] جلد

رساله در جواب [illegible]
[illegible]
جلد

رساله در جواب سؤالات [illegible]
[illegible]
[illegible] جلد

رساله در جواب سؤالات
[illegible]
[illegible] جلد

رساله در جواب سؤالات
[illegible]
[illegible] جلد

رساله در جواب [illegible]
[illegible]
جلد

رساله در شرح حدیث [illegible]
[illegible]
[illegible] جلد

رساله در [illegible]
[illegible]
جلد

رساله در جواب [illegible]
[illegible]
[illegible] جلد

رساله در جواب [illegible]
[illegible]
جلد

رساله در جواب [illegible]
[illegible]
جلد

[illegible] ۵ [illegible]

رساله در جواب سؤالات
[illegible]
چند نسخه جلد

رساله در قسمت [illegible]
[illegible]
[illegible] جلد

رساله در جواب [illegible]
[illegible]
جلد

رساله [illegible]
[illegible]
جلد

رساله در جواب [illegible]
[illegible]
جلد

در جواب رساله [illegible]
[illegible]
[illegible] جلد

رساله در جواب سؤالات [illegible]
[illegible]
جلد

در جواب ایرادات [illegible]
[illegible]
جلد

رساله در جواب [illegible]
[illegible]
جلد

رساله در شرح [illegible]
[illegible]
جلد

رساله در جواب [illegible]
[illegible]
جلد

رساله در جواب [illegible]
[illegible] قرآن جلد

رساله [illegible]
در شرح [illegible]
[illegible] جلد

رساله در جواب [illegible]
[illegible]
جلد

کتاب [illegible]
[illegible]
جلد

در جواب [illegible]
[illegible]
جلد

در جواب [illegible]
[illegible]
جلد

رساله در جواب [illegible]
[illegible]
جلد

رساله در جواب [illegible]
[illegible]
جلد

رساله در شرح [illegible]
[illegible]
جلد

رساله در جواب [illegible]
[illegible]
جلد

رساله در جواب [illegible]
[illegible]
جلد

رساله در جواب [illegible]
[illegible]
جلد

رساله در شرح [illegible]
[illegible]
جلد

رساله [illegible]
[illegible]
جلد

رساله در جواب [illegible]
[illegible]
جلد

رساله در جواب [illegible]
[illegible]
جلد

در جواب [illegible]
[illegible]
جلد

در جواب [illegible]
[illegible]
جلد

در جواب [illegible]
[illegible]
جلد

رساله در جواب [illegible]
[illegible]
جلد

رساله در جواب [illegible]
[illegible]
جلد

رساله در جواب سؤالات [illegible]
[illegible]
جلد

کتاب [illegible]
[illegible]
جلد

و نسخه دیگر در [illegible]
جلد

حسبه بندگان جناب مستطاب جلالتمآب صاحب المناقب والمفاخر
والاقبال ومنبع النجابة والاصالة والاجلال مولانا الاجل الاکرم
الافخم آقای آقای آقا میرزا محمد حسین خان منشی باشی ادام الله تعالی
ظله العالی واقباله المتعالی این کتاب مستطاب را
باتمام رسانید من العبد الاقل اسمعیل
ابن آقا ابن مرحوم حاج میرزا محمد علی
سید محمد طباطبائی
فی شهر ربیع الاول
۱۳۲۱